

- بحران کرونا و پیامد آن
- متحدانه علیه ویروس کرونا - کاپیتالسیم بچنگیم!
- علم درباره ویروس کرونای جدید چه می گوید؟
- پاسخ به انتقادات و ابهامات درباره قانون اساسی
- نقدی بر مصاحبه مراد فرهادپور
- چگونه نائومی کلاین سرمایه داری را از مخمصه می رهند
- نقد ریموند لوتا به اسلاوی ژیتک
- هیچ ضرورتی ابدی نیست و امید ایجاد یک دنیای کاملاً متفاوت زیربنای علمی دارد. باب آواکیان

# حقیقت

ارگان حزب کمونیست ایران «مارکسیست لنینیست مائوئیست»  
دوره سوم. شماره ۸۶. خرداد ماه ۱۳۹۹



# بحران کرونا و پیامد آن

نظام سرمایه‌داری امپریالیستی بازسازی می‌شود یا جهانی بنا می‌شود که انقلاب کمونیستی روند عمده آن است؟

مصاحبه با یکی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (م ل م)



توضیح هیئت تحریریه نشریه حقیقت  
سرعت تحولات جهانی و رویدادهای عظیم در ابعاد بین المللی چنان بالا است که طی چند ماهه پس از انتشار آخرین شماره نشریه حقیقت، تقریباً هر دو هفته با یک اتفاق تازه با دامنه وسیع و تاثیرات ماندگار چه در سطح جامعه ایران و چه در سطح بین المللی روبرو بوده ایم. از این رو تصمیم گرفتیم مصاحبه ای در این مورد با یکی از رفقای کمیته مرکزی حزب مان داشته باشیم.

**سوال:** بگذارید با این کلی ترین سوال شروع کنیم که واقعا چه شده است؟ بیماری عالم گیر کوید ۱۹ چه تاثیری بر دنیای ما گذاشته است؟ مقامات دولت آمریکا آن را بزرگترین بحران بعد از جنگ جهانی دوم خوانده اند، برخی از سیاستمداران اروپایی (از جمله مرکل، صدراعظم آلمان) در مورد خطر از هم پاشیدن اتحادیه اروپا هشدار داده اند و برخی از نظریه پردازان عرصه های علم و فلسفه شیوع کرونا را نقطه عطفی در تاریخ انسان می دانند؟

جواب: مطمئناً به لحاظ بیولوژیک نقطه عطفی در تاریخ انسان نیست. نقطه عطف در تاریخ بیولوژیک انسان تکامل از اجداد مشترک میمونمان بود. مایک دیویس در مورد امکان تداوم بیولوژیکی بشر با وجود «جهانی سازی» سرمایه داری می گوید، اما ممکن است به بهای محکوم کردن بخشی از بشریت به نابودی. هرچند پرسشی که از دیویس شده به «جهانی سازی» سرمایه داری محدود است و نه کلیت این نظام، اما جواب وی بازتاب واقعیت است. سرمایه داری اگر آگاهانه و بر مبنای یک نقشه انقلابی سرنگون نشود، می تواند خود را به بهای تحمیل رنج های سنگین تر بر بشریت تداوم ببخشد.

تا آن جا که به تاثیرات اجتماعی این بحران مربوط است، باید گفت تا زمانی که سرمایه داری حاکم است نمی توان این بیماری عالم گیر را حتی نزدیک به یک نقطه عطف اجتماعی دانست. در واقع آخرین نقطه عطف در تاریخ اجتماعی انسان، موج اول انقلاب های کمونیستی، از کمون پاریس تا دو انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و ۱۹۴۹ و سپس استقرار سوسیالیسم در شوروی و چین در قرن بیستم بود. این موج اول، شب تاریک طولانی نظام طبقاتی را درید اما به صورت مستقیم تداوم نیافت و امروز در دورانی هستیم که تنها راه نجات بشریت جهشی در همان راستا یعنی به سمت جهان کمونیستی و گشایش بیشتر همان مارپیچ است.

در مورد تاثیرات این بیماری عالم گیر اگر بخواهیم با یک نگاه سریع و بیان کلی آن را خلاصه کنیم این است که همه گسل های مهم اجتماعی هم در مقیاس هر کشور و هم در مقیاس جهانی جهش خیره کننده ای کرده اند. از شکاف میان غنی و فقیر تا نابودی محیط زیست و فاجعه بارترین پیامد آن یعنی حریق بیکاری و گرسنگی است. از هم اکنون پیش بینی می شود یک میلیارد نفر را در خطر

مرگ از گرسنگی قرار خواهد داد. اگر برگردیم به موضوع «نقطه عطف» می توان گفت نقطه عطفی در تثبیت ورشکستگی و پوسیدگی نظام اجتماعی سرمایه داری است. جهان تغییر خواهد کرد و سوال این جا است که ماهیت این تغییر، مثبت و به نفع بشریت خواهد بود یعنی با آغاز موج دوم انقلاب های کمونیستی و استقرار کشورهای سوسیالیستی نوین بر پایه درس های موج اول انقلاب های کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی قرن بیستم همراه خواهد بود یا بازسازی نظام سرمایه داری؟

استراتژی ای ما، کار بر روی باز کردن راه «موج دوم» است و استراتژی بورژوازی بین المللی از جمله دولت ها و رژیم های ریز و درشت جهان، بازسازی نظام سرمایه داری جهانی. این خط تمایز طبقاتی امروز است و نیروهای مختلف بر حسب این خط تمایز محک خواهند خورد و نه حتی با چیزهایی مانند «مطالبه جهانی بهتر و عادلانه تر» که امروزه واژه هایی هستند که حتی نهادهای سیاسی و ایدئولوژیک سرمایه داری هم آنها را استفاده می کنند.

بحران ویروس کرونا هشدار و ضربه بیدارباشی در مقیاس جهانی است در رابطه با بزرگترین حقیقت عصر ما: «سازمان اجتماعی متکی بر مالکیت خصوصی چنان پوسیده است که بقای نوع بشر را تهدید می کند». ظهور ویروس های بیماری زا نتیجه کارکرد سرمایه داری نیستند. تاریخ ویروس ها، تاریخ تکامل موجودات زنده است. این یک رخداد بیولوژیک است که سلامت انسان را تهدید می کند. اما کارکرد نظام سرمایه داری و خصلت آن اجازه نمی دهد بشریت بتواند به طور موثر و قبل از قتل عام میلیونی انسان ها توسط چنین بیماری هایی با آن مقابله کند.

**سوال:** عده ای معتقدند اینکه دولت چین توانست به سرعت «دخالت» کرده و شیوع این بیماری را «مهار» کند، به این علت بود که یک دولت «کمونیستی» است. در واقع کمونیسم را مترادف با دخالت گری دولت می دانند.

جواب: مضحک است! اگر کمونیسم و سوسیالیسم مترادف با دخالت دولت در اقتصاد بود، باید دولت آمریکا تحت حاکمیت رژیم ترامپ را به خاطر تصویب بسته حمایتی دو تریلیون دلاری (یعنی به اندازه درآمد صدسال نفت و گاز ایران) جهت ممانعت از ورشکستگی شرکت های مختلف، «کمونیستی» ترین دولت دنیا بدانیم! فراموش نکنید که بخشی از این بسته حمایتی مربوط به سرمایه گذاری در ساختارهای درمان و بهداشت عمومی و کمک به بیکاران است. مگر سرمایه داری می تواند بدون دخالت دولت، موانع مقابل انباشت سرمایه را بردارد؟ پس این ارتش ها یی که درصد بالایی از تولید ناخالص ملی کشورهای مختلف از سرمایه داری امپریالیستی تا دولت های حاکم در کشورهایمانند ایران را به خود اختصاص می دهند، چه کاره اند؟ پایگاه های نظامی دولت های امپریالیستی در سراسر جهان، نهایت دخالت گری «از بالا» در اقتصاد است. هیچ نظام اجتماعی در تاریخ

بشر به اندازه نظام سرمایه‌داری دولت‌گرا نبوده است. این حرف‌ها را کسانی می‌زنند که نه سرمایه‌داری را می‌شناسند و نه کمونیسم و سوسیالیسم را.

اولا ما چیزی به نام «دولت کمونیستی» نداریم. کمونیسم، جهان و مرحله‌ای از حیات اجتماعی انسان است که در آن چیزی به نام دولت به عنوان ابزار تحمیل اراده‌ی یک طبقه بر طبقه دیگر، بی معنا است. اما تا رسیدن به کمونیسم در ابعاد جهانی، ما دولت‌های دیکتاتوری پرولتاریا یا دولت‌های سوسیالیستی خواهیم داشت. برای این که تصویر انضمامی از مختصات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی چنین دولتی داشته باشید به سند پیش نویس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران رجوع کنید. و برای درک بنیادی‌تر از این مساله به آثار رفیق آواکیان به ویژه کتاب **دولت و آزادی** یا بخش دوم کتاب کمونیسم نوین رجوع کنید.

کسانی که چین امروز را کمونیستی یا سوسیالیستی می‌دانند نه از خصلت کمونیسم و سوسیالیسم شناخت دارند و نه اطلاعی از تاریخ واقعی کمونیسم. به ویژه از تاریخ انقلاب کمونیستی و ساختمان سوسیالیسم در چین (۱۹۴۹-۱۹۷۶). حتا اگر کسانی با نیت دفاع از «کمونیسم» و برای مقابله با خزعبلات ضد کمونیستی لیبرال‌ها و سلطنت طلب‌ها به دفاع از چین فعلی به عنوان یک کشور سوسیالیستی برخاسته‌اند، باید بدانند که خدمتی به کمونیسم نمی‌کنند. چون بیان واقعیت نیست. الفبای روش و رویکرد کمونیستی، حقیقت‌جویی و حقیقت‌جویی است. چین امروز دیگر یک کشور سوسیالیستی نیست. انقلاب کمونیستی و سوسیالیسم در چین در فاصله ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ اوج نخستین موج انقلاب‌های کمونیستی جهان و نقطه عطفی در تاریخ مبارزه بشر برای رسیدن به جهان بدون ستم و استثمار بود. اما یک قشر بورژوازی جدید درست از درون حزب کمونیست چین سربلند کرد و با کمک نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی (به ویژه آمریکا) دولت سوسیالیستی را سرنگون کرد. به این ترتیب انقلاب کمونیستی در جریان کودتای سال ۱۹۷۶ و تحولات بعدی در این کشور، شکست خورد و به این ترتیب موج اول انقلاب‌های کمونیستی که با کمون پاریس آغاز شده بود خاتمه یافت.

حزب حاکم در چین، نام خود را تغییر نداد تا خود را «تداوم» آن گذشته درخشان نشان بدهد. اما در اتحاد نزدیک با امپریالیسم آمریکا، احیای سرمایه‌داری را در چین پیش برد و بالاخره خودش به عنوان یک قدرت سرمایه‌داری امپریالیستی که امروز هژمونی آمریکا را به چالش کشیده، عروج کرد. این فرایند را مقاله رفیق ریموند لوتا با عنوان توسعه سرمایه‌داری در چین و سربلند کردن این کشور در نظام جهانی امپریالیستی به خوبی نشان میدهد. کسانی که صمیمانه می‌خواهند در مقابل حملات لیبرال‌ها و سلطنت طلبان‌ها، از تجربه انقلاب کمونیستی و سوسیالیسم در چین دفاع کنند باید این دفاع را متکی بر واقعیت کنند. کتاب خدمات فناپذیر مائوتسه دون به قلم باب آواکیان و کتاب تاریخ واقعی کمونیسم اثر رفیق لوتا که در کتابخانه وبسایت حزب ما موجودند، شروع خوبی برای این کار است. کار باب آواکیان در سنتز این تجربه، در تکامل کمونیسم نوین فوق العاده مهم و تعیین کننده بوده است.

**سوال: یعنی قدرت و توان چین امروز هیچ ربطی به گذشته سوسیالیستی این کشور ندارد؟**

جواب: معلوم است که دارد. هر پدیده‌ای تاریخ خودش را دارد و بخشی از تاریخ چین امروز آن است که دوران انقلاب کمونیستی و بنای سوسیالیسم (۱۹۴۹-۱۹۷۶) چین را کیفیتا تغییر داد. پیش از پیروزی انقلاب سال ۱۹۴۹، بیست و دو سال جنگ درازمدت

خلق در جریان بود که طی آن حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون، قدرت سیاسی کهنه و روابط اقتصادی و اجتماعی فئودالی را از بخش‌هایی از روستاهای چین ریشه کن کرد و دولت نوین و اقتصاد نوین و روابط اجتماعی نوین را در مناطق آزاد شده برقرار کرد. چین فئودالی و نیمه مستعمره فقیر و بیمار قبل از سال ۱۹۴۹ که دهقانان از گرسنگی و فقر، برگ درخت می‌خوردند و فرزندان‌شان را می‌فروختند و هر بخش کشور تحت کنترل یکی از کشورهای امپریالیستی بود و در شانگهای بر سر در رستوران‌ها نوشته شده بود «ورود سگ و چینی ممنوع» و... در عرض چند سال پس از پیروزی کامل انقلاب کمونیستی، چنان تغییرات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و فرهنگی به وجود آورد که به قول مائوتسه دون، تمام اروپا در پانصد سال هم به آن دست نیافته بود. این تاریخ واقعی انقلاب کمونیستی و دولت سوسیالیستی در چین است. اگر این انقلاب رخ نمی‌داد، چین امروز حداکثر مثل پاکستان و هند امروزی بود.

از این تاریخ واقعی فقط یک نتیجه می‌توان گرفت و آن این که شکست سوسیالیسم در چین در سال ۱۹۷۶ نه فقط برای پرولتاریا و زحمتکش‌شان چین بلکه برای تمام بشریت فاجعه‌ای بزرگ بود. این عقب‌گرد باید با انجام یک و چندین انقلاب کمونیستی دیگر جبران شود. مائوتسه دون که در سال ۱۹۵۶ شاهد احیای سرمایه‌داری در شوروی سوسیالیستی (۱۹۱۷-۱۹۵۶) بود، به لحاظ تئوریک علل ساختاری چنین عقب‌گردی در سوسیالیسم را شناسایی و تحلیل کرد و همان احتمال را در چین سوسیالیستی می‌داد. از این رو به کمونیست‌های جهان هشدار داد و اعلام کرد که چنانچه در چین هم یک بورژوازی نوین سربلند کرده و قدرت را بگیرد و سرمایه‌داری را در آن جا احیاء کند، وظیفه انترناسیونالیستی کمونیست‌های جهان است که این واقعیت را اعلام و افشا کنند و علیه رژیم نوخاسته مبارزه کنند.

شکست سوسیالیسم در چین، جهان را در مسیری فاجعه‌باری راند. ارتجاعی‌ترین جنبش‌های سیاسی مثل حریق در هر گوشه جهان رشد کردند. از جمله جریان اسلام‌گرایی در خاورمیانه و شمال آفریقا. در مورد شکست چین سوسیالیستی از همه اسف‌انگیزتر این که اکثر جریان‌هایی که خود را «کمونیست» و «سوسیالیست» و «چپ» می‌خواندند شروع به دفن این تاریخ کردند و علیه مائوتسه دون و انقلاب کمونیستی چین لجن‌پراکنی کردند. در ایران به ویژه در بیست سال اخیر هر کتاب یاهو و دروغی را فوری ترجمه کرده و در انتشاراتی‌های به اصطلاح «مترقی» عرضه کردند.

اوضاع کنونی، موضوع خصلت دولت فعلی چین را وسط کشیده و فرصت خوبی است که حقیقت تاریخی پیروزی و شکست انقلاب کمونیستی در چین از زیر آوار دروغها و تحریفات بیرون کشید آن را به آگاهی جنبش‌های کارگری، زنان و دانشجویی و غیره تبدیل کرد. این از وظایف عمده مبارزه ضد سرمایه‌داری در این دوره است. دفاع از چین سوسیالیستی و مائوتسه دون امری نیست که مختص کمونیست‌های انقلابی باشد. این دفاع، یک امر مترقی است و ما کمونیست‌های انقلابی تلاش داریم توجه کسانی که خود را در سمت مبارزه برای «جهانی بهتر» می‌دانند، به اهمیت حیاتی این مساله جلب کنیم.

دولت فعلی چین دولت طبقه سرمایه‌داری امپریالیستی است و حزب به اصطلاح کمونیست هم حزب این طبقه است. این واقعیت به معنای آن نیست که خبر مهار بیماری کوید ۱۹ در چین دروغ است. اما فجایع بزرگی پنهان مانده که باید کشف شوند. به طور مثال در اوج این بیماری، سیصد میلیون چینی که در خود چین

کارگر مهاجر هستند به علت تعطیلات سال نوی چینی در حال جا به جایی بودند. هنوز معلوم نیست چه بر سر آنها آمده، جسد چند نفرشان را از جاده‌ها و ریل‌ها جمع کرده اند. قدر مسلم ده‌ها میلیون نفر از کارگرانی که زنده ماندند مشاغل خود را برای همیشه از دست داده اند. پیش از بحران کرونا هم روند بیکارسازی میلیونی در نتیجه رباتیزه کردن بسیاری از کارخانه‌ها در جریان بود و دولت چین از این بحران به عنوان فرصتی برای تشدید این روند استفاده کرده است. این وضعیت مختص به چین نیست. در آمریکا در فاصله ۳ ماه، ۳۳ میلیون نفر بیکار شدند که پس از مهار کرونا و بازگشت فعالیت اقتصادی شاید نیمی از آنها شغلی پیدا کنند. آن چه از پیش در جریان بود توسط بحران نابهنگام کرونا تصاعدی جهش کرد

### سوال: در واقع بحران سرمایه‌داری از قبل وجود داشت؟

جواب: بله ولی سرچشمه بحران چیست؟ خیلی‌ها از «بحران اقتصادی» حرف می‌زنند اما بیشتر به اثرات سرمایه‌داری و حتا بیشتر به اثرات سیاست‌های دوره خاصی از سرمایه‌داری که موسوم به «گلوبالیزاسیون» یا «نتولیبرالیسم» است می‌پردازند. خصلت این نوع تحلیل‌ها فقط دور زدن واقعیت مساله نیست. بلکه راه حل واقعی را دهن می‌کنند. اگر واقعیت پدیده را بشناسیم، خودش راه حل را به ما ارایه می‌کند. البته منظورم این نیست که برای کشف راه حل، نیاز به مطالعه، کشف، سنتز و تحلیل نداریم.

شیوع حریق وار بیماری کوید ۱۹ در جهان درست مانند بحران محیط زیست که سیاره زمین را در خطر نابودی قرار داده، سرچشمه را نشان می‌دهند. اما حتا بسیاری از کسانی که خود را «چپ و مارکسیست» می‌دانند از دیدن سرچشمه پرهیز می‌کنند. سرچشمه همه این‌ها تضاد اساسی عصر سرمایه‌داری است. یعنی تضاد میان تولید اجتماعی و تملک خصوصی. تولید ثروت و مایحتاج بشر در ابعاد اجتماعی و جهانی صورت می‌گیرد اما مالکیت بر ابزار تولید و کنترل ثروت تولید شده، خصوصی است. ماحصل کارکرد این تضاد، انباشت فقر در میان اکثریت مردم و اکثریت نقاط دنیا و انباشت ثروت در دست عده ای قلیل در هر کشور و معدودی کشورهای جهان است. این تضاد با «توزیع عادلانه‌تر ثروت» حل نمی‌شود. ماحصل دیگر کارکرد این تضاد اساسی، غلبه هرج و مرج در کلیت تولید است. هر سرمایه‌دار و حداکثر هر بلوک از سرمایه‌داران صرفاً حیطه خصوصی خود را سازمان می‌دهند اما تضاد منافع شدیدشان با سرمایه‌داران یا بلوک‌های دیگر سرمایه منافع از آن می‌شود که با همان نظم بتوانند تولید جهانی سرمایه‌داری را سازمان دهند. تولید جهانی با هرج و مرج پیش می‌رود و نتیجه آن استثمار شدیدتر کارگران و بیکاری گسترده‌تر در نتیجه بسته شدن واحدهایی است که نمی‌توانند در رقابت «سودآوری» پیروز شوند. این رقابت‌ها منجر به انواع جنگ‌های گرم و سرد و ویران شدن کشورها و نابودی محیط زیست می‌شوند. تا زمانی که مالکیت خصوصی سرمایه‌داری پابرجا است، این رقابت‌ها به تخریب و ویرانی عظیم انسان، کره زمین، ثروت‌های تولید شده خواهند انجامید. نه شکاف فقر و ثروت با «توزیع عادلانه ثروت» حل می‌شود و نه رقابت میان سرمایه‌ها از طریق «صلح». ریشه کن کردن هر دو مستلزم «دو گسست رادیکال» و الغای «چهار کلیت» از طریق انقلاب‌های کمونیستی هستند.

شیوع تصاعدی بیماری کوید ۱۹ و عجز و زبونی در مقابله با آن تنها ناشی از شکاف طبقاتی و شکاف میان اکثریت کشورهای فقیر و معدودی کشورهای ثروتمند نیست. رقابت میان قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی عامل عمده ای در عجز و زبونی نظام سرمایه‌داری در مقابله با این بیماری بوده است.

### سوال: مگر حتا در خود آمریکا میان ایالت‌های مختلف بر سر خریدن تجهیزات پزشکی، رقابت نبود؟

جواب: بله. ماجرای رقابت میان ایالت‌های مختلف آمریکا برای خرید ماشین تنفس از چین زبازد شده است. رقابت در زمینه تولید واکسن و ماشین‌های تنفس هم افتضاح است. حتا صدای فرماندار نیویورک در آمده که می‌گوید، بدون به کار گرفتن «قانون شرایط اضطراری» امکان نداشت بیمارستان‌های خصوصی نیویورک که اکثریت بیمارستان‌های این شهر هستند و صاحبان یک تجارت چند میلیارد دلاری اند، ماشین‌های تنفس شان را در اختیار بیمارستان‌های دولتی قرار دهند.

همین فرماندار نیویورک در یکی از گزارش‌های روزانه اش گفت: «ما هفده هزار ماشین تنفس به چین سفارش داده ایم... ولی پنجاه ایالت این کشور با هم در خرید این ماشین‌ها از همان منبع، رقابت می‌کنند و مرتباً قیمت‌های بالاتر به سازنده چینی پیشنهاد می‌دهند. تازه این کافی نبود که دولت فدرال هم وارد میدان شده و روی دست همه زده است. انگار در حال خرید از ای.بی. هستیم». این داستان دقیقاً یادآور شکل خاص رقابت میان قطب‌های سرمایه‌داری در دوران شوروی سوسیال امپریالیست (۱۹۵۶-۱۹۹۱) است که به شکل رقابت میان وزارتخانه‌های مختلف تبارز پیدا می‌کرد. یا احتکار ماسک توسط چین و رقابت بر سر حق انحصاری واکسن ضد بیماری کرونا.

در فرانسه ارتش، کامیون‌های حاوی محموله ماسک که از چین وارد کرده بود را با اقدامات امنیتی شدید جا به جا می‌کرد و محل اختفای آن را هم اعلام نمی‌کرد! انگار بمب هسته ای است. آمریکا در اجلاس مشترک جهانی برای تولید واکسن و داروی ضد ویروس کرونا، مانع از حضور چینی‌ها شد. پنهان کاری در این زمینه بسیار بالا است و به شرکت‌هایی که بخواهند اطلاعاتشان را با مراکز علمی جهان سهیم شوند، مهر «خیانت ملی» می‌زنند.

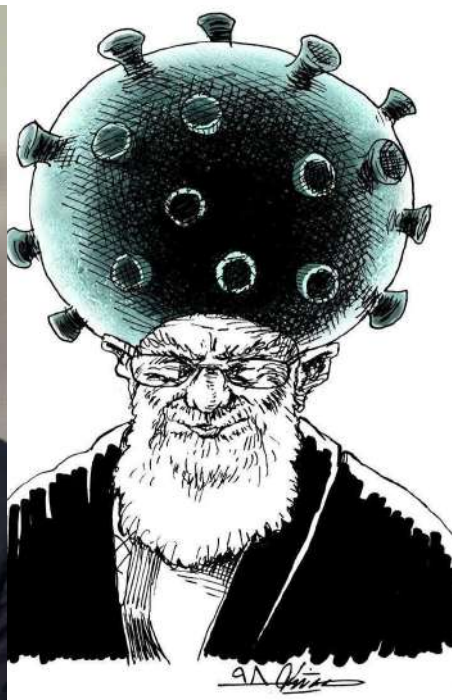
فکر نکنیم این‌ها در «بالا» جریان دارد و توده‌های مردم درگیر نمی‌شوند. خیر! اینها رقابت‌هایشان را به میان توده‌های مردم هم می‌کشند و با تولید ایدئولوژی‌های نژادپرستانه آنها را بسیج می‌کنند. تمام حرکات جنایتکارانه دولت‌ها علیه مردمی به اصطلاح «دیگر» تظہیر می‌شود. از زندانی کردن مهاجرین مکزیکی در مرز آمریکا تا کشتار مهاجرین افغانستانی در مرزهای ایران توسط نیروهای نظامی جمهوری اسلامی. چرخش و اداره سازمان استثمار و رقابت سرمایه‌داری بدون ترویج گسترده اخلاق خودپرستی ممکن نیست. مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، وجدان را هم به کالا تبدیل و همه توده‌های مردم را درگیر این بده بستان می‌کند. ایدئولوژی سرمایه‌داری انسان‌ها را مجبور می‌کند که فردگرا باشند و برای بقای خودشان بجنگند.

بنابراین بله بزرگترین بیماری «پیش زمینه» که انسان را در مقابل ویروس کرونای جدید بی دفاع و شکننده کرده است، خود نظام سرمایه‌داری است و زمانی که بحرانی مثل بیماری همه گیر جهانی سر می‌رسد و مجبور هستیم در مقیاس جهانی مشترکاً با آن بجنگیم، زنجیرهای مالکیت خصوصی یعنی سازمان اجتماعی مبتنی بر استثمار و رقابت در هر گام و به طرق گوناگون مانع ایجاد می‌کند.

### سوال: این درست اما در عصر سرمایه‌داری علم پیشرفت بسیار کرده و حتا می‌توان حرکت ویروس‌ها را در دنیا رصد کرد و مثلاً هر سال واکسن ضد آنفولانزا ساخت. پس با این همه پیشرفت علمی، ناتوانی و یا تاخیر در مقابل این حوادث ناشی از چیست؟

جواب: علم در نظام سرمایه‌داری بخشی از ابزار تولید است که بر آن روابط مالکیت خصوصی حاکم است. در عصری که شناخت یا شعور انسان از بدن خودش و طبیعت بسیار نازل بود، این نوع ویروس‌های بیماری‌زا کشتار می‌کردند و فقدان شناخت علمی از حوادث طبیعی از جمله ظهور بیماری‌های ویروسی عمدتاً موجب رشد هرچه بیشتر افکار خرافی می‌شد. اما به موازات رشد نیروهای تولیدی، دانش بشر نسبت به این بیماری‌ها هم رشد کرد. ناتوانی امروز در مقابله با لطمات این ویروس عمدتاً مربوط به نازل بودن شناخت نیست. بلکه ناشی از این مساله است که اقتصاد، علم، بهداشت، آموزش و غیره بر مبنای افق سرمایه‌داری یعنی انباشت سودآور سرمایه اداره می‌شود و نه با هدف خدمت به نیازهای انسان. این افق، شناخت‌ها و توانایی‌هایی که به درد انباشت سودآور سرمایه نمی‌خورند را به طور جدی دفن می‌کند و فقط به شناخت و دانش، بال و پر می‌دهد که

بسیار دینامیک و تغییر دهنده است. رقابت میان سرمایه‌داران جهت پایین آوردن هزینه‌های تولید و رسیدن به سود بیشتر، نیروی محرکه عمده در رشد دانش و فن آوری است. اما هم زمان بزرگترین مانع در مقابل آن هم هست. رقابت سرمایه‌داری بیشتر از آن که محرک رشد نیروهای مولده (نیروهای تولیدی) انسان باشد، این نیروهای مولده (که خلاقیت و نوآوری علمی انسان بخشی از آن است) را در قفس تنگ مالکیت خصوصی اسیر می‌کند. همین که دانش مایه کسب سود است، باعث انحصار و مخفی کردن و قطعه قطعه کردن تلاش‌های علمی بشریت شده است. استدلال عامیانه ضد کمونیستی این است که «اگر رقابت میان سرمایه‌داران از بین برود، رشد علم و فن آوری کمتر می‌شود». بحران کرونا قلابی بودن این حرف‌ها را ثابت کرد. اصل رقابت چنان بی اعتبار و شرم آور شده که عدّه زیادی از دانشمندان بر خلاف گذشته این اصل را زیر پا گذاشته اند و بدون نگرانی از این که «سود» یا «اعتبار علمی» یافته‌های



شان سهم چه کسی خواهد شد، این یافته‌ها را به سرعت در اختیار یکدیگر قرار می‌دهند. البته این روند زیر فشار رقابت‌های بزرگ سرمایه‌داری و همچنین دولت‌های سرمایه‌داری دوام زیادی نخواهد داشت. چون نه قانون سرمایه اجازه بالیدن و بزرگ شدن به این گونه گرایش‌ها را می‌دهد و نه دولت‌ها اجازه خواهند داد که علم به طور «افسارگسیخته» خارج از چارچوب‌های دیکتاتوری طبقاتی آنها بتازد و به توده‌ها خدمت کند و در میان مردم آگاهی علمی را اشاعه بدهد. سالها است که دانشمندان مترقی و مردمی طی پژوهش‌های مفصل علمی احتمال بروز بیماری‌های همه گیر ویروسی را مستند کرده اند. به طور مثال نگاه کنید به همان مصاحبه دیویس که می‌گوید بروز این نوع بیماری کاملاً قابل انتظار بود. یا نگاه کنید به مقاله «کوید ۱۹ و مدارهای سرمایه» در مانتلی ریویوی شماره ماه آوریل امسال توسط راب والاس و دیگران. آنها نشان داده اند که چگونه کارکرد نظام سرمایه‌داری و تصمیم گیری‌های دولت‌های سرمایه‌داری بزرگترین مانع در مقابله با این نوع بحران‌ها است. حتا مراکز علمی وابسته به سرمایه‌داران بزرگ مثل بنیاد بیل و ملیندا گیتس پیش بینی‌های

به الزامات سرمایه‌داری پاسخ می‌دهد و نه به الزامات حیات آزاد و بی دغدغه و بقای بشر روی زمین. همین مقایسه را در رابطه با مساله «گرسنگی» می‌توان کرد. در دوران فتودالیسم گرسنگی حاصل کمبود مواد غذایی بود. در سرمایه‌داری، مواد غذایی بیش از اندازه مکفی برای سیر کردن قریب به هشت میلیارد جمعیت کره زمین تولید می‌شود. اما در اختیار انسانهای نیازمند غذا قرار نمی‌گیرد و حتی بعضاً از بین می‌رود. به طور مثال در حال حاضر در آمریکا تولیدکنندگان شیر روزانه ۵۱ میلیون لیتر شیر را دور می‌ریزند و هزاران تن سیب زمینی را در خاک دفن می‌کنند. چون عرضه آن و یا توزیع آن بین نیازمندان آنها را ورشکسته کرده و از دور تولید خارج می‌کند. این است کارکرد سرمایه‌داری. بحث این نیست که در سرمایه‌داری علم و فن آوری رشد نمی‌کند. قطعاً رشد می‌کند و با در اختیار داشتن ابزار دانش و دانشمندان و وجود بازار سودآور موفق به کشف واکسن ضد بیماری کوید ۱۹ هم خواهد شد. سرمایه‌داری نسبت به جوامع طبقاتی قبل از خودش مثلاً فتودالیسم،

دقیق در مورد خطرات بیماری‌های ویروسی کرده و برای دولت‌ها دستورالعمل‌های مشروحه در مورد تدارک برای پیشگیری و مقابله تهیه کرده بودند.

اما در مقابل، رژیم ترامپ بعد از این که به قدرت رسید، وبسایت علمی کاخ سفید در رابطه با تغییرات اقلیمی را بست. در سال ۲۰۱۸ ادارهٔ رصد بیماری‌های عفونی در «مرکز کنترل و پیشگیری بیماری» را منحل کرد. وقتی بیماری ناشی از ویروس کرونای جدید اول بار در چین شناسایی شد، دولت چین تصمیم گرفت آن را مخفی کند. چون باید محاسبه می‌کرد چطور می‌تواند کنترل خود را بر جامعه حفظ کند و مهمتر اینکه در رقابت تنگاتنگ اقتصادی و نظامی که بر سر نفوذ بر جهان با دیگر قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی (به ویژه با امپریالیسم آمریکا) دارد، تأثیرات منفی این واقعه را بر قدرت خود به حداقل برساند و آن را تبدیل به «فرصت» کند.

در غیاب وجود درمان و واکسن، «پیشگیری» موثرترین راه است اما «هزینه» اش برای سرمایه و دولتهای سرمایه‌داری زیاد است. این روشی ساده و صرفاً نیازمند دوراندیشی و برنامه ریزی و همیاری اجتماعی است. اما برنامه ریزی درازمدت در خدمت به حفاظت از انسان‌ها و همیاری اجتماعی، هر دو با ذات نظام سرمایه‌داری ناسازگار هستند. برای دولت‌های سرمایه‌داری مسائلی چون شدت استثمار کارگران، محرومیت حاشیه نشینان از امکانات ابتدایی یک زندگی سالم، ویرانی کشورها در نتیجه جنگ، آواره شدن مردم در نتیجه گرمایش اقلیمی و بیکاری، بردگی زنان و غیره مهم نیست.

**سوال: دغدغه اصلی مراکز مالی سرمایه‌داری و مشخصاً قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی چیست؟ از مباحث و مناظره‌های میان خودشان به طور خلاصه چه نتیجه ای می‌توان گرفت؟**

جواب: در حال حاضر بزرگترین نگرانی و دغدغه‌های «اقتصادی» شان این است که آیا بازارهای مالی (بورس و سهام) پس از «فروکش» کردن بحران کوید ۱۹ دوباره جهش خواهند کرد و آیا دارویی به بازار خواهد آمد که برای بازارهای سهام امیدواری و امنیت سرمایه‌گذاری ایجاد کند یا نه؟ اما دغدغه بلندمدت ترشان این است که سیستم شان را چطور بازسازی کنند که کمی در مقابل این نوع ضربات، ضربان بسط و گسترش سرمایه تداوم بیابد. دوم با توجه به این که بحران بیماری عالمگیر مصادف شده است با اوج گیری رقابت‌های میان قدرت‌های امپریالیستی، یکی دیگر از دغدغه‌های شان این است که از درون این بحران کدام قدرت سرمایه‌داری قوی‌تر بیرون خواهد آمد. سوم، چگونه با شورش‌های اجتماعی مقابله کنند.

**سوال: رخداد عجیبی است. حداقل نسل جوانی که در چند دههٔ اخیر به دنیا آمده و بزرگ شده، ورشکستگی نظام سرمایه‌داری را تا این حد تجربه نکرده بود. پس چه شد آن ادعا که سرمایه‌داری «بهترین نظام اجتماعی است که بشریت می‌تواند به آن دست یابد»؟**

جواب: هنوز هم این ادعا را می‌کنند و خواهند کرد و برای اثبات ادعای شان دست از تیز کردن شمشیرشان نخواهند کشید. اما این «رخداد» بیولوژیک مثل فیلم زنده ای که در اکران جهانی پخش می‌شود، ورشکستگی تام و تمام نظام اجتماعی موجود را در هر سطح و جنبه اش نمایش داد. حتی سیاستمداران و خدمت‌گزاران کهنه کار این نظام بهت زده اند. چطور ممکن است در ثروتمندترین کشور دنیا مثل آمریکا که عمده ثروت‌های جهان را تصاحب می‌کند و مرکز علم و فن آوری است، ماسک و کیت آزمایش نباشد و حکومت آن برای

تأمین ماسک راهزنی هوایی کند؟ آن هم در زمانی که پهبادهای بمب افکن آمریکایی (هواپیماهای بدون سرنشین) می‌توانند دورترین نقاط افغانستان را با خاک یکسان کنند.

**سوال: وقتی چند نفر از مقامات جمهوری اسلامی در اثر بیماری کوید ۱۹ مردند یا حتا بوریس جانسون مبتلا شد، تبلیغات زیادی شد که این ویروس «دمکراتیک» است و دامن همه را به یکسان می‌گیرد و غیره. البته واقعیتی در این جا هست و آیا این باعث نمی‌شود که دولت‌ها و بورژوازی بین المللی متوجه بشوند که نیازمند یک نظام سلامت همگانی هستند؟**

جواب: بله واقعیتی در آن هست اما این صرفاً سطح و لایهٔ بیرونی واقعیت است. گفتن این که این ویروس دامن پرولتاریا و بورژوازی را به یکسان می‌گیرد دهن کجی مبتذل به عمق واقعیت است. چند صد میلیون نفر در کشورهای «جهان سوم» حتا توالت و آبریزگاه عمومی ندارند و مثل ساردین در اتاقک‌های نمودر و غیر بهداشتی زندگی می‌کنند و هرگز امکان «فاصله گذاری اجتماعی» ندارند. حتا اگر کرونا کشتار میلیونی نکند، گرسنگی مردم نقاطی مثل کشورهای آفریقایی، بنگلادش و هند و ایران و افغانستان و برزیل و نیجریه و غیره را قتل عام خواهد کرد.

این ویروس به همه حمله می‌کند اما همه را نمی‌کشد. کسانی را می‌کشد که سیستم ایمنی بدن شان به علت بیماری‌های پیشینی، سوء تغذیه، آشامیدن آب آلوده، تنفس در هوای کثیف و نگرانی از آینده، بسیار ضعیف است. یعنی اکثریت مردم جهان. حتا در کشوری مانند آمریکا، در شهر شیکاگو ۷۰ درصد از کشته شده‌های کوید ۱۹ از میان سیاهان هستند در حالی که فقط ۳۰ درصد جمعیت این شهر را سیاهان تشکیل می‌دهند. باب آواکیان در آخرین یادداشتی که بر این بحران نوشته می‌گوید:

«در چارچوب این بحران، روابط استثمارگرانه و ستم‌گرانهٔ تنیده شده در وجود این سیستم، خود را با برجستگی بسیار بیشتری، هم در این کشور و هم در سطح جهانی، اعمال می‌کند... بخش‌های گستردهٔ مردم از ویروس کرونا ضربه خواهند خورد... و در سطح بین المللی شاهد همین دینامیک در سطحی بسیار عظیم‌تر خواهیم بود. ... همان طور که در گذشته هم دیده ایم، کسانی که در این دنیا محکوم به زندگی در چنین شرایطی هستند بیش از همه از بحران کنونی لطمه خواهند خورد. این وضعیت در ترکیب با بحران محیط زیست که به سرعت عمیق‌تر می‌شود و ریشه در قوای محرکهٔ این نظام دارد و هرچه بیشتر تبدیل به خطری برای موجودیت کل بشریت شده است، توده‌های مردم را در شمار میلیونی و در نهایت در شمار میلیاردی به قعر استیصال خواهد راند. هیچ احدی بر روی کرهٔ زمین قادر نخواهد بود خود را از پیامدها و تأثیرات آن دور نگاه دارد.»

آمارها به تفکیک طبقاتی و جنسیتی و ملیتی در این مورد به اندازه کافی روشن هستند. بسیاری از مردم از «درمان» در خانه ماندن می‌میرند. یعنی همان شرایط زندگی غیر بهداشتی همراه با سوء تغذیه. و به این آمار باید افزایش خشونت علیه زنان در خانواده را اضافه کرد. بنابراین این ویروس اصلاً «دمکراتیک» نیست و «به تساوی» عمل نمی‌کند.

**سوال: در طرح سوال و جواب‌ها خودمان را آماده کرده بودیم که از دریچه اوضاع ایران و خاورمیانه به جهان بپردازیم. ظهور بحران کوید ۱۹ کاملاً آن رشته سوال‌ها را «کهنه» کرد. انگار مربوط به سالها پیش بودند. واقعا اوضاع جهان به شکل عجیبی در حال تغییرات سریع است و گاه در جهت‌های کاملاً غیرمنتظره. بحران از پشت بحران می‌آید. رابطهٔ اینها را با هم چطور باید فهمید؟**

جواب: اول اینکه اوضاع بسیار سیال و متغیر است و غیر مترقبه‌های زیادی در آن‌بان دارد. دوم، در جهانی که توسط سرمایه‌داری به شدت در هم تنیده شده است، اوضاع بین‌المللی در تداخل با اوضاع داخلی، فاکتور تعیین‌کننده در شکل دادن به تحولات «داخلی» هر کشور است. به ویژه کشوری مثل ایران که نقطه اشتغال کشمکش‌های بزرگ میان قدرت‌های امپریالیستی جهان شده به شدت تحت تاثیر روندهای کلان جهانی است. با در نظر گرفتن این چارچوبه وسیع به تحولات خاص نگاه کنیم.

در فاصله چندماه آخر سال ۱۳۹۸ تغییرات زیادی در موقعیت جمهوری اسلامی در داخل و در منطقه رخ داد. خیزش آبان و فراگیر شدن خواست سرنگونی رژیم، تغییرات مهمی در افکار توده‌های مردم به وجود آورد و مارپیچ بحران مشروعیت این رژیم را چند حلقه بالاتر برد. هر کاری جمهوری اسلامی و رهبرانش کردند تا موج را کمی به نفع خودشان برگردانند نشد. حتا مراسم عزاداری قاسم سلیمانی به دادشان نرسید. انتخابات مجلس یک اوج دیگر از فروریختن مشروعیت این حاکمیت بود که سرپا ماندنش صرفا وابسته به سرکوب نظامی و اعدام است. اما در استفاده از این چماق هم محدودیت دارند. چرا که حاصل اش بدتر شدن بحران مشروعیتشان است. حادثه شدن تضاد میان ایران و آمریکا بعد از کشته شدن قاسم سلیمانی می‌توانست منجر به آغاز جنگی دیگر در خاورمیانه بشود. حدت این تضاد در عراق آنقدر جدی و مهم بود که کنگره آمریکا فوراً دست به کار شد تا قدرت ترامپ برای شروع جنگ علیه ایران بدون تصویب کنگره را محدود کند. و بسیاری رخدادهای مهم دیگر مثل اشغال خاک سوریه توسط ارتش ترکیه و...

حالا سوال این است که بحرانی که پاندمی کرونا به وجود آورده، چه ارتباطی با بحران‌هایی که در سال گذشته از سر گذراندیم دارد و چه تاثیراتی روی آنها می‌گذارد؟ بحران‌های سلسله وار، بدون این که بحران‌های قبلی حتا تا حدی حل شده یا تخفیف یافته باشند. این بخشی از خصلت بی ثبات و سیال اوضاع جهان و نشانه آن است که جهان در یک وضعیت گره گاهی است. یعنی انواع تضادهای نظام سرمایه‌داری امپریالیستی حاکم بر جهان در هم گره خورده اند و حل مورد به مورد آن‌ها ممکن نیست. فاصله رخداد این بحران‌ها آنقدر کم شده که حتا قدرت‌هایی که دنیا را کنترل میکنند با روش‌های حکمرانی سابق و ساختارها و قراردادهای و توازن قدرت سابق شان قدم از قدم نمی‌توانند بردارند. پاندمی کرونا بحران غیرمنتظره‌ای بود که به بحران‌های دیگر اضافه شد و در برهم کنش با این کلیت، بسیاری از بحران‌ها را تشدید خواهد کرد و برخی را تخفیف داده و به جایگاه درجه دوم خواهد راند و برخی دیگر را تابع تضادهای دیگر خواهد کرد.

تضاد دیرینه میان ایران و آمریکا دو مولفه دارد. یکی جدال دو قشر است که از نظر تاریخی منسوخ و پوسیده‌اند. که به قول رفیق آواکیان «یکی در بین مردم تحت استعمار و ستم جای دارد و دیگری قشر حاکم بر نظام امپریالیستی است.» وارد این بحث نمی‌شوم چون سال‌ها و بارها در مورد ماهیت این تضاد نوشته ایم. دیگری تبدیل شدن جمهوری اسلامی به مهره‌ای در رقابت‌های جهانی میان دو قطب سرمایه‌داری امپریالیستی آمریکا و چین به ویژه پس از به قدرت رسیدن رژیم فاشیستی ترامپ در آمریکا است. به قدرت رسیدن این رژیم در آمریکا واکنش جناح قدرتمندی از بورژوازی آمریکا به نزول جایگاه آن به عنوان «یگانه قدرت بی‌بدیل» در جهان و مواجه شدن آن با هموارد طلبی‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی از سوی دیگر قدرت‌های امپریالیستی به ویژه چین است. یکی از راه کارهای جمهوری اسلامی برای بقاء این است که در شکاف میان

این دو قدرت بازی کند و همین امر تضاد میان آمریکا و جمهوری اسلامی را حادث می‌کند.

پاسخ جمهوری اسلامی به شیوع بیماری کوید ۱۹ آئینه تمام‌نمایی از تخاصم این رژیم با حق حیات مردم به ویژه تحتانی‌ترین قشرهای جامعه شد. ایست اقتصادی اپیدمی‌بیکاری را تبدیل به اپیدمی قریب الوقوع گرسنگی کرده است. این رژیم انتظار شورش‌های بسیار انفجاری‌تر از آبان ماه را می‌کشد. هشدارهای اخیر محمد خاتمی به سران رژیم ناظر بر همین نگرانی و احتمال است. در این بحران، روند جدایی لایه به لایه خرده بورژوازی از این حکومت که پس از خیزش آبان و بعد از ساقط شدن هواپیمای مسافربری اوکرائین با موشک‌های سپاه پاسداران آغاز شده بود، ادامه یافت.

از طرف دیگر، در جریان بسته شدن مراکز دینی برای ممانعت از شیوع افسارگسیخته بیماری کوید ۱۹، بخشی از پایه‌های دینمدار حکومت با دیدن افول هرچه بیشتر اقبال حکومت دینی شان، مصمم‌تر شده اند که برای حفاظت از حکومت دینی دست به هر کاری بزنند. وارد کردن نیروهای کتاب حزب الله برای به اصطلاح ضد عفونی کردن معابر عمومی قم و شهرهای دیگر صرفاً ژست‌های دلبری از مردم نیست. بلکه به رخ کشیدن قوای نظامی ایدئولوژیک «امت اسلامی» است.

از سوی دیگر در سوریه و عراق، جمهوری اسلامی با وجود تحمل ضربات جدی از اسرائیل کماکان حاضر نیست و نمی‌تواند دست از ایفای نقش در جنگ سوریه و در اوضاع عراق بردارد. همه این عوامل بین‌المللی و منطقه‌ای و داخلی، شکاف‌های درون هیئت حاکمه جمهوری اسلامی را بیشتر می‌کند.

ایست اقتصادی جهان شامل حال نفت هم شد و با وجود آنکه درآمدهای نفتی رژیم به علت تحریم‌ها سقوط کرده بود اما به قول معروف یک «آب باریکه‌ای» به آن می‌رسید که کرونا کمر آن را هم شکست. اما جمهوری اسلامی امیدوار است که چین بتواند اقتصاد ایران را از ورشکستگی نجات دهد. این افقی است که رژیم چشم امیدش را به آن بسته است اما در بازی اقتصادی مهلک جهانی میان چین و آمریکا هنوز هیچ چیز روشن نیست. این که اوضاع کنونی چگونه تکامل خواهد یافت، از میان کدام پیچ و خم‌ها گذر کرده و فرجامش چه خواهد بود، بستگی زیاد به اوضاع بین‌المللی و البته موفقیت ما در باز کردن راه انقلاب کمونیستی برای سرنگونی جمهوری اسلامی دارد. همان طور که اوضاع بین‌المللی تاثیر تعیین‌کننده بر اوضاع داخلی دارد، تغییرات بنیادین در ایران یکی از عوامل تاثیر گذار بر اوضاع بین‌المللی خواهد بود.

گسل‌های بزرگ طبقاتی و اجتماعی و زیست محیطی فقط مختص ایران نیست. بلکه بخشی از چهره جهان کنونی است. آخرین آمار اکسفم (ان‌جی‌اوی بین‌المللی علیه فقر و بی‌عدالتی) تکان دهنده است. طبق این آمار ۲۲ نفر از ثروتمندترین مردان جهان به اندازه تمام زنان قاره آفریقا ثروت دارند. طبق محاسبات اکسفم، اگر تمام ثروتی را که مردم دنیا تولید می‌کنند به صورت اسکناس صد دلاری روی هم بچینیم، اکثریت مردم جهان روی کف زمین قرار خواهند گرفت، افراد طبقه میانی در کشورهای ثروتمند روی صندلی و دو نفر از ثروتمندترین مردان جهان در فضای بیرون جو زمین قرار می‌گیرند!

به یک آمار دیگر نگاه کنیم. آب اقیانوس‌ها با شتابی برابر با گرمایی که «انفجار ۵ بمب اتم به قدرت بمب هیروشیما در هر ثانیه» تولید می‌کند در حال گرم شدن هستند که باعث از بین رفتن میلیون‌ها گونه جانوری و گیاهی و ده‌ها میلیارد موجود زنده در اقیانوس‌ها شده است. در آتش سوزی ناشی از گرمایش زمین در استرالیا، به اندازه

دو برابر کشور بلژیک جنگل سوخت و یک میلیارد حیوان از بین رفتند. اگر این ویروس به اندازه کافی کشتار نکند، بیکاری، قحطی و گرسنگی پس از آن این کار را خواهد کرد. طبق آمار سازمان جهانی کار (آی.ال.او) در نتیجهٔ ایست اقتصادی کنونی، مشاغل ۸۱ درصد از نیروی کار جهان یعنی ۳,۳ میلیارد نفر به طور کامل یا قسمی بسته شده اند و مردم کشورهای موسوم به «جهان سوم» بیشترین ضربه را خواهند خورد.

علاوه بر همهٔ این فجایع، رقابت‌های سیاسی و اقتصادی و نظامی میان قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی به ویژه میان آمریکا و چین چنان اوجی گرفته است که برنامهٔ «اجلاس جهانی اقتصاد» در داووس که از نهادهای مهم سرمایه‌داری جهانی است دربارهٔ آن نوشت: «در جهان ۱۹۳ کشور مستقل وجود دارد، مراکز قدرت‌های منطقه‌ای در حال گسترش هستند و واضح است که ما همگی با هم در این کشتی هستیم ... لازم است که ما از رقابت ژئوپلیتیک و بین‌المللی وارد شیوهٔ همکاری جهانی تمام عیار شویم. ملت‌ها باید عوض شوند.» تحلیل‌گر تلویزیون «سی‌ان‌بی‌سی» می‌پرسد: اگر عوض نشوند که احتمالش خیلی بیشتر است، در آن صورت چه باید کرد؟» و راه حل می‌دهد: «... فقط می‌توانیم امیدوار باشیم که دموکراسی‌ها با هم متحد بشوند و راهی برای همزیستی و رقابت مسالمت‌آمیز با چین و روسیه و دیگران پیدا کنند... شاید بهترین نتیجه این باشد که رقابت‌ها در طول زمان سرشکن شود و به طور درجه بندی شده معین شوند و نه از طریق فجایع ژئوپلیتیک.»

همهٔ تحلیل‌ها و مشاهدات بالا در مورد گسل‌ها و تضادها و روندهایی که رنج‌های طاقت فرسا برای بشریت تولید می‌کنند، بدون رسیدن به ریشه و سرچشمه صرفاً در حد تفسیر می‌مانند در حالی که هدف از دیدن واقعیت، تغییر انقلابی آن است. سرمایه‌داری چطور کار می‌کند و چه قوانینی دارد که جامعه بشری را به این جا رسانده؟ در جواب باز می‌رسیم به تضاد

اساسی سیستم سرمایه‌داری که همان تضاد میان تولید اجتماعی ثروت و تصاحب و کنترل خصوصی آن. سرمایه‌داری تولید اجتماعی را که اساس بقای انسان است حول این تضاد و برخورد خصمانه سازمان می‌دهد. همان طور که در بالا گفتیم خود این تضاد اساسی روی دو پایه می‌چرخد و عمل می‌کند. یک پایهٔ آن استثمار نیروی کار پرولتاریا توسط بورژوازی است. پایهٔ دیگرش تضاد میان آنارشی و ارگانیزاسیون (هرج و مرج و سازمان یابی) است. در عصر جهانی شدن انباشت سرمایه رقابت میان بلوک‌های عظیم سرمایهٔ جهانی، به سطح بین‌المللی و رقابت میان قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی منتقل می‌شود. رقابت‌ها در دوره‌هایی در چارچوبهٔ توازن قوای تثبیت شده و قراردادی جلو می‌رود و در دوره‌های دیگر چارچوبه‌های سابق به علت نزول قدرت اقتصادی یکی و صعود دیگری شکسته می‌شوند. لنین در کتاب امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری و ریموند لوتا در کتاب آمریکا در سراشیب منبع این رقابت‌ها را تشریح کرده و نشان

داده اند که چگونه در عصر سرمایه‌داری امپریالیستی، کلیت سرمایه هرچند دهسال یک بار به بحرانی بر می‌خورد که قوانینش متفاوت از «بحران‌های ادواری» است و حل آن نیازمند یک تجدید ساختار کلی است. تجدید ساختاری که با برهم خوردن توازن قوای سابق میان قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی و تثبیت توازن قوای جدیدی ممکن می‌شود.

رقابت بزرگ اکنون میان چین و آمریکا متمرکز شده، اما همه قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های ریز و درشت دیگر جهان از جمله ایران را به مدار خود کشیده است. اهمیت حدت یابی رقابت میان این دو قدرت سرمایه‌داری امپریالیستی در آن است که در سی سال گذشته اقتصاد سرمایه‌داری جهان بر پایهٔ درهم تنیدگی اقتصاد این دو کشور شکل گرفته است اما اکنون این دو گول اقتصادی در حال «جدایی» قطعی از یکدیگرند. یعنی این دو اقتصاد وابستگی‌های خود را به داده‌ها و نهاده‌های تکنولوژیک یکدیگر قطع می‌کنند و مدارهای تولیدشان را تجدید ساختار می‌کنند تا در صورت تحریم یا جنگ جهانی، مدارهای تولیدشان به یکدیگر وابسته نباشند. این جدایی امر ساده‌ای نیست. و موجب جا به جایی‌هایی در ساختار اقتصاد جهان خواهد شد که آن را به جا به جایی تخته سنگ‌های قاره‌ای تک‌تانی که سونامی تولید می‌کند تشبیه کرده اند. شکل آن حتا برای خود قدرت‌های امپریالیستی قابل پیش بینی نیست. اما به راه حل برخی از نمایندگان بورژوازی توجه کنید که در نقل قول بالا طرح شد: «شاید بهترین نتیجه این باشد که رقابت‌ها در طول زمان سرشکن شود و به طور درجه بندی شده معین شوند و نه از طریق فجایع ژئوپلیتیک». اینها خودشان هم نمی‌دانند سیستم شان به کجا می‌رود و فرادها در نتیجه جهش تضادهای نهفته اش چه سورپریزی برایشان خواهد داشت.

اما می‌دانیم که این بازسازی باید از درون «تابودی نیروهای تولیدی» پیش برود. چرایی و مکانیسم آن را مارکس در جلد اول کتاب سرمایه و لنین در همان کتاب امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری تشریح کرده اند

**سوال:** یعنی تمام بحران نتیجهٔ این جدایی و رقابت چین و آمریکا است؟ پس فرسوده شدن ساختارهای بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم چه جایی دارد؟ مثلاً ترامپ بعد از رئیس جمهور شدن گفت «ناتو دیگر به درد نمی‌خورد»، در حالی که ناتو (سازمان پیمان آتلانتیک شمالی) یکی از ساختارهای کلیدی بود که در تمام دوره بعد از جنگ جهانی دوم پشتوانهٔ سرمایه‌داری این بلوک بود. آیا فشار فرسودگی این ساختارها هم نقش بازی می‌کند یا اینکه مساله فقط فشار اقتصادی ناشی از فرآیند جدایی و رقابت چین و آمریکا است؟  
جواب: سیاست فشردهٔ اقتصاد است. جا به جایی مهمی در توزیع

**رقابت بزرگ اکنون میان چین و آمریکا متمرکز شده، اما همه قدرت‌های امپریالیستی و دولت‌های ریز و درشت دیگر جهان از جمله ایران را به مدار خود کشیده است. اهمیت حدت یابی رقابت میان این دو قدرت سرمایه‌داری امپریالیستی در آن است که در سی سال گذشته اقتصاد سرمایه‌داری جهان بر پایهٔ درهم تنیدگی اقتصاد این دو کشور شکل گرفته است اما اکنون این دو گول اقتصادی در حال «جدایی» قطعی از یکدیگرند. یعنی این دو اقتصاد وابستگی‌های خود را به داده‌ها و نهاده‌های تکنولوژیک یکدیگر قطع می‌کنند و مدارهای تولیدشان را تجدید ساختار می‌کنند تا در صورت تحریم یا جنگ جهانی، مدارهای تولیدشان به یکدیگر وابسته نباشند**



قدرت اقتصادی جهان صورت گرفته که آن ساختارها یا پیمان‌های مبتنی بر توازن قوای سابق را «فرسوده» کرده است. پیمان ناتو یک گروه بندی جغرافیایی-اقتصادی و جغرافیایی-سیاسی بود که بر پایه نتایج جنگ جهانی دوم شکل گرفت. پایه‌های اقتصادی آن پیمان از بین رفته و گروه بندی‌های جدیدی در حال شکل‌گیری است که مهمترین فاکتور آن عروج چین سرمایه‌داری امپریالیستی است. در عصر جهانی شدن تولید و انباشت سرمایه‌داری، قدرت‌های سرمایه‌داری بزرگ، «امپریالیست» هستند. یعنی دنیا را به مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی میان خود تقسیم می‌کنند و حول آن ائتلاف کرده و برای اجرایی کردن آن ساختارهای نظامی و سیاسی و اقتصادی مشترک درست می‌کنند. این ائتلاف و معیارهای آن، چارچوب انباشت سرمایه و همچنین تبانی و رقابت آنها را تشکیل می‌دهد.

از ساختارهای مهم انباشت سرمایه در هفتاد سال گذشته برتری اقتصادی و سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا در میان قدرت‌های امپریالیستی بود. فروپاشی بلوک سوسیال امپریالیستی شوروی مهم ترین تغییر در مناسبات درون امپریالیستی از زمان خاتمه جنگ جهانی دوم بود و شتاب عجیب «جهانی سازی» را ممکن کرد. در چارچوب سرمایه‌داری، تغییرات بزرگ در روابط تولیدی به وجود آمد. سازماندهی تولید و کار در سطح بین المللی با تغییرات عظیمی روبرو شد. شهرهای صنعتی در آمریکا تبدیل به شهر ارواح شدند و مرکز تولیدات کارگاهی کوچک (مانوفاکتوری) از آمریکا به چین منتقل شد. جهش در صنعتی کردن کشاورزی جهانی و ادغام ماورای ملی تولید و حمل و نقل مواد خوراکی فرآیند نابودی نظام‌های سنتی کشاورزی در مناطق روستایی «جهان سوم» را تسریع کرد و نتیجه اش مهاجرت عظیم مردم از مناطق کشاورزی به شهرها و شکل‌گیری «سیاره زآغه‌ها» بوده است. اینها همه یعنی همانطور که لوتا در سلسله مقالات «چه اتفاقی دارد می‌افتد و چه معنایی میتواند داشته باشد؟» می‌گوید:

«تغییرات جغرافیایی-اقتصادی (ژئواکونومیک) و جغرافیایی-سیاسی (ژئوپولیتیک) در سطوح متفاوت زیادی در حال وقوع و عوامل تاریخی خاصی در کار هستند. اما این‌ها گرایشها و وقایع اتفاقی نیستند. در عمیق‌ترین لایه، آنچه شالوده تغییرات را تشکیل می‌دهد خصلت و منطق نظام سرمایه‌داری است. اجبار به گسترش و به حداکثر رساندن سود برای به دست آوردن موقعیت برتر در رقابت، رشد کور و پر هرج و مرج، و افق‌های کوتاه مدت سرمایه‌داری. تنش ذاتی سیستمی که در آن، تولید به شدت اجتماعی شده و به شکل جهانی به هم پیوند خورده و در برگیرنده تلاش‌های متصل و دسته‌جمعی هزاران و میلیون‌ها کارگر مزدی است. و این در حالی است که ابزار تولید ثروت (همان ثروتی که به شکل جمعی تولید شده است) و حتی دانش به شکل خصوصی کنترل می‌شود و توسط یک طبقه قلیل العده سرمایه‌دار به کار گرفته می‌شود.» (از اقتصاد و سیاست ۱۳۹۷: ۹ و ۱۰)

بنابراین، تغییرات قابل تقلیل به تغییر در رابطه آمریکا و چین نیست. با یک بستر چند لایه و چند وجهی مواجهیم که سطوح مختلف آن با هم در تداخل و تاثیر گذاری هستند. در ضمن در مفهوم سازی لنین که «سیاست فشرده اقتصاد است»، این رابطه «دو طرفه» است یعنی سیاست‌های اتخاذ شده توسط کارگزاران و رژیم‌های سرمایه‌داری که بر پایه درکشان از ضرورت‌های نظام تحت حاکمیتشان اتخاذ می‌شوند، بر روندهای اقتصادی هم تاثیر می‌گذارد. به قول آواکیان گاهی ضرورت‌ها را غلط تشخیص می‌دهند و گاهی هم جواب‌های غلط به ضرورت‌های مقابل پای نظام شان

می‌دهند که تضادهای برخاسته از دینامیک‌های ذاتی سرمایه‌داری را تشدید می‌کنند. این‌ها گسل‌های مهمی است که جهان با خود حمل میکند و نتیجه عملکرد تاریخی- جهانی سرمایه‌داری هستند که فاز موسوم به «نئولیبرالیسم» یکی از فازهای آن است و محدود کردن اوضاع مخاطره آمیز کنونی جهان به «نئولیبرالیسم» غلط است و از سوی محافل بورژوازی تلاشی برای درست کردن پایه‌های تئوریک برای برنامه‌های تجدید ساختار انباشت سرمایه است

**سوال:** در همین رابطه انواع و اقسام تحلیل‌ها در مراکز فکر و تحلیل بورژوازی می‌شود. به ویژه در جواب به این سوال که جهان بعد از کرونا چطور خواهد بود. بعضی‌ها می‌گویند دوران تک قطبی جهان که امپریالیسم آمریکا تنها ابرقدرت جهان امپریالیستی بود تمام شده است. برخی دیگر تحلیل می‌کنند که این «لحظه سوئز» است یعنی زمانی که بریتانیا و فرانسه مجبور شدند منطقه نفوذ خود در خاورمیانه و شمال آفریقا را به آمریکا که فاتح جنگ جهانی دوم بود واگذار کنند و تحت هژمونی آمریکا و به عنوان شریک درجه دوم آن، وارد استثمار مردم و منابع این مناطق شوند. طبق این تحلیل، از آنجا که چین پیشاپیش به عنوان یک قدرت جهانی عروج کرده و آمریکا دیگر قادر نیست به عنوان ابرقدرت جهانی باشد، پس در توازن قدرت جهانی باید یک جا به جایی صورت بگیرد. از این رو نتیجه می‌گیرند که بحران کرونا «مامای» این تغییر در هرم قدرت جهانی است. برخی دیگر می‌گویند این بحران پایان رویای «یک راه، یک کمر بند» چین است و پس از این بحران، چین دیگر نمی‌تواند قاره آسیا و سپس اروپا- آسیا را زیر هژمونی خود بازسازی و ادغام کند. تحلیل‌های دیگری هم هست مبنی بر این که جهانی سازی سرمایه‌داری (گلوبالیزاسیون) به پایان رسیده و در آینده هر قاره برای خود یک «جهانی سازی» مجزا خواهد داشت و «جدایی آمریکا و چین» پایه این «بازسازی» خواهد بود. اما عده ای مخالف این نظر هستند و معتقدند «برای جدایی دیر است» و هر گونه «جدایی» و قطع زنجیره‌های درهم تنیده «عرضه» یا نهاده‌های فرایند مختلف تولید، موجب تلاطمات غیرقابل کنترل در جهان خواهد شد. اما واقعا چه خواهد شد؟

جواب: همه این تحلیل‌ها می‌خواهند به ضرورت بازسازی نظام سرمایه‌داری پاسخ بدهند. وسعت این مباحث نشان دهنده غامض و مخاطره آمیز بودن اوضاع نظام سرمایه‌داری است. همانطور که در بالا گفتم این بیماری عالمگیر و ایست اقتصادی ناشی از آن مصادف شده است با بحران سیستم سرمایه‌داری. وقتی صحبت از «سیستم» می‌کنیم یک جنبه و دو جنبه نیست. بلکه جوانب گوناگون دارد. مثل ساختارهای انباشت بین المللی سرمایه، ساختار کار، توازن قوای سیاسی-جغرافیایی و اقتصادی- جغرافیایی میان قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی و اقماربندی کشورهای تحت سلطه حول هر یک و غیره. این مباحث و مناظره‌ها که ذکر کردی به احتمالات ممکن برای این تجدید ساختار و مخاطرات آن می‌خواهند پاسخ دهند. در گذشته، قدرت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی به بحران‌های مشابه، با جنگ جهانی اول و دوم و در دهه هشتاد میلادی با «جنگ سرد» که البته چندان هم «سرد» نبود ولی به جنگ میان قطب‌های هسته ای منجر نشد، پاسخ دادند. تضاد میان امپریالیست‌ها حاد است و رقابت میان آنها با هدف تجدید تقسیم جهان و تجدید ساختار توازن قوا میان خودشان، بسیار پر تب و تاب است. اما از اینها نباید نتیجه گرفت که سناریوهای جنگ اول و دوم تکرار خواهد شد. یا سناریویی

شبه سناریوی «کانال سوئز» شکل بگیرد. بسیاری عوامل غیرقابل پیش بینی (تصادف) می‌تواند وارد این ترکیب شود. در کوتاه مدت، در جهان پس از کرونا شاهد تشدید همان روندهایی خواهیم بود که قبل از این بحران جریان داشت. جهش در شکاف فقر و ثروت، روند نابودی محیط زیست، گسترش جنگ‌های نامحدود و به قول مائوتسه دون «جنگ‌های درهم و برهم» با بازیگران دولتی و غیر دولتی (نمونه‌اش چون سوریه و افغانستان و عراق فعلی). همچنین تقابل دیرینه میان جمهوری اسلامی و آمریکا که اکنون تبدیل به زیرمجموعه‌ای از تنش‌های جهانی میان آمریکا و چین شده است می‌تواند حادث‌تر شود. دعوای میان جناح‌های مختلف جمهوری اسلامی بیشتر خواهد شد. اما شمارش این روندها و تشخیص وجود آنها در ترکیب داغ به معنای آن نیست که همه اینها به یک اندازه در شکل دادن اوضاع نقش دارند. همانطور که به وجود آمدن بحران کرونا به ما آموخت (امیدوارم که آموخته باشد) با شمارش تضادها نمی‌توان جهت عمده اوضاع را تشخیص داد و نباید فکر کرد که یک مسیر از پیش شکل گرفته موجود است و باید آن را «کشف» کرد.

**سوال: ممکن است این «جنگ‌های درهم برهم» را خلاصه وار توضیح بدهی؟ و اینکه آیا خطر جنگ هسته‌ای وجود دارد؟**

جواب: وقتی ساختارهای فرمانروایی در مقیاس جهانی یا حتی یک منطقه فرو می‌ریزد (حال در نتیجه جنگ‌ها یا جا به جایی‌های مهم در توازن قوای پیشین)، انواع و اقسام نیروهای غیر دولتی فضای رشد و گسترش پیدا می‌کنند. این خطری است که یک جنبه از فرصت هم در آن هست. یعنی نیروهای انقلابی کمونیست می‌توانند از چنین فضایی برای رشد و گسترش نیروهای انقلاب استفاده کنند. بحث خطر جنگ هسته‌ای هم با به قدرت رسیدن رژیم ترامپ شدت پیدا کرده است. اما به شکل طنزآمیزی وجود سلاح‌های هسته‌ای مانعی در مقابل آن است که قدرت‌های امپریالیستی بتوانند تکلیف شان را با هم یکسره کنند. به هر حال یکی از روندهای مهم که اوضاع جهان را شکل خواهد داد، افول جایگاه ابرقدرتی آمریکا در جهان و واکنش بورژوازی آمریکا به این افول خواهد بود. تکامل سیاسی اوضاع در آمریکا بر تمام جهان تأثیر خواهد گذاشت. یک احتمال قوی آن است که دایره قدرت فاشیسم که امروز رژیم ترامپ/پنس نمایندنده آن است زیر فشار اضطرار اوضاع سریعتر و در جهت‌های غیرمنتظره توسعه یابد.

به قول آواکیان حتی ممکن است رژیم ترامپ انتخابات آینده آمریکا را هم لغو کند. دیویدهاروی هم بر همین نکته تأکید می‌کند و می‌گوید: اگر قرار باشد آمریکا مسئولیت برون رفت از بحران اقتصادی فعلی را خود بر دوش بکشد (در بحران ۲۰۰۸ چین نقش عمده را بازی کرد) آنگاه دولت ترامپ مجبور به اقداماتی خواهد بود که حتی از طرح پیشنهادی برنی سندرز هم بسیار «سوسیالیستی» تر باشد». البته، منظورهاروی از اقدامات «سوسیالیستی» دولتی کردن بسیاری از بنگاه‌های سرمایه‌داری است و نه تغییر خصلت سرمایه‌داری آنها. هاروی ادامه می‌دهد چنانچه رژیم ترامپ مجبور به اتخاذ چنین سیاستی شود آن را تحت عنوان ضرورتی برای «احیای عظمت آمریکا» پیش خواهد برد و احتمالاً انتخابات آینده را تحت عنوان وضعیت اضطراری لغو کرده و «یک دوران ریاست جمهوری امپراتورمآبانه را برای نجات سرمایه و جهان از طغیان و انقلاب اعلام خواهد کرد». او اضافه می‌کند اگر این تنها راه برون رفت آمریکا از بحران باشد آنگاه نه تنها جمهوری خواهان بلکه کل اشرافیت مالی آمریکا پشت او قرار خواهند گرفت و این سیاست را به شکل ناسیونال-سوسیالیسم (مانند هیتلر) پیش خواهند برد.

به بیان دیگر دور از ذهن نیست که با گسترش تلاطمات و بحران‌های جهانی، بخش مهمی از پایه‌های برنی سندرز به ترامپ رای بدهد. همانطور که در آستانه جنگ جهانی دوم بسیاری از روشنفکران چپ در ایتالیا طرفدار موسولینی فاشیست شدند و در آلمان طرفدار حزب ناسیونال فاشیست نازی و در ایران حامی رضاخان میرپنج. در گره گاه‌های بحرانی سیاست‌های سوسیال دموکراسی و لیبرال دموکراسی در بسیاری مواقع نقش جاده صاف کن را برای «بدترین»ها بازی کرده اند. البته هدفشان این نیست. اما سیاست اصلاح سیستم سرمایه داری در شرایطی که این سیستم ضرورتاً باید سرنگون شود خواه ناخواه منجر به آن می‌شود که بهترین نیروهای اجتماعی که می‌توانند مقابل فاشیسم بایستند به هرز بروند.

**سوال: و احتمالات دیگر؟**

جواب: بحران‌ها همیشه سخت و همچنین متناقض هستند. این واقعه نظام سرمایه‌داری را از درزهایش شکاف داده و پاره می‌کند. به طرز شگفت‌انگیزی ورشکستگی این نظام و دولت‌های آن را افشا می‌کند. اما افشا شدن ورشکستگی نظام و دولت‌های سرمایه‌داری به خودی خود توده‌های مردم را به این نتیجه نمی‌رساند که باید آن را از طریق انقلاب کمونیستی سرنگون کرد و جهان بهتری را به وجود آورد.

اما یک احتمال واقعی دیگر پیوند خوردن افق و برنامه انقلاب کمونیستی با خیزش‌های اجتماعی بزرگ است که قطعاً بخشی از صحنه سیاسی آینده خواهد بود. منظورم فقط خیزش‌های بزرگ در کشورهایی مثل ایران، عراق، لبنان، شیلی، ترکیه و غیره نیست. چنین تحولی در خود آمریکا از پایه مادی قوی برخوردار است. یقیناً شکاف‌های طبقاتی پیشاپیش موجود که به ویژه در میان جمعیت سیاهان (آفریقای آمریکاها) و لاتین تباران این کشور فشرده شده و بخش‌های مهمی از جمعیت «سفید» این کشور را هم در بر گرفته، تشدید خواهند شد. علاوه بر این جوش و خروش در قشرهایی از طبقه متوسط از جمله در میان دانشجویان و زنان زیاد است. هرچند این دو روند نسبتاً جدا از هم جلو می‌روند، اما کارکرد تضادهای نظام سرمایه‌داری آنها را به سمت هم می‌راند. در این میان آن چه می‌تواند از همه این روندها ترکیب مساعد به حال انقلاب در آمریکا را به وجود آورد، آن است که روند انقلاب کمونیستی که امروز حزب کمونیست انقلابی آمریکا (RCP) تحت رهبری باب آواکیان مادیت بخشیده و پیش می‌برد، تبدیل به هسته مستحکم خیزش‌های میلیونی شود. شکل‌گیری چنین اوضاعی در آمریکا، حتی اگر تلاش‌های جدی از سوی کمونیست‌های انقلابی منجر به پیروزی انقلاب کمونیستی نشود، اما شرایط مساعدتری برای پیروزی انقلاب‌های کمونیستی تحت رهبری کمونیسم نوین در نقاط دیگر جهان فراهم خواهد کرد و این به نوبه خود می‌تواند دوباره بر اوضاع آمریکا تأثیر گذاشته و شرایط مساعد دیگری برای تلاش‌های انقلابی در آن جا به وجود آورد.

در کل با اوضاع بسیار متناقض و سیالی روبرو هستیم که از درونش خیلی چیزها می‌تواند بیرون بیاید. استراتژی ما کمونیست‌های انقلابی کار روی یکی از این امکانات، یعنی انقلاب کمونیستی و محقق کردن این امکان و نه چیزی کمتر از آن است. اوضاع را باید به سمتی تسریع کرده و ببریم که دست آخر بشریت از آن پیروز به در آید و نه اینکه فرصت دیگری به سرمایه‌داری جهانی داده شود که خود را ترمیم کرده و بقا بیابد. ابعاد و دامنه تأثیرات بین‌المللی آن چه در آمریکا رخ خواهد داد بسیار زیاد خواهد بود اما به دامنه تأثیرات جهانی رشد فرآیند انقلاب کمونیستی در ایران که یکی از نقاط اشتعال تضادهای جهانی است اصلاً نباید کم بها داد. کار روی

این امکان، مستقیماً مترادف با خدمت به رهایی بشریت از نظام سرمایه‌داری جهانی است.

در مورد آمریکا این را هم اضافه کنم که در این قلب سرمایه‌داری امپریالیستی احتمالاً با زلزله‌های اجتماعی بزرگی روبرو خواهیم بود که کمونیست‌های انقلابی تلاش می‌کنند هسته مستحکم آن بشوند. در این صورت و به همان حد که این اتفاق رخ دهد، جهت اوضاع به سمت مساعد به حال بشریت رفته و اوضاع در جهت مثبت ثابت خواهد یافت. هنوز صف آرای‌های سیاسی درون جامعه آمریکا بد است. دورنمای افول پر سر و صدای امپریالیسم آمریکا می‌تواند جناح‌هایی در هیئت حاکمه و سرمایه‌داران آمریکا که مخالف برنامه فاشیستی کردن حاکمیت در آمریکا هستند را به سمت «تفاهم» با فاشیسم براند. اما از سوی دیگر برای بخش اعظم مردم آمریکا کابوسی در حد دوران برده داری خواهد بود و با کار کمونیست‌ها یک قطب بندی بسیار مساعد سیاسی می‌تواند به وجود آید.

**سوال: جالب است که با وجودی که نظام سرمایه‌داری تا این حد ورشکستگی خود را نشان داده است هنوز عده ای می‌خواهند «زیاده روی»های آن را «اصلاح» کنند. حاضر به دست شستن از سرمایه‌داری نیستند و این وضعیت را محصول فاز «نئولیبرال» آن می‌دانند. کمی بیشتر این مساله را بحث کنیم.**

جواب: مدل سازی برای اصلاح «تندروی‌های سرمایه‌داری» زیاد است و عمدتاً از سوی دو قشر متفاوت انجام می‌شود: یکم استراتژیست‌های خود سرمایه‌داری که در تکاپو برای حل بحران‌های شان هستند. سرکردگان بلوک‌های سرمایه و کارگزاران بوروکرات آنها در همین اجلاس سالانه داووس ۲۰۲۰ «مانیفست جدید سرمایه‌داری» را صادر کردند و به طور خلاصه گفتند که باید «سرمایه‌داری دینفعان را به جای سرمایه‌داری سهام داران» بنشانند. منظورشان این است که منفعت سرمایه‌داری باید به قشرهای غیر سرمایه‌دار هم برسد و بیکاری کم شود و بحران محیط زیست از حالت تهدیدآمیزش بیرون بیاید و غیره.

دوم از طرف جریان‌های خرده بورژوازی سوسیال دمکرات. نمونه ای از آن را در پروژه «نیویدیل سبز» می‌بینیم. هیچ کدام شان نمی‌بینند که عملکرد «عادی» سرمایه که ناشی از تضاد اساسی آن و نیروی محرکه اش یعنی تضاد هرج و مرج و سازمان یافتگی (آنارشی ارگانیزاسیون) و فشارهای ناشی از قانون «گسترش بیاب یا بمیر» و غیره است، سرمایه را لاجرم به جاهایی مثل انحصارات، نئولیبرالیسم و غیره کشانده است. مساله خیلی روشن و البته بی رحم است؛ آن انتخابی که واقعا به نفع اکثریت مردم جهان باشد و بتواند به این توالی فجایع و وحشتها خاتمه دهد، نه انتخاب بین سرمایه «عقلانی» و «غیر عقلانی» یا «نهادگرا» و «نئولیبرال»، بلکه بین سرمایه‌داری و ضد تاریخی آن یعنی کمونیسم است که جز با انقلاب به دست نمی‌آید. سرمایه برای نفس تازه کردن هیچ راه نرم و راحتی ندارد. نمی‌توان تصور کرد که مثلاً سرمایه‌داران بزرگ جهان در جایی مثل داووس جمع بشوند و توافق کنند که «حالا بیا بییم به جای تئوری‌های میلتنون فریدمن، اقتصاد کینزی را ببریم جلو!» ما با یک جا به جایی عظیم و ویرانگر در اقتصاد جهان روبرو هستیم. وقتی از «تابودی نیروهای تولیدی» صحبت می‌کنیم باید توجه کنیم که مهمترین نیروی تولیدی خود انسان است. در قلب این نابودی، اسقاط و اوراق شدن انسان‌ها و مهارتها و توانایی‌های شان قرار دارد. ببینید چه تعداد آدم در جنگ‌ها می‌میرند. همین الان نیمی از جمعیت قادر به کار دنیا بیکارند. چه تعداد انسان از کشورهای فقیر مهاجرت

می‌کنند و اگر شانس بیاورند و حین مهاجرت نمیرند، و در موطن جدید تبدیل به کارگران ساده می‌شوند. چند میلیون زن جوان با سواد به بازار سکس رانده می‌شوند. چقدر زندانی در دنیا وجود دارد. فقط در آمریکا دو میلیون و سیصد هزار نفر در زندان‌ها هستند. تمام اینها استعدادها، توانایی‌ها و امیدهایی هستند که در نتیجه کارکرد نظام اجتماعی سرمایه‌داری، به این وضعیت افتاده و به طرق مختلف نابود می‌شوند.

**سوال: پس فقط فعالین و متفکرین خرده بورژوازی سوسیال دموکرات نیستند که دنبال «ترمیم» سرمایه‌داری هستند، بلکه سران نظام سرمایه‌داری هم چنین امید و چشم اندازی را بعضاً دنبال می‌کنند؟**

جواب: همیشه همینطور است. درست است که تولید سرمایه‌داری «کور» است و به طور آنارشیک و از طریق رقابت میان سرمایه‌داران پیش می‌رود، ولی مراکز قدرت سرمایه‌داری (از انحصارات سرمایه‌داری تا دولت‌های آنها) همواره سعی می‌کنند موانع مقابل پای سرمایه را تحلیل کرده و برایش چاره جویی کنند. در چنین شرایطی، حداکثر تلاش خود را می‌کنند که این «کار» را با کمترین درد برای سرمایه‌داران و ممانعت از فروپاشی مشروعیت نظام و شکل‌گیری «آشوب اجتماعی» و «انقلاب» انجام دهند. در چنین بزنه‌های بحرانی، خدمات پروژه سازان سوسیال دمکرات و ترسیم‌کنندگان افق‌های فریکارانه «آن چه ممکن است خوب است و آن چیزی خوب است که ممکن است» برای سرمایه‌داری بسیار ذیقیمت است. همه این طیف‌ها حتی آنها که بیشترین افشاگری‌ها در مورد معایب و حتا جنایت‌های «سیاستمداران سرمایه» و «بازار» و غیره را می‌کنند (امثال نائومی کلاین و یا دیگر هواداران برنی سندرز) به واقع اعتقاد دارند که نظام سرمایه‌داری صرفاً باید اصلاح شود و جوانب بیش از اندازه ارتجاعی اش پیرایش شود. امثال تونی نگری، ژیزک و بدیو که از واژه‌های کمونیستی هم استفاده می‌کنند، چنین طرز فکری دارند. تقلیل عملکرد سرمایه‌داری به «نئولیبرالیسم» یا گلوبالیزاسیون سرمایه‌داری در چند دهه گذشته، روایت جناحی از بورژوازی جهانی و نظریه پردازان آن است و این روایت هم سخنگویان فاشیست مثل ترامپ را دارد و هم سخنگویان سوسیال دمکرات سرمایه‌داری مثل برنی سندرز را. حتا فردی مثل چامسکی در یادداشت خود بر بحران کرونا می‌نویسد: «باید اذعان کرد این تهدیدات اعم از بحران کرونا و جنگ هسته ای و گرم شدن کره زمین تهدیداتی است که به دلیل اعمال سیاست‌های نئولیبرالیسم ایجاد شده است و روز به روز نیز شدت خواهد گرفت». یا مثلاً مایک دیویس که می‌گوید:

«همچون در شرایط جنگی، دولت‌ها و نخبگان حاکم دست به دامن اقدامات جمعی‌گرا خواهد شد و سیاست‌هایی را به کار خواهند گرفت که پیش‌تر رادیکال یا ضد سیستمی تصور می‌شدند. در دو کشتار بزرگ قرن گذشته به ویژه در میان متفقین به منظور حفظ پشتیبانی عمومی، امتیازات زیادی به اکثریت طبقه کارگر داده شد، از جمله شناسایی حق تشکیل اتحادیه، چانه‌زنی جمعی و گسترش حق رأی... نیروی کار توانست در عوض مشارکت در سازمان‌دهی تولید جنگی به قدرت و توانایی جدیدی دست یابد... روبروی و درگیر با بیماری‌های عالم‌گیری که سلامتی همه طبقات را تهدید می‌کنند، وضعیت امروزی ما به واقع مشابه همان دوران است. دولت‌های وحشت‌زده در کنار اعمال سیاست‌های سرکوب‌گرایانه غیرضروری در عین حال می‌کوشند برخی اقدامات مترقی را به اجرا گذارند. نظیر ملی کردن بیمارستان‌ها در ایرلند و اجرای موقتی طرح حفظ درآمدها در ایالات متحده، که همه آنها عرصه‌های جدیدی برای مبارزه را پیش روی

ما می‌گشایند. بدین‌سان همچنان که سرمایه بزرگ و احزاب دست راستی می‌کوشند در متن این بحران دستورالعمل سرمایه‌دارانه جدیدی را تعریف کنند...».

واقعا آدمی مثل مایک دیویس متوجه نیست که همین دستورالعملی که «مترقی» می‌خواند، خودش دستورالعمل سرمایه‌دارانه جدیدی است؟

این قشری است که وجدانش از جنایت‌های سرمایه‌داری به درد می‌آید اما دست از خودفریبی بر نمی‌دارد. بی‌تردید اوضاع، این قشر را نیز به شدت قطبی خواهد کرد. اما مشکل اصلی آنها روش و رویکرد نادرست و غیر علمی است که نهایتاً به خودفریبی یا چنین توهمات و راه‌های میانه‌ای دل می‌بندند. باب آواکیان در همین مورد می‌گوید: «این نظام مانند هر نظام دیگر بر اساس دینامیک‌های معین و به کاربست روابطی معین عمل می‌کند. در نتیجه، مادامی که به شکلی رادیکال از آن گسست نکنید و نظام دیگری را که با دوام و زنده ماندنی باشد را جایگزین آن نکنید، با فشار به درون نظام کهنه کشیده خواهید شد. یعنی به درون آن نظام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، آن نظام سرمایه، آن نظام تولید و مبادله کالایی، آن نظامی که توسط هرج و مرج تولید رانده میشود و منجر به نزاع میان سرمایه‌داران میشود... اگر آگاهانه از آن گسست نکنید و دست به انقلابی برای ریشه کن کردن کامل نظام سرمایه‌داری نزنید و آن را با سوسیالیسم و راه پیشروی به سوی استقرار کمونیسم در سراسر جهان جایگزین نکنید، آنگاه نظام سرمایه‌داری از راه‌های متفاوت دوباره بازگشته و غلبه خواهد کرد»

### سوال: این بحران اقتصادی و علاوه بر آن بحران همه‌گیری بیماری کوید ۱۹ چه تاثیری بر وضعیت اقتصادی در کشورهای «جهان سوم» دارد؟

جواب: اقتصاد سرمایه‌داری در اوج رونق و سازمان یافتگی اش هم برای اکثریت مردم جهان و کره زمین ویرانگر است چه برسد به زمانی که در نتیجه تشدید تضادهای خودش دچار رکود شدید شده است. در سی سال گذشته روند جهانی شدن (گلوبالیزاسیون) چارچوب جدید و ادغام شده تری برای انباشت سرمایه در مقیاس بین‌المللی به وجود آورده است. نتیجه اش تغییرات بزرگ اقتصادی در کشورهای «جهان سوم» از جمله ایران بود.

در نتیجه این فرآیند، بسیاری از مدارهای تولیدی سابق از دور خارج شدند چون در چارچوب جدید سودآور نبودند. اگر به تعداد کارخانه‌ها و کارگاه‌ها و خطوط تولیدی که هر ساله در ایران بسته می‌شدند نگاه کنید، و در مقابل رونق شهرسازی، سدسازی، بازارهای آی.تی و مناطق آزاد تجاری را در نظر بگیرید، آنگاه این جا به جایی‌ها را می‌توانید ترسیم کنید. اینها تغییراتی هستند که بازار سرمایه آن را دیکته می‌کند و حکم مرگ هر رشته تولیدی را که با استانداردهای جهانی انباشت سودآور سرمایه مطابقت نداشته باشد را صادر میکند. ماموریت سرمایه و هدفش، تولید نیازهای مردم یا ایجاد شغل نیست، بلکه تولید سود است. این کارکرد سرمایه‌داری است و با مدل اقتصاد میلتن فریدمن یا جان مینارد کینز عوض نمی‌شود.

حال پس از سی سال، این چارچوبه شکل گرفته در دوران گلوبالیزاسیون به بن بست رسیده است و لاجرم عوض خواهد شد و در هر جا به جایی نه تنها ظرفیت‌های تولیدی سابق بلکه آدم‌ها از بین می‌روند. صدها میلیون انسان قادر به کار و خلاقیت بیکارند چون سرمایه‌داری نمی‌تواند نیروی کار و خلاقیت‌های آنها را به طور سودآور در اختیار بگیرد. این‌ها عمدتاً در سه قاره آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین هستند. ده‌ها میلیون زن در صنعت سکس هستند.

یکی از تغییرات بزرگ در سی سال گذشته جهش در زمینه صنعتی کردن کشاورزی جهانی بود که بیش‌تر از همیشه نظام‌های سنتی کشاورزی در کشورهای «جهان سوم» را از بین برد. نتیجه اش فقط رشد بی سابقه شهرها و جمعیت شهری و جمعیت حاشیه نشین نبود. بلکه همچنین وابستگی بیش از اندازه به واردات مواد غذایی را هم به دنبال داشت. کشورهایی که در چند دهه گذشته به طور سیستماتیک نظام کشاورزی شان را از بین برده اند، مردم را از گرسنگی خواهند کشت. مساله بسیار فراتر از «رکود» و «تورم» و غیره است. از هم اکنون کشورهایی که گندم و برنج صادر می‌کردند، صادرات آن را متوقف یا محدود کرده اند. کشورهای اروپایی بخش بزرگی از نیروی کار بیکار شده شان را به سمت کشاورزی سوق می‌دهند. زیرا در شرایط اضطراری مثل جنگ یا هر بحران جهان گیر دیگر، خودکفایی در زمینه غذایی محور و شالوده «امنیت» است. زمین و آب پیش از این هم معضل مهم و تعیین کننده اقتصادی در ایران و بسیاری از کشورهای «جهان سوم» بود. کنترل تولید و توزیع مواد غذایی در جهان توسط انحصارات بزرگی که دولت‌های کشورهای تابع مثل ایران وابسته به آنها هستند، باعث شده زمین و آب و حتا بذر هرچه بیشتر از دسترس تولید کننده کوچک خارج شود. شش کمپانی بزرگ جهان کنترل بیش از ۵۷ درصد مواد غذایی جهان را در اختیار خود دارند. سرمایه‌گذاران خارجی صدها میلیون هکتار زمین حاصل خیز در آسیا، آمریکای لاتین و به ویژه در آفریقا را خریداری و یا اجاره کرده اند. این رقابت بزرگ جهانی بر سر زمین و آب را در ایران، وزارت جهاد کشاورزی در همکاری با شرکت‌های چینی پیش می‌برد. جهاد کشاورزی بزرگترین زمین خواری را تحت عنوان متمرکز کردن زمین‌ها و اداره «بهینه» آنها شروع کرده است. الیگارش‌های مالی-صنعتی مثل «ستاد اجرایی فرمان امام» و تولید استان قدس رضوی و دیگر مراکز مالی-صنعتی همراه با زمین خواری، مسیر منابع آبی را نیز جهت تامین نیاز سرمایه‌گذاری‌های بزرگ عوض کرده اند که باعث خشکی زمین‌های کشاورزان کوچک شده و بسیاری از کشاورزان مجبور شده اند «داوطلبانه» وارد «متمرکز کردن» زمین‌ها در چارچوب سرمایه‌گذاران کلان شوند یا زمین شان را به آنها اجاره دهند. همه اینها یعنی بیکاری بیشتر و اضافه بر آن گرسنگی ناشی از نبود تولید خودکفای مواد غذایی. این وضعیت برای اولین بار بعد از سلطه نظام‌های فئودالی ارضی، پیشبرد انقلاب ارضی را بار دیگر تبدیل به یک حلقه کلیدی در احیای اقتصادی و از بین بردن گرسنگی و بیکاری کرده است.

### سوال: این اوضاع بر صحنه سیاسی ایران چه تاثیری خواهد گذاشت؟

جواب: بگذارید از جنبه منفی بحران‌ها شروع کنیم. اگر امور به حالت خود به خودی رها شود توده‌ها نه فقط در ایران بلکه در همه جا زیر پرچم دولت‌های حاکم یا انواع نیروهای ارتجاعی خواهند رفت. نباید این طور فکر کرد که هرچه بحران سیستم حادث‌تر شود توده‌های مردم خود به خود به این نتیجه خواهند رسید که وقتش رسیده که این سیستم و دولت و رژیم آن را سرنگون کنیم. خیر! یکی از مشکلات آن است که بحران‌های بزرگی مثل این بیماری و جنگ‌ها، مردم را به سمت دولت‌ها می‌رانند. بورژوازی با استفاده از امتیاز داشتن قدرت دولتی، توده‌ها را اینطور قانع می‌کند که «خب شما می‌توانید از من منزجر باشید اما این من هستم که ابزار اداره جامعه از جمله مقابله با ویروس کشنده را دارم». جمهوری اسلامی در رابطه با جنگ در سوریه و تبلیغ جنایت‌های سپاه قدس به عنوان حافظ «امنیت مردم و کشور» استفاده کرده و حتا روشنفکرانی که داعیه

مارکسیسم دارند تحت عناوینی مثل «ضد امپریالیسم» و «ایستادگی در مقابل داعش» و «دفاع از فلسطین» چنین گرایشی را تئوریزه و به ذهن جامعه تزریق کرده اند.

فاکتور نامساعد در عرصه روشنفکری معضلی حاد است که مانع از شکل گیری یک جنبش دانشجویی رادیکال ضد حکومت و سیستم است. جمهوری اسلامی در چهل سال گذشته آگاهانه و با نقشه کاری کرده که حتا روشنفکران مخالف جمهوری اسلامی به چارچوبه‌های مجاز فکری خو کرده‌اند و ممنوعیت تفکر بیش از هر موضوع شامل حال کمونیسم و تاریخ انقلاب‌های سوسیالیستی است. نامساعد بودن این وضعیت به ویژه در شرایط کنونی که بحرانی جدی نه فقط گریبان رژیم جمهوری اسلامی بلکه کلیت دولت طبقاتی در ایران را گرفته خودنمایی می‌کند. برای تسریع انقلاب کمونیستی نیازمند آن هستیم که قطب بندی مساعدی در صحنه سیاسی جامعه به وجود

آوریم و بخشی از این کار مقابله با جو حاکم در دانشگاه‌ها است.

در این آبهای متلاطم تنها «آزادی» ما یا تنها امتیاز ما، داشتن علم و تئوری و خط مشی و حزبی است که به ما امکان می‌دهد تا جهت گیری استراتژیک انقلاب کمونیستی را گم نکنیم و با تحلیل صحیح و حل صحیح تضادها برنامه و نقشه راه این هدف استراتژیک را تبدیل به نیروی مادی سازمان یافته در جامعه کنیم. گم نکردن این جهتگیری استراتژیک و شکافتن راهی که به آن سمت می‌رود فقط به خاطر آرمان گرایی نیست. به خاطر این است که این چتر نجات همگانی است.

در غیاب مبارزه سخت برای ایجاد قطب بندی سیاسی مساعد برای انقلاب کمونیستی، چرخش‌های سیاسی حیرت انگیز از جمله در میان اپوزیسیون «چپ»، زیاد خواهد بود. در چند دهه گذشته در هر رخداد

سیاسی مهم در ایران دیده ایم که خرده بورژوازی منتقد رژیم که بعضا صدای خود را در میان روشنفکران «چپ» و دانشجویان هم یافته است چه استعداد شگرفی در فریب و خودفریبی دارد. ائتلاف و اتحاد بخشی از اپوزیسیون «چپ» جمهوری اسلامی با اصلاح طلبان و «جنبش دوم خرداد» و سپس با جنبش سبز موسوی-کروبی و یا در سال‌های اخیر پیوستن به این رژیم تحت عنوان «محور مقاومت» علیه امپریالیسم چند نمونه اند. سیاستمدار کهنه کاری مانند ظریف بیخود پیام «دوستی» برای «همه ایرانیان» نمی‌فرستد یا اخیرا حتا محسن رضایی لباس «روشنفکر مترقی و متفکر» را بر تن کرده و از چامسکی نقل قول می‌آورد. اینها امکانش را می‌بینند که بازم این رژیم بتواند از این نوع گرایش‌ها و سخنگویان آن برای موجه کردن خود استفاده کند. در هر حال با این گرایش باید خیلی جدی مقابله کرد چون موجب به هز رفتن نیروهای پیشرو می‌شود و دست آخر برای این رژیم و به طور کلی برای قدرت‌های امپریالیستی فرصت می‌خورد. باید به خرده بورژواهایی که مدرسه‌های توهم داشتن به «اصلاح طلبان» و «سبزها» و بعد روحانی را از سر گذرانده اند نهیب زد که توهمات را دور بریزید و دست از ضد کمونیسم بردارید و یا با ما برای به راه انداختن جنبشی برای انقلاب سمت گیری کنید یا

خنثی بمانید. این جریان بخشی از طبقه حاکمه یا طبقه بورژوازی نیست. اما بورژوازی از افق تنگ و توهمات خرده بورژوازی استفاده کرده و وی را به خدمت طرح‌های خود در می‌آورد. اینها همیشه بعد از چشیدن مزه تلخ سازش طبقاتی شان پشیمان می‌شوند اما بازم تکرار میکنند. این نماد کامل قشر خرده بورژوازی روشنفکر است. در مبارزه طبقاتی این مساله آنقدر مهم است که مارکس و انگلس گفته اند بیشتر عمرشان را صرف مبارزه با اپورتونیسیم کرده اند تا با خود بورژوازی. و منظورشان از اپورتونیسیم تئوری‌ها و سیاست‌هایی است که خود را منتقد و واژگون کننده سیستم جا می‌زنند اما در واقعیت این طور نیستند. برای همین یکی از جملات مؤکد مائو این است که: «خط سیاسی و ایدئولوژیک صحیح تعیین کننده همه چیز است! اگر ارتشی نداشته باشید با خط صحیح آن را خواهید ساخت و اگر ارتش عظیمی داشته باشید با خط غلط آن را به نابودی خواهید کشید».

بنابراین لازم است که صدمات افکار و توهمات خرده بورژوایی را جدی بگیریم و خط تمایزات سیاسی و ایدئولوژیک با آنها بکشیم و افق مخاطبین بسیاری را گسترش دهیم. چون با افق کوتاه نمی‌توان با دشمنی که علاوه بر داشتن قدرت سرکوب، بخشی از یک طبقه بین المللی کهنه کار است جنگید و پیروز شد و جامعه و جهانی بهتر ساخت. این مرزبندی‌ها را باید به طور زنده یعنی بر بستر اوضاع مشخص و با استفاده از علم و ادله و استدلال علمی انجام دهیم. به قول رفیق آواکیان نه برای اینکه نشان بدهیم چقدر مارکسیست‌های «بهتری» هستیم و به «اصول» پایبندیم، بلکه برای اینکه نشان بدهیم واقعا تضادهای این سیستم را نمی‌توان حل کرد و حتا امکان کنترل و تخفیف آن در بلندمدت نیست و هیچ راه دیگری به جز انقلاب



کمونیستی برای رهایی از اثرات مهلک آن وجود ندارد. بحران‌ها همیشه زمین حاصل خیزی برای افکار انقلابی علمی‌اند. باید حداکثر استفاده را از این فرصت کرده و علم کمونیسم نوین به میان توده‌ها ببریم و با صراحت و بی ابهام خط تمایز صریح راه انقلاب کمونیستی را با تمام بیراهه‌ها نشان دهیم. اگر توده‌های مردم به طور علمی خصلت جامعه ای که آنها را محکوم به استثمارشدگی و ستمدیدی کرده است، شناسند و ندانند که نظام حاکم در این جامعه چطور کار کرده و آنها را محکوم به زیست فلاکت بار می‌کند، همواره فریب شارلاتان‌های سیاسی را خواهند خورد. همانطوری در مواجهه با خطر کوید ۱۹ بسیاری فریب نظریه‌های درمانی شارلاتان‌هایی که خود را پزشک معرفی میکنند را می‌خورند. در تبلیغ و ترویج کمونیسم از این تشبیه باید استفاده کنیم. چرا شناخت کامل یافتن از تمام ساختار و قوای محرکه این ویروس تعیین کننده است؟ چون بدون این شناخت مقابله با آن ممکن نیست. به یک کلام مساله «دولت ما یا دولت آنها» است. بقیه چیزها بیهوده و بدتر از بیهوده است.

**سوال: بنابراین معضل «چه دولتی، برای که و برای چه؟» است و نه آن طور که آنارشیست‌ها معتقدند اینکه دولت باشد یا نباشد؟**

جواب: مطلقاً و دقیقاً همین است. مسلماً و قطعاً دولت سوسیالیستی می‌تواند هزار بار بهتر از دولت سرمایه‌داری جامعه را در مقابل این گونه بحران‌ها حفاظت کند و تاریخ تجربه چین سوسیالیستی به طرز غیرقابل انکاری این واقعیت را ثبت کرده است. تا زمانی که نظام سرمایه‌داری حاکم است گرایش خودجوش توده‌های مردم این خواهد بود که دولت استثمارگر و ستم‌گر را به هرج و مرج بی‌دولتی ترجیح دهند و تنها راه مقابله با این گرایش خود به خودی آن است که بدیل دولت سوسیالیستی نوین در مقابل بدیل دولت سرمایه‌داری گذاشته شود و بعد از آغاز جنگ انقلابی و در جریان رشد و توسعه انقلاب کمونیستی و حتا قبل از پیروزی نهایی آن، از هر فرصتی برای ساختن چنین دولتی در شکل جینی اش استفاده کرد. این یک جنبه دیگر از تجربه انقلاب کمونیستی در چین تحت رهبری مائوتسه دون است که مطالعه دقیق‌تر و بیرون کشیدن درس‌های آن برای این دوران بسیار مهم است. از این رو است که طرح مسأله «دولت ما» در جریان تبلیغات سیاسی در این دوران باز هم اهمیت بیشتری پیدا میکند. به این منظور تبلیغ قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران (پیشنویس پیشنهادی) در هر لحظه از تسریع اوضاع به سمت انقلاب اهمیت تعیین‌کننده دارد. بخش مهمی از ساختن انقلاب در میان توده‌ها قانع کردن آن‌ها در مورد سیما و تصویر ساختمان دولت و نظام سوسیالیستی پس از سرنگونی جمهوری اسلامی است.

**سوال: این درست که انقلاب کردن یک مسأله مرگ و زندگی فوری برای صدها میلیون نفر در جهان و در ایران برای میلیون‌ها نفر است، اما انقلاب چطور نان مردم را خواهد داد و واکنس ضد آنفولانزا تهیه خواهد کرد؟ منظورم هم در جریان انقلاب است و هم بلافاصله بعد از پیروزی آن؟**

جواب: اینها بخشی از مسأله اصلی یک برنامه انقلابی است. سرنگون کردن قدرت سیاسی حاکم و درهم شکستن دولت حاکم هدفی در خود نیست بلکه برای ساختن جامعه ای است که قدرت حاکم بزرگترین مانع مقابل آن است. این «ساختن» فقط مربوط به پس از پیروزی انقلاب نیست و در هر مرحله باید آن را به حداکثر حل کرد. ما از همین حالا دقیقاً نمی‌توانیم بگوییم چطور باید این مسأله را حل کرد و به آنها پاسخ داد، ولی مهم است که به عنوان معضل آن را تشخیص دهیم تا در طول راه ظرفیت‌هایی را که پیشروی در نقشه انقلاب به وجود می‌آورد به کار بگیریم و به حداکثر ممکن در هر مقطع زمانی به آن پاسخ دهیم. خود همین مسأله یک تاکید دیگر است که انقلاب باید از هم اکنون برای ایجاد پایگاه نفوذ در میان قشرهای مختلف مردم کار کند. در تجربه انقلاب سوسیالیستی در چین هم در زمینه ساختمان سوسیالیسم بعد از پیروزی سراسری در سال ۱۹۴۹ و هم در زمینه ساختن جامعه نوین در جریان جنگ درازمدت انقلابی در مناطق پایگاهی یا مناطق آزاد شده انقلابی، هنوز مهمترین و «تازه‌ترین» تجربه انقلاب‌های کمونیستی است که باید عمیقاً در باب آن پژوهش کرد و هر آن چه را که به شرایط جدید و شرایط ایران می‌خورد به شکل سنتز و ادغام شده در چارچوب انقلاب سوسیالیستی نوین به کار گرفت. مثلاً در عصر کنونی سیاست انترناسیونالیستی باید به واقعیت‌های مادی جدید منطبق شود. درهم تنیده‌تر شدن دنیا توسط عملیات اقتصادی و نظامی سرمایه‌داری، مرزها را درهم شکسته. انترناسیونالیسم پایه‌های مادی در خود واقعیت دارد. هر فرآیند انقلابی در ایران، افغانستان، عراق، ترکیه،

پاکستان و غیره از مرزهای هر کدام از این کشورها به سمت یکدیگر کشیده خواهند شد و این واقعیت باید در تدارک انقلاب کمونیستی در همه کشورها لحاظ شود.

ما در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران و سند استراتژی راه انقلاب در ایران به بسیاری از این سوالات در خطوط کلی پاسخ گفته ایم و با بررسی دوباره می‌توانیم درستی آن را در پرتو اوضاع کنونی ببینیم. با این وصف اوضاع متحول مرتباً چیزهای جدیدی به ما می‌آموزد و جوانب جدیدی از معضل و راه حل را به ما نشان می‌دهد و باید در پیشبرد این پروژه عظیم انقلابی مرتباً آنها را دیده و بیاموزیم و در استراتژی و تاکتیک‌های انقلاب ادغام کنیم. در رابطه با مسائل مختلف لازم است مرتباً به بخش‌های مربوطه در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران رجوع کنیم و در پرتو اوضاع آنها را محک بزنیم. به طور مثال در زمینه اقتصاد، بخش چهارم و پنجم از ماده چهارم. عنوان ماده چهارم قانون اساسی، «اقتصاد و توسعه اقتصادی در جمهوری سوسیالیستی نوین ایران» است و عنوان بخش چهارم آن «احیای کشاورزی، شالوده توسعه اقتصاد خودکفا و موزون سوسیالیستی» و بخش پنجم در مورد توسعه اقتصاد صنعتی است. همچنین حل معضل رشد و توسعه سریع دانش علمی برای خدمت به توسعه اقتصادی و بهداشت و حل معضلات محیط زیست هم مسائل دیگر است که در این قانون اساسی به آنها پرداخته است.

**سوال: رفیق آواکیان در مقاله «بحران بازگشت به شرایط عادی» و پیشروی به سوی کمونیسم» نوشته است که جهان پس از کرونا شاهد بازگشت به «شرایط عادی» نخواهد بود و نباید هم چنین باشد. منظور از «شرایط عادی» چیست؟**

جواب: یعنی شرایط قبل از همه‌گیری کوید ۱۹. در همین مقاله آواکیان تاکید کرده است که خود این «شرایط عادی» پیشاپیش کابوسی برای بشریت بود و اکثریت مردم جهان را محکوم به حیات فلاکت بار کرده است. در هر حال، جهان پس از کرونا همان جهان سابق نخواهد بود و بدتر خواهد بود. یا سرمایه‌داری امپریالیستی نظام سرمایه‌داری را از درون ویرانی‌های بی سابقه بازسازی خواهد کرد و یا از دل این بحران‌های پی در پی و شدت یابنده، انقلاب‌های کمونیستی در نقاط مختلف جهان به پیروزی خواهند رسید. ما در لحظه ای هستیم که نجات بشریت بیش از هر زمان وابسته به آن است که حداقل در چند نقطه کلیدی جهان، انقلاب کمونیستی صورت بگیرد و دولت‌های سرمایه‌داری سرنگون شده و دولت‌های سوسیالیستی نوین برقرار شوند. یکی از صحنه‌های مهم انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ زمانی بود که در کنگره سراسری شوراهای روسیه در ماه ژوئن ۱۹۱۷ و در حضور نمایندگان احزاب و سازمان‌های مختلف، تسرتلی وزیر منشویک پست و تلگراف دولت ائتلافی گفت: «در لحظه حاضر هیچ حزب سیاسی نیست که بگوید قدرت را به دست ما بدهید، کنار بروید، ما جای شما را می‌گیریم. چنین حزبی در روسیه نیست.» و تنها لنین بود که از جایش برخاسته و گفت: «چرا چنین حزبی وجود دارد.» استواری لنین ژست توخالی نبود. متکی بر درک علمی‌اش از معضل و راه حل بود. لنین پیشاپیش در نقد و تشریح عمیق‌اش از سرمایه‌داری امپریالیستی، جمع‌بندی از فروپاشی جنبش کمونیستی آن زمان (بورژوازی شدن احزاب انترناسیونال دوم) و مفهوم سازی نظری خصلت و چارچوب‌های دولت دیکتاتوری پرولتاریا در اثر مهم‌اش دولت و انقلاب وضوح تئوریک تعیین‌کننده ای برای رهبری انقلاب یافته بود و در تزه‌های آوریل به شکل برنامه مشخص آن مقطع فشرده شده بود.

امروزه ما از پشتوانه‌های مستحکم تئوریک و برنامه ای برخورداریم و باید اعلام کنیم: ما می‌دانیم معضل چیست و راه حل داریم! ما

کمونیسم نوین را داریم که باب آواکیان تکامل داده و تمام تجربه انقلاب‌های سوسیالیستی و ساختمان جوامع سوسیالیستی قرن بیستم را سنتز کرده و چهارچوبه تئوریک و حقوقی و محتوایی دولت‌های سوسیالیستی نوین را ارائه کرده است که نه تنها مطلوب و رهایی بخش است بلکه کیفیتا پیشرفته‌تر و کارآمدتر و پویاتر از همان کشورهای سوسیالیستی پیشین است که ابتدا در روسیه و سپس در چین ساخته شدند. ما اسناد استراتژیکی مثل مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی و استراتژی راه انقلاب برای انجام این انقلاب در ایران را داریم. با تکیه بر کار آواکیان در تبیین ساختارها و خصلت و عملکرد دولت‌های سوسیالیستی نوین آینده، الگوی نظام سوسیالیستی نوین را برای شرایط ایران تا آن حد در دست داریم که بتوانیم به سرعت پس از سرنگونی رژیم فعلی از طریق انقلاب کمونیستی، شروع به ساختن اش کنیم. این که ما می‌دانیم «معضل چیست و راه حل داریم» به معنای آن نیست که تمامی تضادهای این راه را شناخته ایم و حل کرده ایم. هرگز! این راهی پرپیچ و خم و مملو از ضرورت‌های جدید و نیازمند تشخیص صحیح آنها و حل شان خواهد بود. در این کار، مهمترین امتیاز ما درک و کاربست رویکرد و روش علمی کمونیسم نوین خواهد بود که باب آواکیان از طریق شناسایی و گسست از جوانب فرعی غیر علمی در کمونیسم که در مغایرت با جنبه عمده علمی آن قرار داشته اند، تکامل داده است. بدون درک و کاربست این روش و رویکرد در این صحنه پر تضاد گنج و ره گم کرده خواهیم شد.

این است راهنما و جهت گیری استراتژیک ما در رویارویی با این بحران و هر بحران دیگری که سلسله وار در پیامد این بحران و در تداخل آن با بحران‌های دیگری که از بطن نظام سرمایه‌داری و کارکرد آن سربلند خواهد کرد. کار ما فعلیت بخشیدن به این انقلاب و هدف ایجاد جمهوری سوسیالیستی نوین در این جامعه است. به این منظور و برای هدایت این انقلاب بر بستر تلاطمات اجتماعی و جهانی، نیازمند رهبران استراتژیک هستیم. رهبران استراتژیک یعنی کسانی که با هدف اصلی و استراتژیک انقلاب کمونیستی، مبارزات امروز را رهبری می‌کنند و انقلاب را از همین امروز در ذهنیت و گفتمان توده‌های مردم جان می‌بخشند که فقط در حد حرف نمی‌ماند بلکه به زندگی مردم معنا می‌دهد و روابط میان توده‌های مردم را مملو از وحدت و یگانگی و آگاهی ماتریالیستی و هنر رهایی بخش می‌کند. تا از همین امروز از درون خرابی‌ها و خشونت‌های سیستم موجود، یک زندگی نو جوانه می‌زند و می‌بالد و قدرت می‌گیرد.

## پانویس ها

۱. عالم‌گیری، ابرسرمایه‌داری و نبرد برای فردا. گفت‌وگو با مایک دیویس. فروردین ۱۳۹۹
۲. مانیفست کمونیست اعلام می‌کند: «انقلاب کمونیستی رادیکال ترین گسست از مالکیت سنتی و افکار سنتی است» و مارکس در اثر معروفش «مبارزات طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸-۱۸۵۰» می‌گوید: «سوسیالیسم اعلام تلاطم انقلاب، دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا به مثابه نقطه گذار ضروری است برای الغای کلیه تمایزات طبقاتی. برای الغای کلیه روابط تولیدی که اساس این تمایزات هستند، برای الغای کلیه روابط اجتماعی که در انطباق با این روابط تولیدی هستند و برای انقلابی کردن کلیه افکاری که محصول این روابط اجتماعی هستند.»
۳. گزارش روزانه کومو شهردار نیویورک. ۳۱ مارس ۲۰۲۰
۴. مایک دیویس. همانجا می‌گوید: «هیچ چیزی تا این حد قابل انتظار نبوده است. بروز قریب‌الوقوع یک بیماری عالم‌گیر از زمان شیوع سارس در ۲۰۰۳ مهم‌ترین دغدغه اپیدمیولوژیست‌ها بوده است. در پی ظهور آنفولانزای مرغی در ۲۰۰۵، دولت آمریکا طرحی بلندپروازانه را تحت عنوان «استراتژی ملی برای آنفولانزای عالم‌گیر» اعلام کرد، مبنای این طرح کشف این نکته بود که نظام عمومی سلامتی و بهداشت در آمریکا در تمامی سطوح برای مقابله با الودگی در مقیاس بزرگ به هیچ وجه آماده نیست. پس از وحشت ناشی از آنفولانزای خوک در ۲۰۰۹، استراتژی ملی به روز شد و در ۲۰۱۷، یعنی یک هفته پیش از تفویض قدرت به ترامپ، مقامات رسمی دولت اوباما و مدیران جدید دم و دستگاه ترامپ مشترکا نوعی شبیه‌سازی کامپیوتری در مقیاس بزرگ را به اجرا گذاشتند که پاسخ‌دهنده و بیمارستان‌های فدرال به گسترش سه بیماری آنفولانزای خوک، ابولا و ویروس زیکا را بررسی می‌کرد و البته معلوم شد سیستم در جلوگیری از فراگیری شدن یا حتی صاف کردن به موقع منحنی‌های مربوط به ابولا و مرگ و میر ناموفق است.

- 5-<https://monthlyreview.org/2020/04/01/covid-19-and-circuits-of-capital>
- 6-<https://www.zoomit.ir/2018/5/14/271945/bill-gates-30-million-people-killed-6months>
- 7-<https://www.scientificamerican.com/article/climate-web-pages-erased-and-observed-under-trump>
- 8-CDCP: Center for Disease Control and Prevention
۹. روز دوم آوریل دولت آمریکا محموله ای را که دولت فرانسه از چین خرید بود پای هواپیما با پرداخت نقد خرید!
۱۰. آمار منتشر شده توسط اکانت توئیتری اتحادیه معلمان شیکاگو در ۶ آوریل ۲۰۲۰ <https://twitter.com/CTULocal1/status/1246999301458362369>
۱۱. رفیق آواکیان در «راهی دیگر» به سال ۲۰۰۶ ماهیت این تضاد را مفهوم سازی کرده است
۱۲. توینت اکسفم. ۲۰ ژانویه ۲۰۲۰
- 13-<https://edition.cnn.com/2020/01/13/world/climate-change-oceans-heat-intl/index.html>
- 14-Davos 2020: World Economic Forum announces the theme <https://www.weforum.org/agenda/2019/10/davos-2020-wef-world-economic-forum-theme>
- 15-CNBC: World leaders in Davos confront a historic moment as critical to the future as the end of WWI Jan 2020 17 <https://www.cnbc.com/2020/01/17/world-leaders-in-davos-confront-critical-historic-moment.html>
- 16-Yuan Yan, Trade truce won't deter Trump on tech- the Financial Times, 16 Jan 2020
- 17-European Circular Economy Stakeholder Platform <https://ec.europa.eu/environment/circular-economy>
- «جدایی» سیاستی است که هم بر قدرت‌های امریالیستی دیگر فشار می‌گذارد که سمت خود را تعیین کنند و هم تدارک برای آینده ای است که بحران‌های قریب الوقوع و غیر منتظره زنجیره‌ها و حلقه‌های اتصال اقتصادی را خواهد شکست. جواب قدرت‌های اتحادیه اروپا در پیش گرفتن سیاست «اقتصاد دایره وار اروپایی» است که قرار است این قاره را «خودکفا» کند و با تکیه بر فن آوری‌های جدید بسیاری از عملیات تولیدی ماورای بحار شرکت‌های اروپایی را به اینجا منتقل کند.
۱۸. آواکیان. راهی دیگر. ۲۰۰۶
- 19-The Coronavirus Could Reshape Global Order. By Kurt M. Campbell and Rush Doshi March 18, 2020
- 20-Will China Replace the US as the Middle East Hegemon . Forbes
- 21-Future is Asian, Parag Khanna 2019
- 22-Decoupling
۲۳. ماجرای بحران کانال سوئز که آمریکا در یک جنگ زود فرجام در سال ۱۹۵۶ و با حمایت شوروی، امریالیست‌های بریتانیا و فرانسه را مجبور کرد تا دست از سرنگونی جمال عبدالناصر بکشند و مهمتر از آن مناطق تحت نفوذ خود در خاورمیانه و شمال آفریقا از جمله نفوذ در اسرائیل را تحویل آمریکا بدهند.
۲۴. آواکیان. توهم مهلک بازگشت به شرایط «عادی» و پیشروی به سمت انقلاب کمونیستی
- 24-<http://davidharvey.org/2020/03/anti-capitalist-politics-in-the-time-of-covid-19/#more-3209>
۲۶. بحث مرکزی در اجلاس جهانی سرمایه‌داران در داووس <https://www.weforum.org/agenda/2019/12/why-we-need-the-davos-manifesto-for-better-kind-of-capitalism>
۲۷. در مورد نظریه نائومی کلاین برای اصلاح سرمایه‌داری به مقاله «انکارگرایی از نوعی دیگر» به قلم ریموند لوتا که در همین شماره حقیقت منتشر می‌شود نگاه کنید.
۲۸. از نظریه پردازان اصلی مکتب اقتصادی و سیاسی نئولیبرالیسم
۲۹. مایک دیویس. همانجا
۳۰. پرندگان نمی‌توانند کروکودیل بزنند اما بشر می‌تواند افقها را در نوردد. باب آواکیان. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م). چاپ اینترنتی ص ۳۰ و ۳۱
- 31-<https://www.dw.com/en/will-coronavirus-spark-a-wave-of-food-nationalism/a-52952081>
- 32-Marubeni, Glengor, Louis Dreyfus, Cargill, Bung, Archer Daniel Midland
۳۳. خبرگزاری تسنیم. گسترش اجاره داری کشاورزی در آمریکا و اروپا. معاون وزیر کشاورزی. ۱۸ تیر ۹۸
۳۴. برای مثال رجوع کنید به سخنرانی فریبرز رئیس دانا در دانشگاه امیر کبیر

# متحدانه عليه وپروس کرونا- کاپیتالیسم بجنګیم!

به طور مثال، امکانات دارویی و بهداشتی را از طریق شبکه‌های مردمی جمع آوری کرده و به استانها و مناطق با وضعیت قرمز و روستاها و مناطق محروم منتقل کنند. ایدئولوژی ضد علمی و خرافت کننده دینی به شدت ضربه خورده است. همگی باید با توسل توده‌های ناآگاه مردم به شفاعت دینی و نجات از طریق دعا و صدقه مبارزه کنیم و همزمان به حاکمیت پوسیده اسلامی فشار آوریم تا مانع از ادامه کاری اماکن مذهبی جمعی از جمله حرماها، تکیه‌ها، حسینیه‌ها و مساجد شود. از ترویج اطلاعات و اخبار دروغ و خرافاتی در مورد چپستی ویروس کرونا و راه‌های پیشگیری و درمان آن باید جلوگیری کنیم و تحلیل‌های علمی موثق و توصیه‌های علمی را برای پیشگیری و درمان ترویج کنیم. جنبش‌های دانشجویی و کارگری و عدالت خواهی و زنان و اپوزیسیون خارج از کشور باید به رژیم اسلامی فشار آورند تا زندانیان سیاسی و عادی را آزاد کند و مانع از همکاری و تعاون و ابتکارات توده‌ها برای مبارزه علیه کرونا نشود. تجمع در مقابل زندانها با حفظ و رعایت نکات درمانی پیشگیرانه و سازماندهی خانواده‌های زندانیان و حمایت حضوری از آنها یکی از راه کارهای این کارزار است. پرسنل شریف و فداکار پرستاری و بهیاری و دانشجویان دوره‌های مختلف پزشکی، پرستاری، بهیاری و خدمات درمانی با از خود گذشتگی و ابتکارات مردمی، می‌توانند علاوه بر فعالیت‌های معمول و رایج شان، تحرک برای دادن آموزش به مردم در مورد مقابله با شیوع کرونا و درمان‌های اولیه را بالا ببرند. در جریان مبارزه جمعی و عملی علیه کرونا، فعالین کمونیست به حداکثر ممکن باید علیه عملکرد رژیم فاسد جمهوری اسلامی، تبهکار بودن نظام درمانی مبتنی بر سود و سرمایه، بطالت و بیهودگی خرافات و باورهای مذهبی، زشتی و کراهت ایدئولوژی و فرهنگ و اخلاقیات خودمحرورانه و فرصت طلبانه بورژوازی و ناکارآمدی رفرم و اصلاح نظام سرمایه‌داری و ضرورت انقلاب کمونیستی تبلیغ و ترویج کنند. کار کمونیستها، علاوه بر همکاری با توده‌های مردم و هدایت و سازماندهی شان در مبارزه آگاهانه، علمی و متحدانه با کرونا، تشریح و تبیین صحنه واقعی جهان و جامعه و نشان دادن ماهیت تبه کارانه جامعه و شیوه تولید سرمایه‌داری است که چنین زشت و تبعیض آمیز با مقوله جان انسانها و نجات شان برخورد می‌کند.

حزب کمونیست ایران (م ل م)

اول اسفند ۱۳۹۸

شیوع ویروس کرونا در نقاط مختلف جهان و از جمله در چندین استان ایران زندگی میلیونها نفر را تهدید می‌کند. جوامع سرمایه‌داری به گونه ای سازمان پیدا کرده اند که دولتهای سرمایه‌داری قادر نیستند به تمامی اقشار و طبقات جامعه به یکسان و در اسرع وقت، خدمات رسانی کنند. رژیم سرمایه‌داری دینمدار ایران با مجموعه مرگباری از بی عرضه گی، عدم صداقت، فساد، ناکارآمدی، خرافات مذهبی، عدم اطلاع رسانی علمی و موثق به گونه ای که مورد اعتماد و رجوع مردم باشد، تبعیض در تخصیص امکانات محدود پزشکی و مراکز درمانی عملاً میلیونها نفر را در شهرها و شهرستانها و روستاها در مقابل هجوم کرونا تنها و بی حفاظ رها کرده است. بودجه خدمات پزشکی و درمانی ایران، کمیت و کیفیت نهادهای بهداشتی و مراکز درمانی و امکانات دارویی در مقابل میلیاردها پولی که برای حفظ امکان مذهبی و ترویج مزخرفات دینی و تسلیح نیروهای مسلح به انواع سبک و سنگین سلاحها برای سرکوب مردم ایران و منطقه می‌شود، هیچ است. در این معرکه وحشت و ناکارآمدی تنها سلاح ما مردم برای نجات دادن خودمان و دیگران در برابر هجوم بالفعل و خطرات بالقوه کرونا دو چیز است: یکم، اتحاد و تعاون جمعی داوطلبانه و آگاهانه و دوم، به کار بستن و ترویج روشهای پزشکی موثق علمی برای پیشگیری از ابتلا و گسترش ویروس. به این منظور لازم است اعصاب استراتژیکمان را حفظ کرده و روحیه‌ها را بالا نگه داریم و از قوای سرکوب رژیم نیز نهراسیم بلکه کاری کنیم که آنها از مردم متحد و مصمم و آگاه بترسند. شیوع کرونا بار دیگر ثابت کرد بقای نوع انسان پدیده ای جمعی و کلکتیو است و چقدر ایدئولوژی و اخلاقیات بورژوازی مبنی بر «اول من»، «فقط من»، «منافع من» و سیستم خدمات پزشکی و درمانی مبتنی بر سود و منفعت سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی، ارتجاعی و پوسیده هستند. فرهنگ و اخلاقیات تهوع آور اولویت دادن به خود و «خانواده خود» محصول همین نظام مالکیت خصوصی و رقابت حیوانی برای بقا است. ما انسان هستیم. «من» و «دیگری» در هیئت «ما» زاده شده و بقا پیدا میکنیم. راه حل نه محکم کردن درزهای در و پنجره «خانه خود» بلکه یک عزم آگاهانه همگانی و همراه با از خود گذشتگی و همکاری برای ریشه کن کردن یا مقابله کردن در برابر این پدیده است. دانشجویان با الگوی روزهای بعد از زلزله کرمانشاه و سیل، همراه با متخصصین متعهد و مردمی با حفظ اصول اولیه حفاظت خود از همه گیری، می‌توانند شبکه‌های هم یاری و همبستگی مردمی را تقویت کنند.



# علم دربارهٔ ویروس کرونای جدید چه می‌گوید؟

شماره یک

ژیلانوشه

در این سلسله یادداشت‌ها از منابع علمی اخیر به ویژه دانشمندانی که در خط اول پژوهش در مورد ویروس کرونای جدید (کوید ۱۹) و مقابله با آن هستند استفاده شده است. منبع اصلی مطلب این شماره عبارتند از: دو مصاحبه دکتر ایان لیپکین، سلسله دروس «ویروس‌شناسی» دکتر ونسان راکانیه لئو از دانشگاه کلمبیا که در یوتیوب قابل دسترسی هستند و کتاب علم تکامل و افسانه خلقت به قلم آردی اسکای بریک دانشمند بیولوژیست و کمونیست و از مبلغین سنتز نوین باب آواکیان و حزب کمونیست انقلابی آمریکا.

ایان لیپکین ویروس‌شناس و پزشک دانشگاه کلمبیا نیویورک، در خط اول شناختن و مقابله با کرونای جدید قرار دارد. او در

جریان اپیدمی سارس و مرس نیز در خط اول تحقیقات و مطالعات پزشکی ویروس‌شناسی بود. او یکی از مشاورین فیلم معروف شیوع (contagion) ساخته استیو سودربرگ محصول سال ۲۰۱۱ بود. لیپکین در آخرین مصاحبه هایش پس از بازگشت از «تور کرونایی» در چین، به زبانی ساده و آموزنده ویروس کرونا را شناساند و ناشناخته‌ها و خطرات را توضیح داد. بیشتر آدم‌ها نمی‌دانند ویروس چیست و اغلب صحبت از میکروب و قارچ و انگل می‌کنند و همه را داخل یک گونی می‌ریزند. در حالی که قارچ و ویروس و باکتری سه ارگانیسم متفاوت هستند. قارچ‌ها ارگانیسم‌های چند سلولی هستند و ساختارهای پیچیده ای دارند. باکتری‌ها معمولا روی

سطح‌ها زندگی می‌کنند و خودکفا هستند. یعنی می‌توانند غذا برای خود تهیه کنند و آن را سوخت و ساز کنند و بدون نیاز به موجود دیگری خود را تکثیر کنند. اما برخلاف قارچ و باکتری، ویروس‌ها صرفاً یک قطعه مواد ژنتیکی هستند. یعنی رشته‌هایی از آر.ان.ای (RNA) و دی.ان.ای (DNA) که با پوشش نازک پروتئینی به نام کپسید (capsid) حفاظت می‌شوند. برخی از ویروس‌ها از جمله ویروس کرونای جدید دارای پوشش پروتئین چربی هستند. به همین علت با آب و صابون شسته می‌شوند. به ویروس‌ها، «انگل‌های درون سلولی اجباری» می‌گویند چون مجبورند وارد سلول یا یاختهٔ یک میزبان (انسان، حیوان، گیاه) شده و با اختلال در ساختار سلولی میزبان، خود را تکثیر کنند. به این خاطر است که به آنها انگل (parasite) گفته می‌شود. ویروس‌ها موجودات زندهٔ بیولوژیکی محسوب نمی‌شوند. چرا که دارای

چنان ساختار بیولوژیکی نیستند که بتوانند با اتکاء به آن مواد غذایی جمع کرده و خود را تکثیر کنند. در حالی که باکتری‌ها و قارچ‌ها موجودات زنده محسوب می‌شوند. پس می‌بینیم که ویروس کرونا دارای دو فاز است: فاز قبل از ورود به ساختار سلولی انسان و فاز بعد از آن. تا قبل از ورود به درون سلول، امکان از بین بردن آن از طریق الکل و حرارت و صابون وجود دارد و طول عمرش بر روی سطح‌ها از چند ساعت تا چند روز است. اما هنگامی که وارد بدن شد موجب بیماری می‌شود. دکتر لیپکین می‌گوید: «انسان تا کنون با سه نوع ویروس از خانوادهٔ کرونا روبرو شده است: سارس (کووید ۱) و مرس (که سال ۲۰۱۲ از عربستان سعودی شروع شد) و کرونای جدید که «سارس کووید ۲» خوانده

می‌شود و ذات‌الریهٔ ناشی از ابتلا به آن «کوید ۱۹» نام گذاری شده است. این سه ویروس، به ویژه دو ویروس سارس (کووید ۱ و ۲) بسیار شبیه‌اند. ویروس کرونای جدید تا زمانی که وارد یاخته‌های انسان نشده خطرناک نیست. اما اکنون نه فقط در میان بخشی از اهالی یک کشور یا جهان بلکه در مقیاس جهانی وارد بدن انسان شده و از اپیدمی (همه‌گیری) تبدیل به پاندمی (همه‌گیری جهانی) شده است. این به معنای آن است که حتماً وارد بدن اکثریت مردم جهان خواهد شد و بالاخره تبدیل به اندمی خواهد شد. یعنی بشر در مقابل آن «مصونیت دسته جمعی» تولید خواهد کرد.

اما مقابله نکردن با آن، هم در سطح پیشگیری و هم در سطح شناخت علمی یافتن آن، نه تنها درصد مرگ و میر را بالا می‌برد بلکه کل بشریت را با خطرات غیرقابل پیش‌بینی مواجه می‌کند. کرونای جدید مسری‌ترین بیماری ویروسی است که تا کنون بشر با آن مواجه شده است و معلوم نیست که آیا به ویروس خطرناک‌تری تکامل خواهد یافت یا خیر. این شیوع جهانی آنقدر خطرناک است که به یک جنگ تشبیه شده و بزرگترین بحران از زمان جنگ جهانی دوم خوانده می‌شود.

دکتر لیپکین به نقل از دانشمندی که برنده جایزه نوبل است می‌گوید: «بعد از خود انسان، این نوع ویروس‌ها بزرگترین دشمن بشر اند! و اگر از پس آن‌ها برناییم نسل بشر را از میان خواهند برد.» تخمین وی این است که

این شیوع جهانی آنقدر خطرناک است که به یکجنگ تشبیه شده و بزرگترین بحران از زمان جنگ جهانی دوم خوانده می‌شود. دکتر لیپکین به نقل از دانشمندی که برنده جایزه نوبل است می‌گوید: «بعد از خود انسان، این نوع ویروس‌ها بزرگترین دشمن بشر اند! و اگر از پس آن‌ها برناییم نسل بشر را از میان خواهند برد.» تخمین وی این است که حداقل یک سوم مردم جهان به این ویروس مبتلا خواهند شد

حداقل یک سوم مردم جهان به این ویروس مبتلا خواهند شد. مورد یک درصد از مبتلایان حاد خواهد بود و با یک دهم درصد مرگ و میر روبرو خواهیم شد. طبق تجاربی که تاکنون از جهان جمع آوری شده است، اکثر کسانی که مبتلا می‌شوند علائم نشان نداده و یا علائم خفیف نشان می‌دهند. شدت بیماری با دو عامل اصلی تعیین می‌شود: آنهایی که مقدار بسیاری بالایی از این ویروس وارد بدنشان شده و کسانی که دارای بیماری‌های پیش زمینه هستند. پی بردن به ابعاد شیوع این ویروس در درمان آن بسیار مهم است. شناخت در این مورد، امری است که فقط با به کار بردن آزمایش «آنتی بادی» از مردم تمام نقاط جهان می‌توان به دست آورد. زیرا این آزمایش حتی در افراد بهبود یافته تاریخ آلودگی بدن به ویروس را نشان می‌دهد.

### چرا قرنطینه و دوری‌گزینی اجتماعی تعیین‌کننده است؟

در مقطع فعلی که نه واکسنی تولید شده و نه درمانی برای مبتلایان به این ویروس خاص وجود دارد، به علت روش و سرعت سرایت این ویروس، قرنطینه و دوری‌گزینی اجتماعی تعیین‌کننده است. روش سرایت این ویروس از طریق قطرات تنفسی است. فرد وقتی نفس می‌کشد قطرات تنفسی روی دهان، بینی، چشم و صورت می‌نشینند. دست دادن و بوسیدن و بدتر از آن عطسه کردن آن را به عده بیشتری منتقل می‌کند. ناشناخته‌های زیادی در مورد این ویروس وجود دارد و لازم به تذکر است که اکثر رویکردهایی که تاکنون از سوی مراکز درمان و بهداشت جهانی اتخاذ شده، از روش‌های مقابله با سارس گرفته شده‌اند. به گفته دکتر لیپکین، در کل هنوز اکثر حرف‌ها بر مبنای تشبیه به کرونای سارس و دیگر بیماری‌های ویروسی زده می‌شود و عملکرد کرونای جدید در جوانب بسیار مهم ناشناخته است.

### ریشه کن نخواهد شد!

این ویروس، به احتمال قریب به یقین هرگز ریشه کن نخواهد شد و مانند دیگر ویروس‌های رایج آنفولانزا، بخشی از زندگی بشر خواهد شد. با ورود این ویروس به بدن اکثریت مردم جهان، «مصونیت دسته جمعی» در مقابل آن ایجاد خواهد شد و بازم به احتمال قریب به یقین برای تولید مصونیت فردی در مقابل حملات این ویروس نیاز به واکسن خواهد بود. به گفته لیپکین، هیچ شواهد علمی در دست نیست که در فصل گرما قدرت شیوع این ویروس کمتر خواهد شد. اما هوای گرم به دو شکل بر مسری بودن تاثیر خواهد داشت: در نتیجه رطوبت بیشتر جرم‌های ویروسی سنگین‌تر شده و مسافت زیادی را نمی‌توانند طی کنند و دوم این که مردم در محیط‌های دربسته که ویروس به راحتی می‌تواند گردش کند و به طور تصاعدی سرایت کند، نخواهند بود.

### آیا به جز ماشین‌های تنفس مصنوعی، برای موارد حاد درمان‌هایی هست؟

تا زمانی که دارویی برای درمان این بیماری تولید نشده، بیمار در صورتی که از عوارض جانبی مانند دچار شدن به

عفونت ریه از بین نرود، تنها پس از اینکه طول عمر ویروس در بدن تمام شود بهبود می‌یابد. به گفته لیپکین در چین از پلاسما تراپی نیز استفاده می‌کنند. یعنی از خون کسانی که مبتلا شده و سپس خوب شده‌اند برای درمان موارد حاد استفاده می‌شود. همچنین از برخی ترکیب‌های دارویی که در بیماری‌های ویروس‌های سارس و مرس و غیره استفاده می‌شود. به گفته وی برخی از آنها امیدوار کننده هستند. دکتر لیپکین در مصاحبه با «ایندیا تودی» پیشنهاد می‌کند افرادی که بهبود یافته‌اند، داوطلب اهدای خون شوند تا کشور صاحب بانک پلاسما ضد کرونایی خودش بشود. در جواب به این سوال که آیا واکسن‌های ضد آنفولانزا و ضد ذات‌الریه در مورد بیماران کرونا موثر است؟ وی ضمن استقبال از این سوال می‌گوید: جوابش پیچیده است چون این ویروس واکسن ندارد. اما در رابطه با ذات‌الریه‌های ویروسی، عفونت باکتریایی تولید می‌شود که در مقابله با آن واکسن‌هایی مانند (pneumococcal vaccine) می‌توانند نجات بخش باشد. اما تاکید می‌کند که دارویی مانند تامی فول که برای آنفولانزا است ارزشی ندارد.

### خرافه‌ها را ریشه کن کنیم!

در مقابله با این بیماری جهانی، افشاگری علیه یاوه‌هایی که رهبران ارتجاعی از قبیل خامنه‌ای و ترامپ پخش می‌کنند بسیار ضروری است. ویروس کرونای جدید قابل ریشه کن شدن نیست و انسانها باید زندگی با آن را یاد بگیرند. بر خلاف ادعای ترامپ این ویروس «اهل چین» نیست و بر خلاف خزعبلات خامنه‌ای، در آزمایشگاه‌های نظامی آمریکا درست نشده است. بررسی ساختار این ویروس ثابت می‌کند که «مهندسی» نشده و حاصل تکامل و تحول طبیعی است. بعلاوه از آن جا که یافتن منشأ این ویروس برای مقابله با آن حیاتی است، تلاش‌های مهمی در یافتن منشأ آن شده و ثابت شده است که این ویروس از حیوانات شکاری به انسان منتقل شده است. به همین علت یکی از کارزارهای جهانی دکتر لیپکین طی دهسال گذشته، بستن تمام بازارهای فروش حیوانات شکاری در چین بوده است. بازم بر خلاف یاوه‌های خامنه‌ای که ممکن است آمریکا داروهایی به ایران بفرستد که این بیماری را «بدتر» کند، باید گفت هر نوع درمان برای این بیماری، درمان جهانی خواهد بود زیرا «نوع بشر» را تهدید می‌کند و نه ژن «ایرانی»، «چینی»، «آمریکایی» و غیره را! علاوه بر مقابله با یاوه‌های خرافی ضد علمی، لازم است با حدسیات «علمی» که صرفاً نتیجه گیری‌های مکانیکی از دانسته‌های پراکنده در مورد یک پدیده هستند نیز مقابله کنیم. به طور مثال این که گویا با بخور حرارتی یا خوردن آب گرم می‌توان این ویروس را در بدن و گلو و ریه‌ها و سینوس‌ها از بین برد! این درست است که ویروس کرونای جدید در مقابل حرارت بالا شکننده است و از بین می‌رود اما وقتی وارد بدن انسان شد و کارکرد سلولی را در اختیار گرفت، حرارت و صابون و الکل هیچ اثری بر آن ندارند.

# علم در باره ویروس کرونای جدید چه می گوید؟

شماره دوم

در قسمت اول این سلسله یادداشتها، به بررسی ماهیت و ساختمان ویروس کرونای جدید پرداختیم. در این قسمت به بررسی منشاء و خاستگاه آن می پردازیم. شیوع بیماری خطرناک ناشی از ویروس کرونای جدید تمام جهان را در بحران فرو برده است. توده های مردم تشنه و نیازمند دانش علمی در مورد منشاء این ویروس، توانمندی آن و سرعت سرایتش هستند. دانشمندان تلاش می کنند تا یافته های علمی خود را به مردم منتقل کنند. اما نیروهای قدرتمند حاکم در جهان سرمایه داری و دولت های آن، اشاعه تفکر و دانش علمی را تهدیدی برای موجودیت نظام های سیاسی و اجتماعی خود می بینن. آنها در تلاشند تا با یاهوهای مهلک و ضد علمی، پاسخ گوی ذهن پرشگر مردم باشند. یکی از یاهوهای مرسوم در این روزها، تئوری «دست ساز» بودن ویروس کرونای جدید است. افسانه ساخته شدن

این ویروس در آزمایشگاه های نظامی چین توسط بلندگوهای تبلیغاتی-ایدئولوژیک رژیم فاشیستی ترامپ و افرادی همچون راش لیمبو و استیو بنن و خود ترامپ در سطح وسیع تبلیغ و ترویج شدند. مقامات چینی هم مقابله به مثل کرده و آن را ساخته ارتش آمریکا اعلام کردند. در ایران، خامنه ای سرکرده پخش این تعفن های فکری است. او حتا مدعی شد در ساخت این ویروس «اجنه» هم با آمریکا همکاری کرده اند. شارلاتانیسم سیاسی همیشه بخشی از عملکرد ایدئولوژیک طبقه بورژوازی بوده و نمایندگان آن هر یک به اندازه قد و قواره شان از آن سود جسته اند. متاسفانه مبلغین این «تئوری توطئه» طیفی وسیع تر از رسانه های رژیم های حاکم را در بر می گیرد. چرا که انواع این تئوری های توطئه در نهایت متکی بر یک شیوه تفکر

یا معرفت شناسی (اپیستمولوژی) ضد علمی در کسب شناخت از یک واقعیت عینی هستند. به ویژه زمانی که آن واقعیت عینی، پدیده ای جدید و غیر منتظره باشد. بررسی فاکت هایی که از طریق پژوهش و ابزار علمی به دست می آیند، به کار بردن عقل در تجزیه و تحلیل شواهد به دست آمده از طریق روش علمی و نتیجه گیری از آنها برای ترسیم نقشه عمل، پدیده ای بسیار نادر در جهان فکری امروز است. گرایش مسلط و غالب، حرکت از پیش فرضها و «روایت های شخصی» است. حتا کسانی که افکار مترقی و عدالت خواهانه دارند، به جای تفکر علمی، نسبی گرایی و تحلیل های مصلحت گرایانه در بین آنها حاکم است. همین شیوه تفکر ضد علمی در عرصه سیاست نیز بیش از اندازه شایع و به همان اندازه مضر است. مثلا در چهل سال گذشته در کارزارهای مختلف علیه علم کمونیسم و واقعیت تاریخ جنبش کمونیستی و دولتهای سوسیالیستی قرن بیستم به اوج خود رسید و متاسفانه بر بسیاری از روشنفکران و جریانات چپ و مدعی کمونیسم هم تأثیرات منفی و انحلال طلبانه ای را به دنبال داشت.

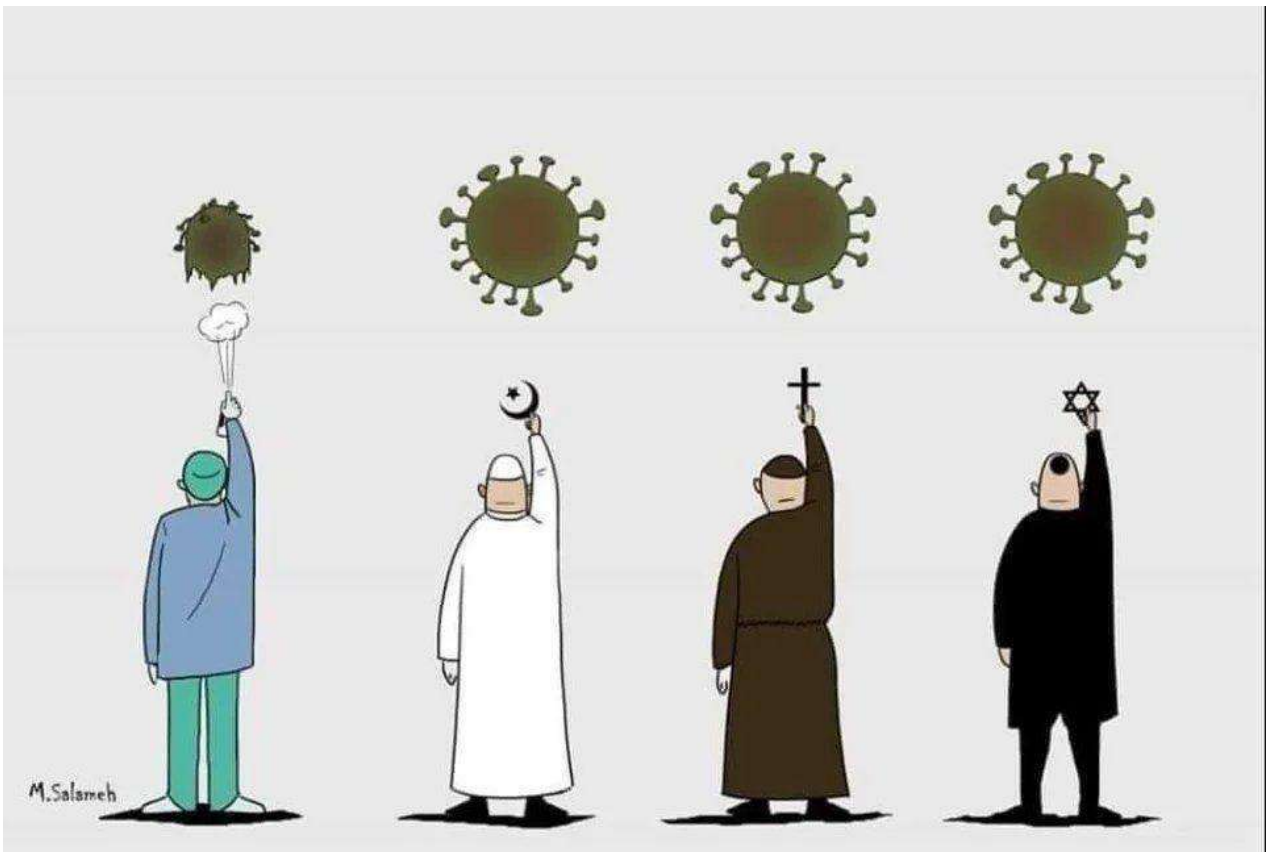
این نظریه ها نه فقط دروغ اند بلکه بسیار مضر و خطرناکند. چرا که مردم، دنباله روی شارلاتانها شده و به یاهوهای غیر علمی آنها باورمند شده و طبق آن عمل می کنند. به چالش گرفتن چنین فضایی با ترویج شیوه تفکر علمی و ضرورت اتخاذ رویکرد و روش علمی، یک ضرورت است. هستند کسانی که تلاش می کنند دروغ های مربوط به ویروس کرونای جدید را با استدلال های منطقی و عقلانی رد کنند. مثلا با این استدلال که «این ویروس نمی تواند حاصل نقشه و توطئه یکی از این قدرت ها باشد چون خودشان را هم درگیر و اقتصادشان را فلج کرده است». اما رد کردن این دروغ از طریق بر ملا کردن تناقض های استدلالی دروغ بافان، کافی نیست. به علاوه استدلال منطقی و عقلی باید شواهد عینی مستقیم در مورد یک پدیده را به میدان بیاورد تا ماتریالیستی باشد. به این معنی که بر بررسی خود واقعیت عینی (مثلا ویروس کرونای جدید) مبتنی باشد. شناخت از ساختار این ویروس،

منشاء و چگونگی ظهور آن را نیز به دست می دهد. ابزار علمی تئوریک کسب این شناخت تئوری تکامل است که هدایت کننده آزمایش های دانشمندان برای جمع آوری شواهد جهت تحلیل این ویروس بوده است. آردی اسکای بریک (دانشمند بیولوژیست و از طرفداران و مبلغین سنتز نوین کمونیسم) این مساله را به طرز نافذی شرح می دهد:

«بدون در نظر گرفتن برخی واقعیت های پایه ای در مورد تکامل بیولوژیک، امکان ندارد کسی بتواند به هرگونه دانش اساسی در مورد سارس و بیماری های همه گیر و بهترین راه مقابله با آنها برسد. اصول پایه ای تکامل بیولوژیکی در درجه اول کمک به تشخیص ساختار ژنتیکی این ویروس خاص و آشکار کردن این نکته است که ویروس سارس با چه ویروس های دیگری هم خانواده است. دانش زیست شناسی تکاملی

به نوبه خود برای حل این مساله که کدام داروها و واکسن ها ممکن است تاثیری بر ویروس سارس داشته باشند یا نداشته باشند، اهمیت دارد. به طور مثال اگر این ویروس بخشی از خانواده تکاملی ویروس های کرونایی است، منطقی است که اول به آن چه پیشاپیش می دانیم نگاه کنیم و ببینیم چه چیزی علیه دیگر ویروس های نزدیک به هم در خانواده کرونایی موثر است و چه چیزی موثر نیست. سپس مساله این است که تحلیل کنیم این ویروس سارس از کجا آمده است: درک مبانی تکامل به ما کمک کرده است درک کنیم که ویروس ها برخی اوقات می توانند از یک گونه بیولوژیکی به درون یکی دیگر بجهند» همان طور که تئوری تکامل به طور غیرقابل انکاری تاریخ پیدایش انسان را ترسیم و مشخص کرده که نوع بشر از گونه های تکاملی قبلی یعنی میمون ها جدا شده است، در مورد کرونای جدید یا سارس کووید ۲ هم می توان منشاء و تاریخ سیر تکاملی آن را ترسیم کرد. این کار توسط دانشمندانی که در خط اول شناختن و مقابله با این ویروس هستند انجام شده است. ویروس شناسان و دانشمندان و

بر اساس آنالیز از توالی ژنومیک این ویروس، دانشمندان دو سناریو را ممکن می دانند؛ یکم اینکه ویروس از طریق انتخاب طبیعی در یک میزبان حیوانی به وضعیت بیماری زای فعلی رسیده و سپس به انسان منتقل شده است. در این سناریو هر دو ویژگی تکامل یافته ویروس پیش از ورود به بدن انسان تکامل یافته اند. در این صورت بلافاصله پس از جهش آن به انسان، موجب شیوع سریع بیماری در میان مردم شده است.



مقایسه داده‌های موجود از ژنوم‌های ویروس‌های شناخته شده خانواده کرونا ما می‌توانیم به ضرس قاطع تعیین کنیم که سارس کووی ۲ از طریق فرآیندهای طبیعی سرچشمه گرفته است» آنها نوشتند: «آنالیزهای ما نشان می‌دهد که سارس کووی ۲ چیزی نیست که در آزمایشگاه ساخته شده یا ویروسی باشد که عامدانه دستکاری شده باشد». یافته‌های این پژوهشگران نشان می‌دهد که ویروس سارس-کووی ۲ محصول تکامل طبیعی است و هیچ نشانه‌ای از اینکه مهندسی شده باشد در آن یافت نشده است.

جینا برینر سردبیر «لایو ساینس» می‌نویسد: «یکی از داستان‌های ساختگی تکراری این است که ویروس سارس-کووی ۲ توسط دانشمندان در آزمایشگاهی در ووهان ساخته شده و از آن جا فرار کرده است.» و در ادامه می‌گوید، آنالیز این ویروس شاید این افسانه‌سرای‌ها را خاتمه دهد.

دانشمندان الگوی ژنتیکی پروتئین‌های سنبله (Spike Proteins) و آرماتورهای قسمت بیرونی ویروس که برای قلاب انداختن به دیواره بیرونی سلول‌های انسان یا حیوانی و نفوذ به درون آن استفاده می‌کند، آنالیز کردند. آنها به ویژه بر روی دو ویژگی مهم پروتئین سنبله دقت کردند: حوزه اتصال گیرنده (آر.بی.دی یا re-ceptor-binding domain) و محل شکاف. آر.بی.دی یک نوع قلاب است که به سلول‌های میزبان گیر کرده یا می‌چسبد. محل شکاف جایی است که ویروس در سلول میزبان شکاف ایجاد کرده و نفوذ می‌کند. مولکولی است که مثل ابزار قوطی باز کن عمل می‌کند و با ایجاد شکاف در سلول میزبان، اجازه ورود به ویروس را می‌دهد.

اینها شواهدی برای تکامل طبیعی ویروس هستند. دانشمندان دریافته‌اند که در پروتئین سنبله ویروس سارس-کووی ۲، بخش آر.بی.دی طوری تکامل یافته که به طور موثر به یک ویژگی مولکولی در خارج سلول‌های انسانی که نامش ای.سی.ای ۲ (ACE2) است و کارش تنظیم فشار خون است، بچسبد. در واقع سارس-کووی ۲ چنان توان

آزمایشگاه‌های معتبر جهان یک پارچه و بر مبنای شواهد غیرقابل انکاری که از مطالعه این ویروس به دست آورده اند ادعای دست ساز بودن این ویروس را رد کرده اند. البته هدف دانشمندان از مطالعه این ویروس و کشیدن نقشه ساختمان و ردیابی منشأ آن این نبوده است که ادعای «تروریسم بیولوژیک» را رد کنند. هدف اصلی شان یافتن راه‌های مقابله با این ویروس کشنده و حفاظت از سلامت انسان‌ها بوده است. اما به این علت که دانشمندان جستجوی حقیقت اصل اولیه رویکرد علمی است، آنها باید این ادعا را هم جدی می‌گرفتند. برای مقابله با این ویروس و برای تولید واکسن و داروی درمان آن، دست یافتن به حقیقت این ویروس، کسب شناخت از ساختمان و روش حمله اش به سلول انسانی، منشأ و تاریخ تکامل آن و مقاربتش با ویروس‌های پیشاپیش شناخته شده، اهمیت تعیین کننده دارد. اگر این ویروس توسط انسان در آزمایشگاه ساخته شده بود، ساختار متفاوتی می‌داشت و نتیجتاً واکسن و درمان متفاوتی را می‌طلبید.

هنگامی که این ویروس در شهر ووهان چین شایع شد، دانشمندان چینی اندکی پس از آغاز بیماری همه گیر موفق شدند ساختار آن، یعنی زنجیره ژنومی آن را مشخص کنند و به سرعت یافته خود را در اختیار پژوهشگران جهان قرار دادند. دانشمندان دیگر در چندین موسسه تحقیقاتی جهان با استفاده از یافته دانشمندان چینی توانستند سرچشمه این ویروس و فرآیند تکاملی اش را کشف کنند. گروهی از پژوهشگران زنجیره ژنوم این ویروس را با هفت ویروس دیگر از خانواده کرونا که در بیمار کردن انسان‌ها نقش دارند، مقایسه کردند. این هفت ویروس عبارتند از: سارس کووی ۱ و سارس کووی ۲ و مرس و همچنین چهار ویروس دیگر که معمولاً سرمایه خوردگی خفیف ایجاد می‌کنند. جمعی از این پژوهشگران یافته‌های خود را در یک رساله علمی به تفصیل ارائه دادند و مورد حمایت و تایید مراکز علمی دیگر نیز قرار گرفتند. دکتر کریستیان اندرسون یکی از همکاران این پژوهش گفت: «با

۳- اولین درس دکتر راکانیه لولو شامل مطالب زیر است: تعریف ویروس، کشف آنها و خصائل اساسی شان، از جمله این که موجودات زنده هستند یا نه و این که چرا پر ابهت ترین موجودات بیولوژیک روی زمین می باشند.

4-Skybreak, Ardea (2006) The Science of Evolution and the Myth of Creationism: Knowing What's Real and why it Matters. Insight Press

۵- درباره نظرات اسکای بریک پیرامون کمونیسم و سنتز نوین باب آواکیان نگاه کنید به: اسکای بریک، آردی (۱۳۹۸)؛ درباره اهمیت علم و به کار بستن آن در بررسی جامعه، سنتز نوین کمونیسم و رهبری باب آواکیان. مصاحبه نشریه انقلاب با آردی اسکای بریک. ترجمه ریحانه رهنما با همکاری منیر امیری. انتشارات حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

6-Obligate inter cellular parasite

۷- برخی مطالعات جدید ضمن آن که گفته اند یافته هایشان قطعیت نهایی ندارند به این نتیجه رسیده اند که این ویروس، سه ساعت در هوا، ۴ ساعت روی مس، ۲۴ ساعت روی کارتون و ۷۲ ساعت روی فلز و پلاستیک می ماند و اگر مانند اقوامش در سارس و مرس عمل کند می تواند تا ۹ روز روی سطوحی چون فلز و شیشه و پلاستیک بماند. در حالی که ویروس های سرماخوردگی ۴۸ ساعت طول عمر خارج از بدن انسان را دارند. این ویروس تا زمانی که روی سطوح است، با مواد ضد عفونی کننده خانگی در یک دقیقه ناکار می شود.

۸- طبق آماری که روز ۲۳ مارس در آلمان منتشر شد: درصد مرگ و میرهای مبتلایان در ایتالیا ۹ تا ده درصد، در اسپانیا حدود ۶ درصد. اما در آلمان شش دهم درصد یعنی یک پانزدهم ایتالیا! طبق اظهار نظر برخی پزشکان آلمانی، یکی از دلایل بسیار مهم در پایین بودن مرگ و میر مبتلایان در آلمان، علاوه بر رفاه اجتماعی و درمان و بهداشت قابل دسترس، می تواند تزریق سالانه واکسن ضد آنفولانزا و واکسن ضد عفونت ریه به سالمندان و میانسالان باشد. یعنی همان چیزی که دکتر لیپکین می گوید.

9-Skybreak, Ardea (2006) The Science of Evolution and the Myth of Creationism: Knowing What's Real and why it Matters. Insight Press

10-The proximal origin of SARS-CoV-2, Kristian G. Andersen, Andrew Rambaut, W. Ian Lipkin, Edward C. Holmes & Robert F. Garry, Nature Medicin Journal, 17 March 2020

11-The coronavirus did not escape from a lab. Here's how we know. Jeanna Bryner – Live Science Editor-in-Chief Statement in support of the scientists, public health professionals, and medical professionals of China combatting COVID-19 VOLUME 395, ISSUE 10226, PE42-E43, MARCH 07, 2020

۱۲- دانشمندان پیشاپیش می دانستند که ویروس های خانواده کرونا از طریق پروتئین های به اصطلاح «سنبله» برای حمله به سلول ها استفاده می کنند. اما این پروتئین ها در ویروس های کرونای متفاوت، یکسان نیستند و شکل های مختلفی دارند. ویروس های کرونا از پروتئین های مختلفی برای تکثیر و تهاجم به سلول ها استفاده می کنند. اما «سنبله» آن پروتئین اصلی سطحی است که برای اتصال به گیرنده های پروتئینی در سلول انسان که یک سمت شان در خارج از سلول و سمت دیگرشان در داخل سلول قرار دارد استفاده می کنند. پس از اتصال، غشای ویروسی با غشای سلول انسانی ترکیب می شود و به ژنوم ویروس اجازه ورود به سلول های انسانی را می دهد و عفونت آغاز می شود. یعنی، ویروس ماشین مولکولی را در اختیار گرفته و خود را تکثیر می کند.

۱۳- گربه زیاد (Civet) نوعی پستاندار گوشتخوار است که در چین، فرانسه، ماداگاسکار، اسپانیا، شبه جزیره عربستان، فیلیپین، برنو و آفریقا زیست می کند. خوردن این جانور در جنوب چین رایج است.

بالایی در این کار دارد که دانشمندان فوراً فهمیدند این پدیده محصول مهندسی ژنتیک نیست و شاهدهی برای تکامل طبیعی آن است.

اما شواهد فراتر از این است. داده های به دست آمده در مورد ستون فقرات این ویروس و به عبارت دیگر در مورد ساختار مولکولی کلی آن نیز این واقعیت را تایید می کند که ویروس محصول تکامل طبیعی است. اگر کسی به دنبال مهندسی ویروسی بود که موجب بیماری شود، حتماً از ستون فقرات ویروسی که بیماری زا بودن آن پیشاپیش معلوم است می ساخت. اما ستون فقرات این ویروس آنقدر از ویروس های کرونای قبلی متفاوت و بیشتر شبیه ویروس های مرتبط با آن در خفاش ها و مورچه خواران است که شکی در تکامل طبیعی آن نگذاشته است. دکتر اندرسون، نویسنده این سند پژوهشی نتیجه می گیرد که: «این دو ویژگی ویروس، یعنی جهش های حوزه آر.بی.دی در پروتئین سنبله و ستون فقرات متمایز آن، دستکاری آزمایشگاهی را به عنوان منشاء بالقوه سارس-کووی ۲ کاملاً باطل میکند».

اما چرا صحبت از «منشاء احتمالی» این ویروس می شود؟ بر اساس آنالیز از توالی ژنومیک این ویروس، دانشمندان دو سناریو را ممکن می دانند؛ یکم اینکه ویروس از طریق انتخاب طبیعی در یک میزبان حیوانی به وضعیت بیماری زای فعلی رسیده و سپس به انسان منتقل شده است. در این سناریو هر دو ویژگی تکامل یافته ویروس پیش از ورود به بدن انسان تکامل یافته اند. در این صورت بلافاصله پس از جهش آن به انسان، موجب شیوع سریع بیماری در میان مردم شده است. در بیماری های سارس قبلی هم این اتفاق افتاده است. یعنی ویروس سارس کووی ۱ در گربه زباد تکامل یافت و مرس در شتر و بلافاصله پس از تماس انسان با آن ها تبدیل به بیماری شایع شدند. در مورد سارس-کووی ۲ دانشمندان خفاش را به عنوان مخزن این ویروس محتمل می دانند زیرا بسیار شبیه ویروس های کرونای خفاش است. اما هنوز هیچ موردی را نیافته اند که نشان دهد انتقال از طریق خفاش به انسان صورت گرفته است. از آن جایی که کار علم حدس و تخیل و تمایل و مصلحت و غیره نیست بلکه جستجوی حقیقت از طریق شواهد عینی و آنالیز آنها است، جستجو هنوز ادامه دارد. اما بر اساس شناخت های قبلی احتمال داده می شود که در این انتقال یک یا چند حیوان واسطه درگیر بوده اند. مثلاً از خفاش به مورچه خوار و بعد به انسان. یا از خفاش به مورچه خوار و بعد به زباد و بعد به انسان.

در سناریوی پیشنهادی دیگر، یک نسخه از ویروس غیر بیماری زا از یک میزبان حیوانی به سمت میزبان انسانی جهش کرده و در جمعیت انسانی تکامل یافته و تبدیل به وضعیت بیماری زای فعلی شده است. برای مثال برخی از ویروس های کرونایی از مورچه خواران به انسان جهش کرده اند. این احتمال متکی بر شباهت بسیار زیاد ساختار این ویروس ها در مورچه خواران و ویروس سارس-کووی ۲ است.

اهمیت یافتن مسیر تکاملی این ویروس در آن است که مثلاً اگر سناریوی اول درست باشد، یعنی ویروس در جمعیت حیوانی به سطح بیماری زای فعلی تکامل یافته و بعد منتقل شده است، خطر بازگشت آن به شکل همه گیری و همه گیری جهانی وجود دارد.

پانویس ها

1-Dr. W. Ian Lipkin. Breaks Down Coronavirus | Amanpour and Company

World's Top Virologist Dr. Ian Lipkin Speaks On Fighting Coronavirus Crisis | India Today Exclusive

Exclusive: Top Virologist Ian Lipkin Answers Questions On Coronavirus | Newstrack march 13

# از درون تباهی سرمایه‌داری، جهان نوین کمونیستی را برآوریم

اطلاعیه حزب کمونیست ایران (م ل م) به مناسبت اول ماه مه ۱۳۹۹/۲۰۲۰

جهان در جنگ به دنیا می‌آیند و بزرگ می‌شوند، زندان‌ها بیشتر از کارخانه‌ها انسان در خود جای داده‌اند و استبداد دینی و خرافه و نژادپرستی و فاشیسم مردم جهان را به ستوه آورده است. سرمایه‌داری از لحظهٔ زایش به قول مارکس «خون و چرک از هر منفذش جاری بود»، اما اکنون کارکرد این نظام بقای نوع بشر و کل حیات روی کرهٔ زمین را تهدید می‌کند. همهٔ این رنج و دهشت زائد و غیر ضروری، نتیجهٔ عملکرد ذاتی و قانون مندی‌های بنیادین شیوهٔ تولید سرمایه‌داری هستند. سرمایه‌داری نتوانست، نمی‌تواند و نخواهد توانست بدون رنج و گرسنگی و فقر، بدون جنگ و آوارگی و بحران ادامهٔ حیات بدهد. با بحران کرونا، کارگزاران و دولت‌های بورژوازی ناچار از توقف موقت اقتصادشان شدند. متوقف کردن روال عادی اقتصادی سرمایه‌داری، زنجیره‌های تولید و مصرف پایه‌ای ترین نیازهای مردم جهان را گسست و ضربات مرگبار و طولیل‌مدتی بر اقتصاد و معیشت کشورهای موسوم به «جهان سوم» وارد کرد. اما حتی در میانهٔ این خطر جهانی، قدرت‌های امپریالیستی به ویژه آمریکا و چین درگیر در رقابت‌های حادث بر سر سلطه بر جهان شدند. رقابتی که به نوبهٔ خود بر امنیت غذایی و بهداشت و درمان مردم جهان تأثیر منفی گذاشت و خواهد گذاشت. بشریت در جای جای جهان، به راهی برای پایان دادن به اینهمه رنج و فلاکت نیاز دارد. از این رو است که در هر کجا از بغداد و بیروت و بالتیمور تا ماهشهر و پاریس و کاراکاس علیه ستم و استثمار شورش می‌کند. به خیابان می‌آید، اعتصاب می‌کند، میدانها و شهرها را به تصرفش در می‌آورد، حتی سلاح در دست می‌گیرد و می‌جنگد. هر بار اما در پایان کار با سرکوب و شکست و ناامیدی روبرو شده و با تهاجم و توحش بسا بدتر نظام سرمایه‌داری مواجه می‌شود. برای پیروزی شورش و عصیانهای مردمی، چه عاملی باید تغییر کند؟ بیش از هر چیز آنها که خواهان یک دنیای متفاوت هستند و از انقلاب سخن می‌گویند، نیازمند یک درک واقعی از معضل اساسی جهان ما و راه حل واقعی، مطلوب و ممکن رها شدن از آن هستند. این رویکرد علمی کمونیسم نوین است که هم اصلاح ناپذیر بودن سرمایه‌داری را اثبات می‌کند، هم دهشت‌های اجتناب ناپذیر برآمده از آن را و هم راه حل واقعی انقلاب کمونیستی به عنوان تنها آلترناتیو واقعی را پیش می‌گذارد. آلترناتیوی که با سرنگونی انقلابی و قهرآمیز دولت‌های موجود، مستقر شده و به نوبهٔ خود همچون یک منطقه پایگاهی برای ایجاد نظام کمونیستی در جهان عمل می‌کند. چهارچوبه‌های استراتژیک این انقلاب و جامعه در اسناد پایه‌ای حزب ما (مانیفست و برنامه انقلاب کمونیستی در ایران، استراتژی راه انقلاب در ایران، قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران) تدوین شده‌اند و مبنای علمی و تئوریک این آگاهی، در آثار رفیق آواکیان سنتز شده‌اند. همو که گفت: «این نظام مانند هر نظام دیگر بر اساس دینامیک‌های معین

اتفاقی غریب و غیر منتظره‌ای در جهان رخ داد و به طرز انکار ناپذیر رابطهٔ مستقیم رنج‌های بشریت با نظام مالکیت خصوصی سرمایه‌داری را در هر کجای جهان به نمایش گذاشت. ویروس بی‌مقدار کرونای جدید، بیماری جهان‌گیری را تولید کرد که نوع بشر را با خطر بود و نبود مواجه کرده است. و این تازه اول شب است! بحران جهانی بعدی، بحران گرسنگی است که آغاز شده است و اگر برنخیزیم، در سال‌های آینده توان نابود کردن حداقل یک هشتم جمعیت کرهٔ زمین را دارد. ویروس کرونا زادهٔ سرمایه‌داری نیست. اما سرمایه‌داری آن بیماری مزمن «پیش‌زمینه»‌ای است که جامعهٔ بشری را در مقابله با کرونا و گرسنگی آسیب‌پذیر و بی‌پناه رها می‌کند. آنهم در شرایطی که ما چند میلیارد مردم جهان، دانش و وفوری را تولید کرده ایم که در تمام تاریخ بشر بی‌سابقه بوده است. اکنون نیمی از مردم هشت میلیاردی جهان در قرنطینه‌اند. میلیون‌ها انسان به کوید ۱۹ مبتلا شده‌اند. ویروس کرونا همچون «مرگ سیاه» که قرن‌ها پیش برای اجداد ما ناشناخته بود، ناشناخته نیست. دانش علمی که ما تولید کرده ایم بی‌سابقه، اما در قفس تنگ روابط بورژوازی است. حکام جهان، تهی مغزانی از نوع ترامپ، خامنه‌ای، پوتین و نتانیاهو هستند که کنترل ثروت جهان ما و مرگبارترین سلاح‌های هسته‌ای را در دست دارند و از خدای ناموجود طلب شفا و رستگاری می‌کنند! پزشکان و دانشمندان جهان ما، زندگی هشت میلیارد مردم ما و تولید اجتماعی ما همگی در تنگنای چنین قفسی قرار دارند. در شرایطی که حیات انسانها بر روی زمین به کار و دانش و تولید یکدیگر وابسته است، نظام مالکیت خصوصی سرمایه‌داری با دیوارهای استثمار و رقابت، این بدن واحد بشریت را قطعه قطعه و پاره پاره می‌کند و قدرت خلاقه و توانایی جسمی و ذهنی این هشت میلیارد انسان و تمام منابع زیست کرهٔ زمین را به طور خصوصی توسط عدهٔ قلیل طبقه سرمایه‌دار و دولت‌های سرمایه‌داری کنترل می‌کند. حتا زمانی که بحرانهای همه‌گیر از نوع کرونای جدید بروز پیدا کرده و ناچاریم مشترکا با آن بجنگیم، نظام سرمایه‌داری جهانی در هر گام موانع غیرقابل عبور برپا می‌کند و دولت‌های حاکم در کشورهای مختلف که نگهبانان سرمایه و مالکیت خصوصی هستند با تفنگ و دین و دیگر ایدئولوژی‌های ارتجاعی از وضع موجود حفاظت می‌کنند. بحران اخیر، زشتی سرمایه‌داری را چنان عریان به نمایش درآورده که حتا اقشار مرفه که قربانیان مستقیم کارکرد این نظام نیستند را هم در بهت فرو برده است که سیستم و حرکت سرمایه‌داری چقدر در تضاد و تخاصم با نیازهای بشریت است. دیگر کافی نیست بگوییم شکاف طبقاتی وجود دارد؛ اکثریت مردم در حاشیهٔ فقر و محرومیت ذره ذره می‌میرند؛ دو مرد به اندازه تمام زنان آفریقا ثروت دارند، صدها میلیون نفر در دنیا از دسترسی به آب آشامیدنی محرومند، حتی قبل از کوید ۱۹ هشتصد میلیون نفر گرسنه مطلق در جهان به سر می‌بردند؛ یک پنجم بچه‌های

رابطه مستقیم وضعیت رنج آور بشریت با رنج طبقه کارگر (پرولتاریا) تا این حد برجسته نشده بود. مارکس، رنج پرولتاریا به مثابه طبقه تحت استثمار مستقیم سرمایه‌داران را به عنوان «رنج جهانشمول بشریت» دید و گفت این طبقه: «حوزه ای از جامعه است که خصلت جهانشمول دارد. زیرا رنج هایش جهانشمول اند. ستمی که به پرولتاریا شده است، ستم ویژه ای نیست بلکه ستمی است عام و همگانی. این طبقه ای است که نه در مخالفت با پیامدهای خاص این نظام سیاسی بلکه در ضدیت با تمامی مابانی آن قرار دارد. بخشی است که نمی‌تواند خود را رها کند مگر اینکه کل جامعه را رها سازد. به یک کلام، طبقه ای که بیانگر ضایع شدن کل انسان است و بنا براین تنها با رهایی بشریت می‌تواند خود را رها کند. این طبقه همچون طبقه ای خاص، مظهر زوال جامعه است. این طبقه پرولتاریا است.» امروزه در بستر جهانگیر شدن ویروس کرونای جدید، در سایه ناتوانی دولتهای سرمایه‌داری و در پرتوی ضد انسانی و جنایت پیشه بودن نظام سرمایه‌داری به وضوح می‌توان دید که چگونه رهایی این طبقه و رهایی تمام بشریت در یک هدف عاجل و ضروری به یکدیگر رسیده اند؛ نابود کردن نظام مالکیت خصوصی سرمایه‌داری و تطبیق جامعه جهانی در هم تنیده بشر با نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مناسب آن یعنی کمونیسم. ما کمونیستها به مثابه بخش پیشگام و به قول مارکس خودآگاه طبقه پرولتاریا، هدف استراتژیکی به جز انقلاب کمونیستی را تحقیر کرده و حق سرنگونی انقلابی سرمایه‌داری و استقرار سازمان اجتماعی کمونیستی در سراسر جهان را به آماج و آمال زندگی و مبارزاتمان تبدیل می‌کنیم. این تنها امکان رهایی است.

اول مه ۲۰۲۰ / ۱۲ اردیبهشت ۱۳۹۹  
 حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست)

و به کاربست روابطی معین عمل می‌کند. در نتیجه، مادامی که به شکلی رادیکال از آن نظام گسست نکنید و نظام دیگری را که با دوام و زنده ماندنی باشد جایگزین آن نکنید، با فشار به درون نظام کهنه کشیده خواهید شد. یعنی به درون نظام مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، نظام سرمایه، نظام تولید و مبادله کالایی، نظامی که توسط هرج و مرج تولید حرکت کرده و منجر به نزاع میان سرمایه‌داران می‌شود. نظامی که سرمایه در آن نه به شکل یک بلوک عظیم بلکه به مثابه سرمایه‌های متعدد و رقیب یکدیگر شکل می‌گیرد. نظامی که مرتباً زیر فشار دینامیک‌های تولید و مبادله کالایی و هرج و مرج در تولید از ریل خارج شده و مکرراً توسط همان دینامیک‌ها در هم شکسته میشود. اگر از این دینامیکها از طریق انقلاب در روبنا گسست نکنید و با دگرگون کردن رادیکال، زیربنایی اقتصادی بادوام ایجاد نکنید، آنگاه دینامیک‌های نظام کهنه دوباره سربلند کرده و غلبه خواهند کرد. زیرا مردم باید غذا بخورند و نیازمندی‌های زندگی خود را تأمین کنند. این امر به این یا آن شکل و به طور کلی در انطباق با نیروهای مولده موجود صورت خواهد گرفت. اگر آگاهانه یک شکل بنیادا متفاوت را به وجود نیارید، آن شکل دیگر غلبه خواهد کرد. اگر آگاهانه از آن گسست نکنید، دست به انقلابی برای ریشه کن کردن کامل نظام سرمایه‌داری نزنید و آن را با سوسیالیسم و راه پیشروی به سوی استقرار کمونیسم در سراسر جهان جایگزین نکنید، آنگاه نظام سرمایه‌داری از راههای متفاوت دوباره بازگشته و غلبه خواهد کرد.» طرح این مساله و این راه حل در سطح جامعه و جهان در دوره‌های بحرانی شانس موفقیت بیشتری دارد. بحران‌ها همیشه زمین حاصل خیز برای افشاگری علیه تمامیت نظام جهانی سرمایه‌داری و ترویج افکار انقلابی علمی اند. آنچه بشر در گیر و دار ویروس کرونا به آن نیاز عاجل دارد، همچنین شناخت و پیروسی مرگبار سرمایه‌داری و راه رهایی از آن یعنی انقلاب کمونیستی است. چرا که هیچگاه هم سرنوشتی بشریت در چهارگوشه جهان چنین آشکار نشده بود. هیچگاه



# پاسخ به انتقادات، ابهامات و اتهامات درباره قانون

## اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران

صلاح قاضی زاده

در روابط تولیدی که مالکیت بر ابزار تولید، تبارز عمده آن است. دولت سوسیالیستی بلادرنگ دست به کار تغییر در زیربنای اقتصادی جامعه خواهد شد و این کار را به گونه ای پیش خواهد برد که هم در کوتاه مدت و هم درازمدت، سطح زندگی مردم اعم از معیشت و دست یابی به آموزش و علم و هنر و بهداشت، ارتقاء یافته و اقتصاد شروع به توسعه خودکفا کند» (ص ۲-۳)

دو نکته مرکزی دیگر در نقدهای امیر، مسأله رهبری حزب کمونیست در دولت است که مدام به عنوان «فاجعه» به طعنه یا مستقیم مورد تأکید قرار گرفته است. ظاهراً مشکل او فقط حاکمیت کارگران و زحمتکشان در قدرت است و او مانند هر لیبرال دیگری با حاکمیت انحصاری احزاب بورژوازی چند صد ساله مثل حزب جمهوری خواه و دمکرات آمریکا، حزب محافظه کار و کارگر انگلستان، حزب دمکرات مسیحی آلمان، حزب جمهوری خواه و سوسیالیست فرانسه و غیره هیچ مشکلی ندارد و نمی بیند که هسته مستحکمی از طبقه سرمایه داران در عمل انحصار قدرت را در کشورهای سرمایه داری و سرمایه داری امپریالیستی در دست دارند. ما از منتقدان درخواست داریم فقط یک مورد در اصلی ترین کشورهای «دمکراسی» و دیکتاتوری سرمایه داری نشان بدهد که سازمان قدرت و نحوه تخصیص منابع، امکانات و بازوهای سیاسی و اقتصادی به نمایندگان سیاسی و فکری جز طبقه سرمایه دار داده شده است. اما کمونیستها در این مورد هم برخلاف ریا و دروغگویی بورژوازی و لیبرالیسم، صادقانه به توده ها می گویند که در مرکز هر دولتی، دیکتاتوری یکی از دو طبقه اصلی زمانه ما یعنی بورژوازی یا پرولتاریا قرار دارد که توسط نمایندگان سیاسی و فکری آن یعنی احزاب سیاسی بیان و اجرایی می شود. با این تفاوت بنیادین که دیکتاتوری و دمکراسی بورژوازی بر حاکمیت و منافع اقلیت سرمایه داران بر اکثریت جامعه مبتنی است و استثمار، تبعیض، ستم و ویرانی در ابعاد داخلی و جهانی نتیجه اجتناب ناپذیر آن است. اما در دیکتاتوری و دمکراسی پرولتاریا، اراده و منافع اکثریت جامعه حاکم بوده و برای روابط و جهانی بدون بهره کشی و ستم و فلاکت تلاش می کند. به این معنی، دیکتاتوری پرولتاریا در دولت سوسیالیستی و در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین تثبیت و تأکید شده است. دولت سوسیالیستی و قانون اساسی آن به طبقات حاکم پیشین، به استثمارگران و مرتجعین اجازه نخواهد داد جامعه را به عقب رجعت داده و روابط تولیدی (مالکیت ابزار تولید، روابط مردم در پروسه تولید و نحوه توزیع سرمایه داری را احیاء کنند. ما اجازه حاکمیت صاحبان ابزار تولید (سرمایه داران) بر کار و محصول کار جامعه را نخواهیم داد. ما اجازه تعمیق تبعیضهای طبقاتی نشأت گرفته از شیوه تولید سرمایه داری، تداوم روابط اجتماعی ستمگرانه و نهادهای سرکوبگر برخاسته از آن و تفکرات ارتجاعی و ضدانسانی برآمده از این روابط تولیدی و اجتماعی را نخواهیم داد. دولت سوسیالیستی برای جامعه و جهانی بدون هرگونه استثمار و ستم و تبعیض مبارزه کرده و بنا می شود و این روابط تولیدی-اجتماعی غیر ستمگرانه

انتشار سند قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران (پیش نویس پیشنهادی) در بهمن ۱۳۹۷ از سوی انتشارات حزب ما با واکنشهای متعددی در میان اعضاء، هواداران و دوستداران حزب و همچنین در سطح جامعه روبرو شد. واکنشهایی از تحسین و دفاع تا نقد و پرسشگری و اعتراض و بعضاً برخوردهای مبتذل، هیستریک و ترول مآبانه در فضای مجازی. نشریه حقیقت در راستای تشویق بررسی و نقد این سند به آنها پاسخ خواهد گفت به نوبه خود خواهد کوشید فضا را برای دیالوگهای علمی و دوستانه فراهم کند. در ۱۵ فوریه ۲۰۲۰ کاربری با نام امیر و آدرس توئیتری (@neisan\_abux) در یک رشته توئیٹ (رشتو) بیست قسمتی به این سند واکنش نشان داد که با مباحث و مجادلاتی مختلفی هم روبرو شد. در این نوشته سعی شده است به خطوط اصلی انتقادات و اتهامات وی پاسخ داده شود.

یک عمده ایرادات وی به ضوابط و مفاد مربوط به مجلس، هیئت نظارت و غیره است اما در جایی می نویسد: «بعد یهو وسط مواد و اصول مربوط به کارکرد قوه مجریه نویسندگان قشنگ المغز این پیش نویس یک روضه مفصل هشت و نیم صفحه ای درباب اقتصاد ایده آل سوسیالیستی برگزار می کنند که به جز یک جمله مربوط به منع مالکیت خصوصی بر ابزار تولید جز در مقیاس کوچک هیچ کارکردی به عنوان متن حقوقی ندارد». از سطح پایین و مبتذل اصطلاحاتی چون «روضه» و «قشنگ المغز» که بگذریم، ظاهراً منتقد ما مانند هر لیبرال دیگری اساساً با قانونمندی های بنیادین حاکم بر جامعه بشری و دولت بیگانه است و مقوله دولت را اصولاً به یک رشته احکام و ضوابط حقوقی و اجرایی تقلیل می دهد. اما در دنیای واقعی، مسأله مرکزی هر دولتی، دیکتاتوری یک طبقه است که از روابط تولیدی-اجتماعی آن طبقه نشأت می گیرد. اینکه جامعه نیازمندی هایش را بر اساس کدام شیوه تولیدی تأمین می کند، عمدتاً ماهیت و خصیصه های آن جامعه در یک دوره تاریخی مشخص را تعیین می کند. اینکه دولت، دولت دیکتاتوری بورژوازی است یا دیکتاتوری پرولتاریا، اساساً به شیوه تولیدی حاکم بر آن جامعه بستگی دارد. اینکه مالکیت خصوصی ابزار تولید، شیوه تولید بهره کشانه سرمایه داری و دیکتاتوری اقلیت طبقه سرمایه داران بر جامعه حاکم است یا مالکیت اجتماعی، شیوه تولید برنامه ریزی شده سوسیالیستی و دیکتاتوری طبقه پرولتاریا. کمونیستها بر خلاف اسناد سیاسی-حقوقی بورژوازی و قوانین مدافع منافع استثمارگران و سرمایه داران، محتوی طبقاتی دولتشان را از مردم پنهان نمی کنند. بیان حقیقت کارکرد و ماهیت پدیده دولت برای توده ها، بخشی از پروسه آگاهی بخشی به جامعه و رهبری توده های مردم برای یک جهان بدون ستم و تبعیض است. به همین علت سند ما در مقدمه اش به وضوح می گوید: «خصیصه طبقاتی دیکتاتوری پرولتاریا اساساً توسط خصیصه زیربنای اقتصادی تعیین می شود. تغییر در زیربنای اقتصادی یعنی تغییر



و غیر بهره‌کشانه در مرکز آن قرار دارد. دیکتاتوری طبقه ما به شکل الزام و تعهد به این روابط در هیئت قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران تأکید و تثبیت شده است. حضور هرگونه تفکر، سلیقه، ابتکار، تشکیلات، نهادی در دولت سوسیالیستی و نهادهای آن مثل مجلس، قوه مجریه و قضائیه با هر ترکیب و درصد حضوری، مستلزم اجرا و جلو رفتن این هسته مستحکم دیکتاتوری پرولتاریا است. در سند قانون اساسی مان گفته ایم: قانون، بخشی از **روبنای سیاسی** است اما در اساس، بازتاب **زیربنای اقتصادی** (روابط مالکیت و اساسی تر از آن بازتاب **روابط تولیدی**) حاکم است. سرمایه‌داری و سوسیالیسم، دو نظام بنیاداً متفاوت هستند. سرمایه‌داری بر شالوده روابط تولیدی استثمارگرانه استوار است. این روابط تولیدی استثمارگرانه، تمایزات طبقاتی و انواع ستم‌گری‌های اجتماعی را به وجود می‌آورد و فرهنگ و افکار و ارزش‌های ارتجاعی و ستم‌گرانه را تولید می‌کند. در حالی که هدف سوسیالیسم محو کلیه این‌ها است و خصلت آن را جامعه عمل پوشاندن به این هدف تعیین می‌کند. در نتیجه، قانون اساسی و قواعد جامعه، در نظام سرمایه‌داری و نظام سوسیالیستی طبق اصولی کاملاً متفاوت وضع می‌شوند. به یک کلام، قانون محتوای اجتماعی/طبقاتی دارد و بیان خصلت نظام اجتماعی/طبقاتی حاکم در جامعه است (ص ۱۰ و ۱۱) از قضا تلاش برای حضور دیگر گرایش‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، دیگر سلیقه‌ها و آرا و نیروها برای جلوگیری از حضور صرف و انحصاری حزب کمونیست در قدرت است. ما این حضور را به عنوان فرمالیته و برای گرفتن استانداردهای دموکراسی بورژوازی ضروری نمی‌دانیم. بلکه عمیقاً معتقدیم حضور این گرایش‌ها و مخالفت کردن با حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی یک ضرورت برای گذار به سمت کمونیسم جهانی و بخشی از پویایی و قوه محرکه جامعه سوسیالیستی در مسیرش به سمت کمونیسم است. ما ضرورت این مخالفت و انتقاد و چالش و جوش و خروش فکری و سیاسی در جامعه را در قانون اساسی پیشنهادی مان و در مکانیزم و ساختارهای این قانون، صراحت داده و نهادینه کرده ایم و نوشتیم: دولت سوسیالیستی باید شرایط اجتماعی و تاریخی زوال خود را فراهم کند و جامعه را به سمتی براند که نهاد دولت برای اداره جامعه غیر ضروری شده و همراه با محو طبقات، خود دولت هم محو شود. این فرآیندی است که با مشارکت توده‌های آگاه در جریان انقلابی وسیع و مداوم در سطح جامعه و مبارزات بزرگ توده‌ای همراه با امواج مخالفت و مناظره و جدل در سطح جامعه رقم خواهد خورد... همین هدف، دولت سوسیالیستی را تبدیل به یک قدرت سیاسی دگرگون‌کننده و کیفیتاً متفاوت از دولت دیکتاتوری بورژوازی می‌کند. با این وصف دولت سوسیالیستی یک قدرت سیاسی طبقاتی و بنابراین آشکارا ابزاری است برای سرکوب منافع و نیروهای طبقاتی که در ضدیت آنتاگونیستی با آن عمل می‌کنند... دولت سوسیالیستی از یک طرف دیکتاتوری پرولتاریا است و توده‌ها باید از این دولت سوسیالیستی در مقابل کسانی که میخواهند آن را سرنگون کنند، حفاظت کنند. اما از سوی دیگر خطر آن هست که این دولت، ضد توده‌ها شده و برای حفاظت از توده‌ها در مقابل آن، سپری لازم است. دولت سوسیالیستی باید قوانینی داشته باشد که از مردم و حقوق آنها در مقابل خود دولت و نهادهای آن و همچنین در مقابل حزب کمونیست که این دولت را رهبری می‌کند حمایت کند. از جمله از حق آزادی اندیشه و بیان و تشکل‌یابی، حق اعتراض سازمان یافته، حق دفاع در محاکم و غیره... این مسئله به ویژه در مورد مخالفین دولت سوسیالیستی مصداق دارد. تجربه تاریخی دولتهای سوسیالیستی پیشین نشان داده که بخش بزرگی از جامعه، حتی پس

از استقرار دولت سوسیالیستی، تا مدت‌ها مخالف این دولت خواهند بود. عده‌ای به علت آن که از قشرهای متوسط جامعه هستند، تحولات اقتصادی دولت سوسیالیستی را مغایر با اهداف کوتاه مدت و منافع طبقاتی خود می‌دانند و حتی بخشهایی از توده‌های سابقاً تحت استثمار و ستم نظام سرمایه‌داری به علل گوناگون از جمله علل ایدئولوژیک مانند باور و عادت دینی شان، مخالف انقلاب سوسیالیستی و جامعه سوسیالیستی خواهند بود. و جنبه نسبتاً پیچیده تر و چالش برانگیزتر مربوط به قشری از روشنفکران و هنرمندان است که منتقد خواهند بود. قانون نه تنها از حقوق دگراندیشی اینان حمایت خواهد کرد بلکه آثار انتقادی شان عاملی در تقویت جوش و زایش فکری اجتماعی خواهد بود... با علم به این واقعیت‌ها، دولت سوسیالیستی بر اساسی تشکیل شده و کار خواهد کرد که در آن همه آحاد جامعه از موافق و مخالف، از حقوق و وظایف یکسانی برخوردار شوند. موافقین دولت سوسیالیستی هرگز جایگاه ویژه‌ای در قانون نخواهند داشت. در الگوی نوین سوسیالیستی، مخالفت و ناراضی‌ها به عنوان منبعی برای پیشروی جامعه به سمت کمونیسم نگریسته خواهد شد و قانون از این منبع اجتماعی حفاظت خواهد کرد. (ص ۲۸-۳۰)

سه) منتقد ما بعد به سراغ مجلس قانون گذاری می‌رود و مینویسد: اولین نهاد «مجلس قانون‌گذاری» ایران که البته با چیزی که شما از مجلس در ذهن دارید قراره خیلی متفاوت باشه. فقط ۳۰ درصد کرسی‌های این مجلس به انتخاب آزاد گذاشته می‌شه. ۳۰ درصد دیگه در یک انتخابات «آزاد» از بین «فقط» کاندیداهایی که شورایی تحت رهبری حزب کمونیست قرار داره دست‌چین شدن انتخاب می‌شن. ۲۰ درصد توسط ارگان‌های حکومتی (که طبق تصویر ترسیم شده در این پیش‌نویس فعلاً در کنترل ح.ک.ا هستن انتخاب می‌شن) و ۲۰ درصد آخر از طریق انتخابات در شوراهای اماکن کار، آموزشگاه‌ها و محلات برگزیده می‌شن. یعنی حزب ۳۰ درصد کرسی‌های مجلس رو قطعاً، و ۲۰ درصد دیگه رو احتمالاً (از طریق انتصاب) به صورت تضمینی، بدون رقابت، دائمی و الی‌الابد حق خودش می‌دونه. یعنی حتی اگر در ۲۰ درصد کرسی‌های مذکور (که توسط ارگان‌های دولتی منصوب می‌شن) حزب لطف کنه و ۵ درصد رو در اختیار دیگر احزاب بگذاره برای بدست آوردن اکثریت مطلق (و بدون نیاز به ائتلاف) مجلس قانون گذاری فقط به ۱۰ درصد کرسی‌های رقابتی نیاز خواهد داشت (۵ درصد کل کرسی‌ها) تفسیر ساختارها و ماهیت مجلس قانون گذار و روابط آن با حزب کمونیست و گرفتن چنین نتایجی از متن سند قانون اساسی واقعا به توانایی بالایی از تخیل و سیال ذهن نیاز دارد. چون به صراحت ندیده گرفتن آنچه‌ی است که به رنگ سیاه روی کاغذ سفید نوشته شده است! با این وجود پیش از ورود به بحث تناقضات «منتقد» منصفان لازم است تفاوت نگاه سند قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین را با درک بورژوا لیبرالها از مقوله انتخابات و نقش آن در جامعه و قانون را روشن کنیم. به این منظور عیناً جملاتی از سند قانون اساسی را ذکر می‌کنیم: «شکل حکومت در دولت سوسیالیستی نوین ایران، جمهوری است. بر اساس نمایندگی و با آرای مردم اداره شده، تفکیک قوا در آن وجود دارد و هیچ فرد و نهادی از جمله حزب کمونیست، بالاتر از قانون نیست و همه در مقابل قانون پاسخگو هستند. در شکلگیری این جمهوری و ارگان‌های حکومتی مرکزی و محلی، انتخابات مستقیم و مخفی نقش مهمی دارد. نظریه «تفکیک قوا» ریشه در یک نظام روابط اقتصادی تولید و مبادله کالایی دارد. اما جوانب مثبت آن در چارچوب الگوی سوسیالیستی نوین، که چارچوب و محتوایی بنیاداً و کیفیتاً متفاوت

است، ادغام شده است. در مورد انتخابات نیز مهم است تأکید کنیم در جوامع بورژوازی و در شرایطی که جامعه به طبقات تقسیم شده و تمایزات اجتماعی خصمانه آن را رقم می‌زند، انتخابات مهمترین بیان «اراده مردم» نیست و نمیتواند بیان اساسی ترین نیازها و منافع آنها باشد. در چنین شرایطی انتخابات هیچگونه ابزار اساسی برای تغییر ماهیت جامعه نیست. چون زیربنای اقتصادی (روابط تولیدی حاکم) است که مقررات، شرایط و محدوده‌های آنچه را که در عرصه سیاست (از قبیل انتخابات) و همچنین حوزه فرهنگ و ایدئولوژی باید حکمفرما باشد را تعیین میکند. این اصل پایه ای (که انتخابات در یک جامعه طبقاتی نمیتواند عالیترین بیان منافع مردم و نیازهای اساسی آنها باشد) به گونه‌ای در مورد جامعه سوسیالیستی نیز صادق است هر چند که در جامعه سوسیالیستی، انتخابات نقش مهمی بازی میکند. انتخابات در جمهوری سوسیالیستی نوین، مترادف با «کثرت گرایی»

نیست. «کثرت گرایی» برای بورژوازی مهم است زیرا اصلی است که بر منطق هرج و مرج سرمایه‌داری منطبق است و با خودرویی سازگار است. اما انتخابات در جامعه سوسیالیستی ما، مربوط به حقیقت جویی در رابطه با جهتی است که جامعه باید حرکت کند و جلب حداکثری مردم به این فرآیند و انگیزه دادن به آنها. بدین ترتیب انتخابات در جمهوری سوسیالیستی نوین، صرفاً برای انتخاب کردن نمایندگان نخواهد بود، بلکه فرصت دیگری است برای اینکه توده‌های مردم نظر دهند و از دهان مدافعان اصلی افق‌ها و برنامه‌های گوناگون، استدلال‌هایشان را بشنوند و در مورد سمت و سوی جامعه و خصلت آن به جدل بپردازند. انتخابات، روشی است برای بسیج مردم که وارد دخالتگری سیاسی و اداره جامعه شوند. توده‌های مردم باید وارد این فرآیند کشمکش و کارزارهای سیاسی شده و از سوی دولت سوسیالیستی نوین، شرایطی حاکم باشد که مردم در مبارزه برای یافتن حقیقت، فعال بوده و روند و کارزارهای انتخاباتی و مبارزات سیاسی حول آن را به واقع مسأله خود دانسته و نسبت به آن احساس رضایت داشته باشند. انتخابات یکی از اشکالی خواهد بود که حکومت و حزب کمونیست، دانش

و شناخت خود را از پویای جامعه و گرایش‌های مردم بالا ببرند و خود را اصلاح کنند. ارگان‌های حکومتی که در محل کار و زندگی مردم در مناطق مختلف، مستقیماً توسط توده‌های مردم انتخاب شده‌اند در تعیین کاندیداهای انتخابات، نقش مهمی خواهند داشت. همچنین حزب کمونیست کاندیداهای مورد نظر خود را با تکیه بر کمیته‌ها یا شوراهای انقلابی که در محل‌های کار و زندگی در مناطق مختلف تشکیل شده‌اند معرفی خواهد کرد.» (ص ۳۲-۳۴) حال به تناقضات نتیجه‌گیری‌های مفسر «منصف» مان نگاه کنیم:

چهار) «حزب ۳۰ درصد کرسی‌های مجلس رو قطعاً، و ۲۰ درصد دیگر رو احتمالاً (از طریق انتصاب) به صورت تضمینی، بدون رقابت، دائمی و الی‌الابد حق خودش می‌دونه» [تأکیدات از ما است]. جمله «احتمالاً

از طریق انتصاب» چیزی جز ذهنی-گری پیش‌انگاره (آپریوریستی) آقای امیر نیست. چون هیچ کجای این سند حرفی از حق انتصاب نمایندگان حزب زده نشده است. مسأله دوم بر سر کلمات «تضمینی و بدون رقابت» است. سند قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران (پیشنویس پیشنهادی) متأثر از مباحث راهگشای رفیق آواکیان درباره ماهیت دولت و جامعه سوسیالیستی طوری تنظیم شده است که از یک سو هسته مستحکم رهبری پرولتاریا از طریق حزب کمونیست در دولت وجود دارد و از سوی دیگر لاسیتسیتة (کشسانی) بالایی به صورت اراده مستقیم توده‌های غیر حزبی و جامعه مدنی حول این هسته شکل گرفته است. این دیالکتیک، بیانگر پویایی جامعه سوسیالیستی نوین است. هیچ بخش قدرت در عرصه قانون گذاری، اجرایی و قضایی برای دولت تضمین شده و مادام‌العمر نیست. در همین رابطه در صفحات ۳۴ تا ۳۶ سند قانون اساسی آمده است:

«موقعیت رهبری حزب کمونیست در دولت سوسیالیستی نهادینه است اما نهادینه بودن موقعیت رهبری آن در دولت، به معنای آن نیست که این موقعیت تضمین شده است. هر چند حزب کمونیست، دولت نوین را رهبری می‌کند اما کارکرد حکومت سوسیالیستی طوری است که توده‌های مردم و ناراضیان، تشویق می‌شوند تا درگیر در سازمان دادن مقاومت در مقابل سیاست‌های این حکومت شوند و امور را به دولت «واگذار» نکنند. انتخابات یکی از آن فرصت‌ها است که توده‌های مردم و منتقدین می‌توانند مقاومت انتخاباتی سازمان دهند. چنین سیاستی حزب کمونیست را به طور واقعی زیر فشار می‌گذارد تا بکوشد توده‌های مردم را در مورد سیاست‌های خود قانع کرده و برای قانع کردن آنها با مخالفت‌های منتقدینش مواجه شود. این ساختار انتخاباتی به افراد و احزابی بجز حزب کمونیست، اجازه انتخاب شدن و تاثیر گذاری بر روند قانون گذاری و اداره کشور را می‌دهد. چنانچه کاندیداهای دیگر از کاندیداهای حزب کمونیست سبقت بگیرند، به معنای آن است که حزب نتوانسته توده‌های مردم را قانع کند و در استدلال‌های خود پیروز نشده

است. بنابراین حزب باید بیشتر تلاش کند و اگر استدلال‌های غلطی و برنامه‌های نادرست و نا موفق داشته‌اند آن‌ها را اصلاح کند. به عبارت دیگر انتخابات در چارچوب دولت سوسیالیستی نوین، فرآیندی است که حزب باید مرتباً برای استقرار رهبری خود مبارزه کرده و توده‌های مردم و خود حزب کمونیست در جریان منازعه و مبارزه بر سر این که پیشروی جامعه در چیست و چگونه است، تغییر کنند. وظیفه رهبری، تضمین این فرآیند و چنین تغییری است. روشن است که در این فرآیند، موقعیت دولت دیکتاتوری پرولتاریا و رهبری حزب می‌تواند به شدت تضعیف شود، اما بدون چنین رویکردی نمی‌توان شرایطی ایجاد کرد که دوره به دوره دولت دیکتاتوری پرولتاریا بر پایه ای صحیح تر و استوارتر استقرار یافته و در نتیجه محکمتر شود و توانمندی‌های حزب و کارایی اش در رهبری کردن دوران گذار

**انتخابات در جمهوری سوسیالیستی نوین، مترادف با «کثرت گرایی» نیست. «کثرت گرایی» برای بورژوازی مهم است زیرا اصلی است که بر منطق هرج و مرج سرمایه‌داری منطبق است و با خودرویی سازگار است. اما انتخابات در جامعه سوسیالیستی ما، مربوط به حقیقت جویی در رابطه با جهتی است که جامعه باید حرکت کند و جلب حداکثری مردم به این فرآیند و انگیزه دادن به آنها. بدین ترتیب انتخابات در جمهوری سوسیالیستی نوین، صرفاً برای انتخاب کردن نمایندگان نخواهد بود، بلکه فرصت دیگری است برای اینکه توده‌های مردم نظر دهند و از دهان مدافعان اصلی افق‌ها و برنامه‌های گوناگون، مورد سمت و سوی جامعه و خصلت آن به جدل بپردازند**

سوسیالیستی به سوی کمونیسم قوی تر شود. در جریان این بحث و جدلها کل جامعه و توده‌های مردم نسبت به جامعه ای که باید در این کشور و در مقیاس جهانی برایش جنگید، آگاه تر شده و قشرهای میانی نیز امکان همراهی رضایتمندانه تری با این فرآیند را بیابند. تعبیه مجاری مبارزه فکری و انتقاد و جدل و بحث و روش‌های مشابه آن در جامعه، در واقع اعلام این حقیقت است که حزب کمونیست در مورد معضل و راه حل بشریت و مشخصا این جامعه مطمئن است اما همه چیز را نمی‌داند. از پیش به تمامی تضادها و مشکلات پیش پای حرکت جامعه سوسیالیستی آگاه نیست و گذار تاریخی به سمت استقرار جامعه جهانی کمونیستی هم تضمین شده نیست.»

مثلا در مورد ۳۰ درصد کرسی‌های مجلس که کاندیداهای آن توسط حزب کمونیست معرفی می‌شوند؛ اولاً شورایی که این کاندیداها را معرفی می‌کند منحصر حزبی نیستند بلکه شورایی است تحت رهبری حزب. ثانيا کاندیداها فقط از اعضای حزب نیستند و به صراحت گفته شده «... هر زمان و در هر جا که ممکن است بیش از یک گروه از کاندیداهایی که دارای افکار متنوع هستند، معرفی شوند» (ص ۴۶)، ثالثا حزب این حق سی درصدی اش از قدرت را هم به رأی مردم می‌گذارد و نه به صورت انحصاری.

پنج) در رشتوی آقای امیر می‌خوانیم: «۲۰ درصد توسط ارگان‌های حکومتی (که طبق تصویر ترسیم شده در این پیش‌نویس فعلا در کنترل ح.ک.ا هستن انتخاب می‌شن) و ۲۰ درصد آخر از طریق انتخابات در شوراهای اماکن کار، آموزشگاه‌ها و محلات برگزیده می‌شن.» اولاً **شورای حکومت موقت** فقط منتصبین حزب کمونیست نیستند و در سند آمده است: «پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، شورای حکومت موقت توسط جبهه متحدی که در فرآیند انقلاب شکل گرفته و نمایندگان نهادهایی که در فرآیند انقلاب و درهم شکستن دولت کهنه به وجود آمده اند (مانند نمایندگان شوراها و کانون‌ها و تشکلات توده ای) تحت رهبری حزب کمونیست، تشکیل می‌شود» (ص ۴۸). پس ارگانهای حکومتی حتی در شورای حکومت موقت هم در انحصار حزب نیستند. ثانيا شورای حکومت موقت پدیده ای موقت است و در صفحه ۶۱ آمده: «اولین مجلس قانونگذار مرکزی پس از انتخاب شدن، قوانین و دیگر اعمال اتخاذ شده توسط شورای حکومت موقت را بازبینی کرده و می‌تواند طبق قانون اساسی در آنچه شورای حکومت موقت انجام داده تجدید نظر کند.» پس نه از انحصار حزب بر نهادهای حکومتی خبری است و نه مادام العمر بودن منتخبین شورای حکومت موقت. ثالثا سند می‌گوید: «ارگان‌های حکومتی که در محل کار و زندگی مردم در مناطق مختلف، مستقیما توسط توده‌های مردم انتخاب شده اند در تعیین کاندیداهای انتخابات، نقش مهمی خواهند داشت. همچنین حزب کمونیست کاندیداهای مورد نظر خود را با تکیه بر کمیته‌ها یا شوراهای انقلابی که در محل‌های کار و زندگی در مناطق مختلف تشکیل شده اند معرفی خواهد کرد» (ص ۳۴). باز هم می‌بینیم که ارگانهای حکومتی در انحصار حزب نیستند و با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شوند ضمن اینکه حزب کمونیست حتی کاندیداهایش برای انتخابات (همان سی درصدی که در بند قبلی صحبتش شد) را هم از میان منتخبین مردم در شوراهای محلات و کار و زندگی و مناطق باید معرفی کند.

شش) منتقد ما نتیجه می‌گیرد: «یعنی حتی اگر در ۲۰ درصد کرسی‌های مذکور (که توسط ارگان‌های دولتی منصوب می‌شن) حزب لطف کنه و ۵ درصد رو در اختیار دیگر احزاب بگذاره برای بدست آوردن اکثریت مطلق (و بدون نیاز به ائتلاف) مجلس قانون گذاری

فقط به ۱۰ درصد کرسی‌های رقابتی نیاز خواهد داشت (۵ درصد کل کرسی‌ها)». مرغ منتقد ما یک پا دارد و به هر قیمتی میخواهد به مخاطبش بقبولاند که حزب کمونیست برای داشتن اکثریت در مجلس با هیچ محدودیت و مشکلی روبرو نیست. اما مکانیسم این قانون به نحوی تدوین شده است که حزب در انتخاب ۳۰ درصد کل کرسی‌ها هیچ سهم و حقی ندارد. به فرض اینکه تمامی کرسی‌های سی درصدی که کاندیداهایش نه منحصر توسط حزب بلکه توسط شورایی تحت رهبری حزب معرفی میشوند را ببرد. از میان ۴۰ درصد دیگر (شوراهای محلات و کار و مجالس مناطق جغرافیایی) در بهترین حالت (که تقریبا در عمل محال است) فقط ۲۰ درصد آرا را خواهد داشت و مجموعا ۵۰ درصد کل کرسی‌ها را. چون حزب در انتخابات شوراهای کار و محلات و انتخابات شوراهای اجرایی حکومتی فقط در یک سوم کرسی‌ها می‌تواند کاندیدا معرفی کند (ص ۱۳۳) و همچنین نصف کاندیداهای رهبری این نهادها را. آن هم نه کاندیداهای انحصاری حزب بلکه منتخبین شورایی که حزب بخشی از آن است. پس حزب عملا از ۵۰ درصد کل قدرت محروم است و این معادله را مقایسه کنید با مثلا کنگره یا سنای آمریکا و دیگر کشورهای امپریالیستی که اکثریت مطلق قدرت در انحصار طبقه سرمایه‌داران و احزاب آنها است. ضمن اینکه حساسیت منتقد ما در مورد نیاز حزب به ۵ درصد آرا برای اکثریت شدن، از سوی دیگر معادله هم صادق است. یعنی کاندیداهای غیر حزبی (از جمله شورایی که در انتخاب تمامی کاندیداهای حزب نقش و توان تأثیرگذاری دارد) برای تبدیل شدن به اکثریت مطلق فقط به ۵ درصد کل آرا نیاز دارند! باز هم تأکید میکنیم هسته اصلی دیکتاتوری طبقاتی ما در این قانون و در این دولت، درصد و تعداد منتخبین نیست. بلکه خود قانون و محتوایی است که مانع از اعمال دیکتاتوری بورژوازی از طریق تصویب قوانینی میشود که با محتوی و جهتگیری سوسیالیستی این قانون در تضادند. اما حتی اگر بخواهیم به لحاظ فرمیک هم استدلال و نتیجه گیری کنیم باید بگوییم در عمل و در بهترین حالت ممکن، حداکثر ۳۰ درصد کل قدرت واقعا در حوزه اختیارات حزب کمونیست است.

هفت) در ادامه مباحث ایشان درباره شورای اجرایی چنین می‌نویسند: «نکته بعدی در ماده ۳ بخش ۲ است که واقعا مغز هر بنی‌بشری از خوندنش سوت می‌کشد: نقش دولت آینده ایران (شورای اجرایی) طبق این پیش‌نویس، نه نهاد اجرایی متشکل از حزب پیروز یا ائتلافی از احزاب بلکه (صرف نظر از ترکیبش) اجرا کننده مشورت‌های ارشادی و ایدئولوژیک حزب کمونیست ایران خواهد بود». این گزاره در خوش بینانه ترین تفسیر، یک تحریف عامدانه و غرض ورزانه است. چون به صراحت گفته شده که شورای اجرایی صرفا و صرفا مجری قوانینی است که توسط مجلس مصوب شده است و نه حزب کمونیست و حزب در این مورد نقش مشورتی دارد و نه الزام آور و اجباری. در همین مورد در صفحه ۷۰ سند قانون اساسی آمده است: «شورای اجرایی و اعزایش هیچ اجبار قانونی یا غیره در اتخاذ پیشنهادات و نظرات حزب نخواهند داشت و روحیه و جهت گیری در این مباحث روحیه بررسی و تحلیل مسائل و دغدغه‌ها و یادگیری از یکدیگر خواهد بود. اصل رهبری حزب در رابطه با شورای اجرایی به گونه‌های تفسیر نشده و دارای رویکردی نخواهد بود که در تضاد با اصول پایه‌ای و مقررات مجلس قانونگذار قرار گیرد»

هشت) امیر سپس ادامه می‌دهد:

«نکته بعدی که در بند دوم بخش دوم نمایان می‌شود این است که در خواست استیضاح هر یک از اعضای شورای اجرایی (همون دولت)،

# گریزان از وضع موجود،

## بیگانه با انقلاب

نقدی بر مصاحبه مراد فرهادپور

پروت

اخیرا مصاحبه ای درباره قیام آبان با مراد فرهادپور، تحت عنوان «جبهه واحد؛ پیش شرط وجود سیاست» (۱) در سایت تیز یازدهم منتشر شده. در این مصاحبه فرهادپور تلاش می کند به تحلیل شرایط موجود بپردازد. فرهادپور در طول فعالیت فکری خود، همیشه در مقابل آثاری که دست به ترجمه آنها زده زبردستی خود را اثبات کرده و در مقابل تحلیل وضعیت هایی که در مقابلش قرار گرفته نیز دست و پا بسته بودنش را. این مترجم زبردست این بار نیز ترک عادت نکرده و یک بار دیگر بر گیج سیری اش در مقابل تحلیل شرایط صحنه گذاشت. معتقدیم، برای آنکه گفته های فرهادپور در این مصاحبه را بهتر بفهمیم، لازم است که بر نکته های وی پرتویی بیافکنیم. امید که از خلال تحلیل گفته ها و نگفته های وی و با اشاره به چارچوب فکری ای که او برای تحلیل شرایط بدان متوسل شده (نظرات آلن بدیو) (۲)، به دلایل گیج سیری هایش در تحلیل وضعیت پی ببریم.

### طبقات و دولت

فرهادپور جا به جا از طبقات نام می برد اما تحلیل طبقاتی به کلی در بحثش غایب است. او در پاسخ به پرسش از «ترکیب طبقاتی قیام» و «نپیوستن بخش هایی از جامعه» به خیزش آبان می گوید: «درست است که فعالان این قیام عمدتاً طبقات فرودست و جوانان بیکار بودند، و مناطقی که درگیری در آنها زیاد بود عمدتاً حواشی شهرها و مناطق حاشیه نشین، ولی قضیه از این فراتر بود. حتی می توان گفت اگر اینترنت قطع نمی شد شاهد مشارکت بیشتر اقشار دیگری هم می بودیم که مسلماً همراهی سیاسی یا ایدئولوژیکی داشتند ولی امکان شرکت عملی نداشتند چون اصلاً نمی توانستند یکدیگر را پیدا کنند.» ما نیز مدعی نیستیم که خیزش آبان صد در صد متشکل از طبقات فرودست بوده است، اما مسئله این است که در تحلیل هر خیزشی با توجه به پایگاه های طبقاتی عمده افراد شرکت کننده، شعارها، خواستها و اشکال بروز خیزش، بتوانیم پایه های توده ای عمده خیزش را کشف کنیم. اینگونه نیست که بین طبقات عابقی نفوذ ناپذیر کشیده شده باشد. اما خیزش ها با توجه به پایگاه های طبقاتی متفاوت شان می توانند ماهیت های متفاوتی داشته باشند. البته نباید فراموش کنیم که آنچه تعیین کننده در ماهیت خیزش ها، جنبش ها و قیام ها است، خطوط سیاسی حاکم بر آنها و رهبری آنها است و نه پایگاه طبقاتی افراد شرکت کننده. اینها نکاتی است که فرهادپور به علت نحوه نگاهش به جامعه و انکار مبنای تحلیل طبقاتی جامعه، اساساً به آنها نپرداخته و نمی پردازد. در امتداد همین نگرش است که فرهادپور عنوان می کند: «اینکه همواره طبقات مدنی دنبال مسائل فرهنگی و سیاسی می روند و فقط پاپتی ها و تهی دستان دنبال اقتصاد می روند چیزی است که حتی در مورد انقلاب ۵۷ هم صادق نیست... بنابراین اصلاً نمی توان طبقات را از هم سوا کرد و گفت یکی

اعضای قوه قضائیه و اعضای دیوان عالی به دو سوم آرای مجلس و برای صدور حکم برکناری آنان به سه چهارم آراء نیاز است. این یعنی حتی در بدترین حالت که ح.ک.ا تمام کرسی های مجلس به جز آن سی درصدی که طبق قانون اساسی «باید» از میان کاندیداهای مورد تایید حزب انتخاب شوند رو از دست داده باشد و ۷۰-۳۰ در اقلیت باشد برکناری هیچ یک از مقامات اجرایی، قضات و اعضای دیوان عالی بدون موافقت حزب کمونیست امکان پذیر نیست. تبعات آشکار این مکانیسم اینه که پست های اجرایی و قضایی در اختیار حزب کمونیست ایران، به نوعی بیمه و غیر قابل عزل توسط مجلس می شن.» بار دیگر ناچاریم به منتقد «منصف» مان یادآوری کنیم که این معادله روی دیگری هم دارد؛ حزب کمونیست نمی تواند به دلخواه هیچکدام از مقامات اجرایی یا قضایی را برکنار کند و به جلب نظر اکثریت مجلس (که در عمل در بهترین حالت فقط بین ۳۰ تا ۴۰ درصد آن را در اختیار خواهد داشت) نیاز دارد. پس می بینیم که این اصل و ماده، از اعمال اتوریته یک جانبه حزب کمونیست یا هر نیرو و مرجع دیگری برای عزل و نصبهای حکومتی جلوگیری کرده است.

نه) در همین بند و ماده مورد بحث، توثی های امیر چنین ادامه می دهند که: «تبعات استیضاح در این پیش نویس فقط برکناری از مقام فعلی نیست و شامل «حداقل» ده سال انفصال از خدمات دولتی و حتی محاکمه جنایی که در یک جمهوری سوسیالیستی یعنی از حداقل اعزام به گولاگ تا حداکثر اعدام به همراه اعضای خانواده هم می شه...» [تأکیدات از ما است]. واقعا اینها دیگر این منتقد ما است که برای اثبات ذهنی گرای های بی پایه و ادعاهای بی مدعایش به «روضه خوانی» افتاده است. اولاً کلمه «جنایی» در متن نیامده است و معلوم نیست منتقد ما آن را از کجا به عنوان چاشنی برای زیاد کردن سوز و گداز روضه و امصیبتایش علیه کمونیسم آورده است؟! دوم اینکه کجای این متن صحبت از اردوگاه های کار اجباری (گولاگ) یا «اعدام به همراه خانواده» شده است؟! واقعا چرا منتقد ما به جای یک نقد اصولی و وفاداری به واقعیت [دست کم در حد آنچه در یک متن نوشته شده است] دست به چنین تفاسیر بی اساسی می زند؟

ده) امیر می گوید: «نکته اصلی بخش دفاعی این پیش نویس اینه که نیروهای مسلح، میلیشیا و دیگر ارگان های دفاعی و امنیت عمومی نه تحت کنترل دولت مثلاً قانونی و دموکراتیک، که تحت رهبری ح.ک.ا خواهد بود». اولاً در سند قانون اساسی تصریح شده است که ارگانهای نظامی و امنیتی تحت نظارت یک سیستم رهبری و کمیسیون دفاعی متشکل از شورای اجرایی مرکزی و حزب هستند اما نهایتاً و در تحلیل نهایی مسئولیت این نیروها با حزب است (ص ۸۶) ثانیاً و مهمتر اینکه اگر چه نیروهای مسلح نهایتاً تحت رهبری حزب قرار دارند اما در مقابل قانون باید پاسخگو باشند و به هیچ وجه مجاز به تخطی از این قانون نیستند. در صورت تخطی از قانون در مراجع قضایی کشور محاکمه میشوند (ص ۸۹) در شماره های بعدی خواهیم کوشید انتقادات، سوالات و ابهامات دیگری که در رابطه با سند قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین ایران (پیش نویس پیشنهادی) مطرح شده است را مورد بررسی و بحث قرار دهیم.

1-[https://twitter.com/neisan\\_abux/status/1228685480037928960](https://twitter.com/neisan_abux/status/1228685480037928960)

دنبال اقتصاد است و دیگری سیاست. شاید حتی جنبش ۸۸ را هم ما الان باید اینگونه بخوانیم، یعنی واکنش عمدتاً طبقات میانی که زودتر به شکل‌های سلب مالکیت از خود پی برد، البته همراه با انبوهی از خواسته‌ها و تقاضاهای فرهنگی و سیاسی. به همین ترتیب، دور بعدی اعتراضات و واکنش به بحران‌های سرمایه‌داری چه در ایران و چه بحران کلی جهانی سازی مبنای واکنش طبقات فرودست و فقیر در ۹۶ و ۹۸ بود. ولی باز هم در این مورد از ابتدا شاهد آمیزش سیاست و اقتصاد هستیم» (تاکید از ما)

از پرتاب شدن ناگهانی انگاره جدید «طبقات مدنی» که بگذریم، لازم به ذکر است که ما دلخواهانه و سرخود طبقات را از هم «سوا» نمی‌کنیم. طبقات بنا به ۱- نسبت شان با مالکیت بر ابزار تولید ۲- جایگاه شان در تقسیم کار اجتماعی و ۳- میزان سهمی که از توزیع ثروت اجتماعی می‌برند، از هم جدا می‌شوند. اساساً افراد بنا به جایگاه عینی‌ای که در روابط تولیدی اشغال می‌کنند، از فرصت‌ها و امکاناتی بهره‌مند یا بی‌بهره می‌شوند و این جایگاه‌های عینی تأثیرات واقعی بر نگاه، جهان بینی و گرایش‌های خود به خودی افراد در طبقات می‌گذارد. (آوکیان، ۱۳۹۸: ۱۵-۱۲) **عدم درک این چنین مسائل بنیادی است که به عدم فهم تفاوت‌های طبقاتی جنبش‌ها و خیزش‌ها می‌انجامد و فرهادپور را به سمت تحلیلی سوق می‌دهد که دی ۹۶ و آبان ۹۸ را به جنبش ۸۸ وصل می‌کند. او گسست‌ها و شکاف‌های عمیق ۹۶ و ۹۸ از ۸۸ را با مفهوم «سلب مالکیت» (در ادامه به تحلیل این مفهوم می‌پردازیم) پر می‌کند و با اشاره به «انبوهی از خواسته‌ها و تقاضاهای فرهنگی و سیاسی» طبقات میانی، گریبان خود را از تبیین تفاوت‌ها، مشخصه‌ها و گسست‌های تاریخی از ۸۸ تا ۹۸ رها می‌کند. (۳)** این تحلیل روشنفکری است که قصد دارد از «تقسیم بندی‌های صرفاً انتزاعی» فرار کند و براساس «تحلیل درست واقعیت تاریخی... دیالکتیک و درهم آمیختگی این‌ها {طبقات، زیربنا و روبنا، سیاست و اقتصاد}» را نشان دهد. اما چه چیزی موجب می‌شود که فرهادپور گسست‌های بین ۸۸ تا ۹۸ را نبیند؟ آشخور این پراکندگی فکری، مثل اغلب پراکندگی‌های فکری دیگری که فرهادپور درگیر آنها است و در ادامه به آنها خواهیم پرداخت، نظام فکری فیلسوف فرانسوی آلن بدیو است. بنابراین ناگزیریم اگرچه گذرا، به برخی از آراء بدیو نظری بیان‌داریم.

بدیو معتقد است که در مقاطعی از تاریخ بشر، شاهد در هم فشردگی عناصر یک وضعیت هستیم که به صورت کاملاً غیرمنتظره موجب انفجاری در وضعیت می‌شوند و منطق و قوانین آن وضعیت را بر هم می‌زنند و «سوژه آگاه» مختص خود و حقیقت را شکل می‌دهند. او این بزنگاه‌ها را با اسم رمز «رخداد» کدگذاری می‌کند. (لوتا و دیگران ص ۱۷۸) البته بدیو همیشه از رخداد به مثابه «خلق یک امکان» سخن می‌گوید و نه الزاماً تحقق واقعی (بدیو ۱۳۹۵: ۳۲). اما نکته مهم این است که او نه تنها بر غیرمنتظره و تصادفی بودن رخداد تأکید دارد، بلکه بر غیرقابل ارزیابی بودن و اثبات ناپذیری رخداد نیز اصرار می‌کند: «اگر بتوانید با استمداد از قواعد معرفت‌جا افتاده و رسمی، صدق یا کذب این جمله «این رخداد به وضعیت تعلق دارد» را تعیین کنید، رخداد مورد نظرتان رخداد نخواهد بود؛ چرا که در آن صورت در درون وضعیت محاسبه کردنی می‌بود.» (بدیو ۱۳۸۷: ۱۴۵) به همین علت است که بدیو رخداد را به مثابه یک «شانس ناب» معرفی می‌کند. (لوتا و دیگران ۱۸۰) و از آنجایی که «رخداد تعیین کردنی نیست، ظهور سوژه

رخداد را بی‌چون و چرا لازم می‌آورد» چگونه؟ «به میانجی گفتن جمله ای در قالب یک قمار یا شرط بندی»: «تفاهت افتاده، نه می‌توانم ارزیابی اش کنم و نه به اثباتش برسانم، با این همه بدان وفادار خواهم ماند.» (بدیو ۱۳۸۷: ۱۴۵)

پرسش موجهی که می‌توانیم از بدیو پرسیم این است که در میان رخدادهای سیاسی (بدیو مقولۀ رخداد را علاوه بر عرصه سیاست، به عرصه‌های علم، هنر و عشق نیز تسری می‌دهد) مناسبات و تضادهای طبقاتی چه جایگاهی دارند؟ وی به ما چنین خواهد گفت: «مسئله فراتر رفتن است از این طرز فکر که سیاست گروه‌هایی عینی را بازنمایی می‌کند که می‌توان زیر نام طبقات آنها را مشخص ساخت. این طرز فکر به وقت خود قدرت و اهمیت فراوان داشت. اما به عقیده ما، امروز نمی‌توانیم مبدأ فعالیت نظری و عملی خود را این طرز فکر قرار دهیم» (بدیو ۱۳۸۷: ۴۱۵) به این ترتیب است که در نزد بدیو ظهور مسیحیت، حمله به کاخ توپلیری در ۱۷۹۲، کمون پاریس، انقلاب اکتبر و می ۶۸ همگی «رخداد» هستند. «نکته محوری رخداد از نظر بدیو این است که خصلت و محتوایی عمیقاً تساوی جویانه دارد» و در پس یک چنین تحلیل‌های فرمالیستی است که گسست کاخ زمستانی ۱۹۱۷ از کاخ توپلیری ۱۷۹۲ محو می‌شود. (لوتا و دیگران ۱۷۸) و هنگامی که می‌خواهد گسست‌های این دو را توضیح دهد صرفاً به جابه‌جایی تمرکز از «فکر آزادی» در انقلاب فرانسه به «ولوبت برابری نسبت به آزادی و مالکیت» در «ایده کمونیسم» اشاره می‌کند. (بدیو ۱۳۹۵: ۴۳) با عاریت گرفتن این نظام فکری و با فاصله گرفتن از «تقسیم بندی‌های صرفاً انتزاعی» است که فرهادپور امروز می‌تواند «جنبش ۲۲ خرداد ۸۸» را به خیزش آبان ۹۸ پیوند دهد، همانطور که دیروز (بیش از ۱۰ سال پیش) توانست همان جنبش را به «رخداد ۵۷» وصله پینه کند: ««جنبش ۲۲ خرداد» نه فقط تکرار طنزآمیز انقلاب ۵۷ نیست، بلکه تداوم و تحقق پتانسیل حقیقتاً سیاسی رخداد ۵۷ است» (۴) او در همان دوران (مرداد ۸۸) نیز سیاست را نه به مثابه عرصه مبارزات طبقاتی و تلاش دولت در حفظ سلطۀ طبقه مسلط، بلکه به تأسی از بدیو «دفاع کردن و بسط حقیقتی» می‌دانست «در وضعیتی معین». حقیقتی که «در چارچوب زبان و معرفت مسلط و رسمی چیزی است بیان ناپذیر و ناشناختنی و نهایتاً ناموجود...»

برگردیم به مصاحبه اخیر فرهادپور. گیج سری او در خصوص مسئله دولت حتی به مراتب بیش از مسئله طبقات است. او بدون آنکه مشخص باشد کدام نحله فکری را نقد می‌کند، می‌گوید: «معمولاً به دولت به عنوان یک شبیح نگریده اند که قاعدتاً باید به یک تحلیل طبقاتی برگردد، طبقاتی که گویا ورای تاریخ وجود دارند و صرفاً اسمی هستند که ما بر زبان می‌آوریم... در نتیجه یک امر خیالی و ذهنی را بی‌هیچ میانجی تاریخی به بیرون سرایت می‌دهیم.» آقای فرهادپور! ما نمی‌دانیم کی و چه کسانی دولت را «به عنوان یک شبیح نگریده» اما می‌دانیم که هر تحلیلی از دولت بدون توجه به طبقات، تحلیل توخالی بیش نخواهد بود و تحلیل دولت «قاعدتاً باید به یک تحلیل طبقاتی برگردد». مضاف بر این و مهم‌تر از آن، آقای فرهادپور! دولت را اگر از ماهیت طبقاتی اش، یعنی به مثابه ابزار سلطه طبقه مسلط، جدا کنیم، است که به مثابه شبیحی در خواهد آمد که بر فراز طبقات و تضادهای طبقاتی در گردش خواهد بود. برخلاف مورد قبلی، فهم اخیر را می‌دانیم که چه زمانی (بیش از ۴۰۰ سال پیش) و چه کسانی (تئوریسین‌های بورژوازی) در باب اسطوره دولت پرورش داده‌اند. فرهادپور در باب دولت سوالات عجیبی را نیز طرح می‌کند: «...»

آیا انقلاب فقط در گرفتن دولت خلاصه می‌شود؟ انقلاب‌های عظیمی بر اثر خطر دولت پرستی بر باد رفتند و به سرنوشت‌هایی شوم دچار شدند.» (تاکید از ما است) منظور آقای فرهادپور از انقلاب چیست؟ و انقلاب‌های عظیمی که بدان اشاره می‌کند کدامند؟ اما می‌توانیم به آقای فرهادپور تضمین دهیم که کمونیست‌ها به دنبال «گرفتن دولت» نیستند. این را مارکس قریب به ۱۵۰ سال پیش در جمع بندی از کمون پاریس عنوان کرد: «به ویژه کمون ثابت کرد که طبقه کارگر نمی‌تواند به طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد» لنین نیز در اثر درخشان خود دولت و انقلاب بر این آموزه تأکید کرد: «طبقه کارگر باید ماشین دولتی حاضر و آماده را خرد کرده و در هم شکند، نه این که به تصرف ساده آن اکتفا ورزد» (لنین ۱۳۸۴: ۷۱۱) بله آقای فرهادپور! کمونیست‌ها نه «دولت پرست» اند و نه به دنبال «گرفتن دولت». همچنین و حتی برای کمونیست‌ها انقلاب در خرد کردن ماشین دولتی کهنه، «خلاصه نمی‌شود». بلکه تنها پیش شرطی است برای استقرار دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در جهت الغاء «چهار کلیت» و «زوال» کلی دولت - به معنی اخص کلمه - در کمونیسم. و اگر احیانا (قصد نیت خوانی نداریم) مقصودتان از اشاره به «سرنوشت شوم دولت پرستی»، پیشکش کردن «سیاست رهایی بخش» «حفظ فاصله از دولت» و «مطالبه گری از دولت» باشد (۵)، باید بگوییم کسان دیگری (برنشتینی‌های آلمانی، اکونومیست‌های روس، فابین‌های انگلیسی، پسبیلیست‌های فرانسوی و سندیکالیست‌های سراسر جهان) سالها پیش از بدیو چنین سیاستی که «وعده نتایج محسوس» میداد را به جنبش کمونیستی پیشکش کرده اند. شما به خود زحمت ندهید!

### جبهه متحد و حزب

فرهادپور در این مصاحبه تأکید زیادی بر «جبهه واحد» می‌گذارد و آن را به مثابه «پیش شرط سیاست» مطرح می‌کند. در این جا سعی می‌کنیم نشان دهیم «جبهه واحد»ی که فرهادپور مطرح می‌کند، ارتباطی با جبهه متحد مارکسیسم ندارد و بیشتر نشان «جنبش همه چیز است» را می‌توان در جبهه واحد مد نظر او سراغ گرفت. او می‌گوید: «جبهه واحد یعنی همراهی بر سر یک برنامه عمل مشترک که پیش شرط اساسی وجود سیاست و مبارزه سیاسی است» و ادامه می‌دهد: «اتحاد نه فقط بین گروه‌های سیاسی بلکه فراتر از آن بین جریان‌های مختلف جنبش کارگری، جنبش زنان، دانشجویان و گروه‌هایی که حقوق فردی و آزادی بیان و آزادی‌های اجتماعی و انبوه خواسته‌هایی را دنبال می‌کنند که مبنای حرکت رهایی بخش در یک جامعه مدرن امروزی اند.» او بنیان بحث «جبهه واحد» در شرایط کنونی و «فرض اصلی» را با توجه به این هدفگیری بنا می‌کند که «در تحلیل نظری اوضاع سیاسی به شکلی از تحول برسیم که عمدتاً متکی به مردم خودمان و جریان‌های داخلی است، آن هم بر اساس مفهوم تعیین سرنوشت مردمی یا حاکمیت ملی». می‌توان از فرهادپور پرسید چه چیزی ضامن این است که اتحاد گروه‌های سیاسی و جنبش‌های مختلف اجتماعی به افق دخالت‌های خارجی گره نخورد؟ بحران‌های سرمایه‌داری در شرایط مشخص می‌توانند گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی را حول یک برنامه عمل مشترک ارتجاعی به یکدیگر نزدیک کنند. بنابراین صحبت کردن از جبهه متحد بدون اشاره به اصول این اتحاد و «هسته مستحکم» انقلابی هدایت کننده یا حداقل شرکت کننده در این اتحاد، نمی‌تواند چیزی جز ستایش بی خود جنبش‌های خود به خودی و دنباله روی از آنها باشد.

این در صورتی است که جبهه متحد در نگاه مارکسیستی، یک استراتژی برای انقلاب کمونیستی تحت رهبری حزب کمونیست بوده و هست. آواکیان پافشاری می‌کند که «جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا، یک جهت گیری استراتژیک صحیح است» (آواکیان ۱۳۹۷: ۲۷۸) و در ضرورت تشکیل جبهه متحد بر این مسئله انگشت می‌نهد که «انقلابی که به آن نیاز است، از دل مبارزه طبقه علیه طبقه یا طبقه کارگر در نبرد علیه طبقه سرمایه‌دار به مفهومی تنگ نظرانه بیرون نخواهد آمد». (همان) او همچنین با ارائه مفهوم «هسته مستحکم با الاستیسته بسیار بر مبنای هسته مستحکم» درک ما را از این مفهوم عمیق تر می‌کند. در واقع در تمامی جوامع سرمایه‌داری تضادها و ستم‌هایی وجود دارد. توده‌ها از طبقات مختلف به میزان‌های متفاوت از این تضادها و ستم‌ها رنج می‌کشند. اما ما نمی‌توانیم جامعه ای را پیدا کنیم که در آن تمام افراد کمونیست باشند، یا برای اهداف و تحقق جامعه کمونیستی بجنگند. بنابراین وظیفه کمونیست‌ها صرف متحد کردن یا ایجاد همبستگی بین جنبش‌های مختلف نیست، چرا که خود تضادهای جامعه سرمایه‌داری در وهله‌های بحرانی اش امکان این اتحادها را محقق می‌کند. آنچه در این مورد وظیفه اکید کمونیست‌ها است، پیوند دادن این جنبش‌ها و لایه‌های پیشرو آنها به افق‌های کمونیستی است. مقصود تزریق مکانیکی شعارهای کمونیستی درون این جنبش‌ها یا تحمیل کردن چارچوب و مطالبات کمونیستی به آنها نیست. بلکه پیش گذاشتن استراتژی و خط و نقشه از سوی کمونیست‌ها است، به گونه ای که دینامیسم و سمتگیری این جنبش‌ها در نهایت در مسیر خدمت به انقلاب کمونیستی قرار گرفته و از چارچوب‌های تنگ افق طبقات دیگر فراتر بروند. به این معنا نیاز به هسته مستحکمی است که به این کار مبادرت ورزد. چرا که جنبش‌های اجتماعی نه در یک فضای خلاء اجتماعی، بلکه در محدوده تفکرات، ایده‌ها، عاداتها و ایدئولوژی‌های بورژوازی و خرده بورژوازی صورت می‌گیرند و لنین تأکید کرد، گرایش خودانگیخته توده‌ها حتی در مبارزه شان، رفتن زیر بال و پر خطوط و تفکرات و راه حل‌های بورژوازی و خرده بورژوازی است. حال این هسته ی مستحکم چیست؟ «هسته مستحکم همه اصولی است در رابطه با پیشروی در مسیر کمونیسم جهانی... و به کار بست آنها در ابعاد مختلف. هسته مستحکم یعنی افرادی که بر اساس این درک و جهت گیری و این رویکرد استراتژیک فعالیت می‌کنند.» (آواکیان ۱۳۹۷: ۲۰۰) این درک ماتریالیستی و دیالکتیکی از تضادهای جامعه و وظایف کمونیست‌ها، این امکان را برای کمونیست‌ها فراهم می‌آورد تا از تضادهای اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری و ضرورت‌های آن بتوانند برای استفاده همه جانبه جهت گسترش محدوده‌های آزادی خود برای مبارزه شان بهره ببرند. به این ترتیب ضرورت جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا برای کمونیست‌ها از ضرورت‌های مبارزه شان برای تحقق جامعه کمونیستی استخراج می‌شود و نه از این که بتوانیم «همه با هم» با مخرج مشترک منافع مان در هر جنبشی، قوی تر فعالیت کنیم. علی رغم اینکه رفیق آواکیان در بحث هایش از جبهه متحد، به جوانب مختلف ضرورت‌های این امر اشاره می‌کند و با نقد جوانب غلط این بحث در تجارب پیشین (۶)، فهمان را در این مورد تکامل می‌دهد، اما او نبود که مفهوم «جبهه متحد تحت رهبری پرولتاریا» را اول بار صورت بندی کرد. (۷) لنین و مائو اسلاف او در تبیین این بحث بودند. مائو در بحث از جبهه متحد ضدژاپنی بر «استقلال نسبی» حزب کمونیست در درون جبهه متحد تأکید کرد و گفت: «ما به هیچ وجه نباید جبهه متحد را درهم شکنیم. ولی در عین حال نیز به هیچ وجه نباید دست و پای خود را ببندیم... سیاست ما عبارت است از سیاست استقلال و عدم وابستگی در درون جبهه متحد، یعنی

وحدت و در عین حال استقلال» (مائو: جلد ۲ ص ۳۲۴) لنین نیز در پلمیک با مارتینف در چه باید کرد؟ تصریح می‌کند که: «بحث بر سر امکان و لزوم شرکت قشرهای اجتماعی گوناگون برای سرنگون کردن حکومت مطلقه است و ما این «فعالیت موثر قشرهای گوناگون اپوزیسیون» را نه تنها می‌توانیم رهبری کنیم، بلکه اگر بخواهیم «پیشاهنگ» باشیم، حتما باید رهبری کنیم» (۸) (تاکید از ما است) (لنین ۱۳۸۴: ۲۷۲) بگذارید اینگونه بگوییم که بنا نیست و اساسا غیرممکن است که تمامی عناصر جبهه متحد انقلابی باشند، اما اگر جبهه متحد بخواهد مرفقی بماند، باید واجد چارچوب‌های مشخص و مرفقی ای برای اتحاد بوده و نیروهای انقلابی نیز ضمن وفاداری به اصول اتحاد، افق کمونیستی خود را پیش چشم توده‌ها گذاشته و شرایط را برای انباشت هر چه بیشتر عناصر پیشروی جبهه متحد برای انقلاب را فراهم کنند. نباید از تاکید بر این نکته خسته شویم که جبهه متحد ادغام بینش و منافع پرولتاریا با بینش و منافع طبقات دیگر نیست. جبهه متحد و حتا اتحاد کوتاه مدت، ائتلاف پراگماتیستی بنا شده بر «کوچکترین مخرج مشترک»

برای جمع کردن آدمها دور هم نمی‌تواند باشد. جبهه متحد این‌گونه هم نیست که هرکس کار خودش را بکند و فقط زیر یک خیمه جمع شویم زیرا در این دوران سخت به نفع «همه» است و برای این است که تو پشت من را داشته باشی و من هوای تو را، به هیچ وجه! این یک قرارداد با این نیرو و آن نیرو نیست. بلکه یک جهت گیری و روش و رویکرد استراتژیک است که هدف دارد. هدفش شکل دادن به یک اتحاد طبقاتی استراتژیک است که در جریان یک فرآیند طولانی و پراز فراز و نشیب به ما امکان تثبیت رهبری خط و برنامه انقلاب کمونیستی در جنبش و انقلاب را می‌دهد. این رهبری در افق و برنامه و نقشه راه حزب پیشاهنگ فشرده می‌شود. حال این تحلیل‌ها را با نقطه نظرات فرهادپور قیاس کنیم: «مسئله ی ما به وجود آوردن یک حرکت سراسری داخلی است که از یک جا به بعد آگاهانه تر و سازمان یافته تر شود و

پرسش‌های مشخص تری طرح کند. طبقات و جریان‌های اجتماعی خودشان نسبت به منافع شان آگاه ترند» بعد از کشفیات گالیله، بودند متفکرانی که همچنان بر مبنای هیئت بطلمیوسی و فیزیک ارسطویی به تحلیل جهان می‌پرداختند اما به سرعت، کمیتشان رو به کاستی نهاد و پس از مدتی کاملا ایزوله شدند. گویا در علم کمونیسم، تشبث جستن به التقاطات و بی توجهی به پیشرفت‌های علمی این حوزه دانش، رویه ای رایج است. این اظهارات صرفا نشان دهنده آن است که «جبهه واحد» فرهادپور هیچ ارتباطی با «جبهه متحد» که در مارکسیسم از آن سخن می‌رود ندارد. بگذارید از فرهادپور بپرسیم اگر به راستی «خود طبقات و جریان‌های اجتماعی نسبت به منافعشان آگاه ترند» چرا شما برای کسانی که «خودشان نسبت به منافع خودشان آگاه ترند» راهبرد ارائه می‌دهید؟ درست جمله بعد نقیض جمله قبل قلم می‌خورد: «مسئله این سوال که این منافع با هم چه ارتباطی دارند و چگونه می‌توانند کنار هم قرار بگیرند بحثی نیست که خود به خودی و بدون تنش صورت بگیرد. به هر حال فرآیند سیاسی اغلب پر التهاب و تنش آلود و احتمالا همراه با اشتباه

و خطا است...». اما برای این که احیانا خواننده به این گمان شوم نیافتد که ممکن است راه حل بتواند حزب انقلابی باشد، فرهادپور خود را موظف می‌داند اضافه کند که: «به همین دلیل، تحلیل نظری مسائل و حیطه‌های مختلف... تعیین کننده خواهد بود.» تناقض‌های فرهادپور در گفتارش هنگامی به چشم می‌زند که از تلاش‌های حزب کمونیست ایتالیا در جهت وحدت شمال و جنوب ایتالیا سخن می‌راند. احتمالا حزب کمونیست ایتالیا به عنوان یک حزب سیاسی صرفا به کارهایی بیش از صرف تحلیل نظری برای اتحاد ایتالیا دست یازیده است. پرسش بنیادی این است که کدام جبهه واحد پیش شرط کدام سیاست است؟ (۹)

### انباشت یا غارت؟

از فرهادپور در مورد نقش نئولیبرالیسم پرسش می‌شود و چنین پاسخ می‌دهد: «متأسفانه نئولیبرالیسم این روزها تبدیل شده به دال اعظمی که قرار است همه چیز درون آن تبلور پیدا کند... به نظر من صرف تحلیل نئولیبرالیسم کفایت نمی‌کند. اتفاقا مفهوم انباشت اولیه در مقام یک چرخه تکراری که سیاست و اقتصاد، یا دولت و سرمایه، هر دو در آن حضور دارند، خصوصا در مورد تجربه ما بسیار اساسی تر و مهم تر است تا نئولیبرالیسم...» او در توضیح «انباشت اولیه» در مقام «یک چرخه تکراری» می‌گوید: «بر اساس دیدی که انباشت اولیه را فرآیندی تکراری تلقی می‌کند می‌توان وصل شدن آن را به انواع مختلف دخالت دولت در اقتصاد دید: سلب مالکیت، اختلاس، فساد، خصوصی سازی و همه آنچه این روزها به آن نئولیبرالیسم می‌گویند». فرهادپور در ابتدا به درستی اشاره می‌کند که اخیرا، نئولیبرالیسم تبدیل به «دال اعظمی» شده که با آن می‌خواهند به تبیین همه چیز بپردازند. او معتقد است که از قضا انباشت اولیه مفهوم کاراتری برای توضیح وضعیت است. اما او آنجایی دچار دور می‌شود که وقتی

می‌خواهد انباشت اولیه را توضیح دهد به «همه آنچه این روزها به آن نئولیبرالیسم می‌گویند» اشاره می‌کند. بگذاریم دستکاری مفهوم «به اصطلاح انباشت اولیه» مارکس، و استفاده و ننگارانه از آن، اخیرا در تحلیل وضعیت اقتصادی بسیار رایج شده است. لازم است توضیح مختصری در مورد این مفهوم ارائه کنیم. مارکس از این مفهوم برای رد اسطوره پردازی‌های اقتصاددانان کلاسیک (مشخصا آدام اسمیت) در باب سرمایه و انباشت استفاده کرد. از قضا به همین دلیل بود که عنوان فصلی را که به این مسئله می‌پردازد را «به اصطلاح انباشت بدوی» (so called primitive accumulation) نام نهاد. چرا؟ به این دلیل ساده که مارکس انباشت را «بازتبدیل ارزش اضافی به سرمایه» تعریف می‌کند. بنابراین هر شکل دیگری از تصاحب یا تملک ثروت نسبتی با مفهوم مارکس از انباشت نخواهد داشت. همچنین مارکس بحث «به اصطلاح انباشت بدوی» را برای تبیین نظری و تاریخی شرایط تحقق سرمایه‌داری مطرح کرد: «انباشتی که نتیجه شیوه تولید سرمایه‌داری نیست بلکه آغازگاه آن است.» (مارکس ۱۳۹۴: ۷۲۹) شرایطی که «به اصطلاح انباشت بدوی» فراهم می‌کند و مولفه‌های آن از این قرار

درون این چارچوب بندی،  
انقلاب به دالی بی معنا  
تقلیل داده می‌شود، رویایی  
که تحقق آن و گام گذاشتن  
در راه آن برای امروز  
نیست؛ برای فرداهای دور  
است. دستور کار امروز،  
مقاومت برای بهبود وضعیت  
است. به همین جهت در  
مواقع بحرانی، توسل به  
نزدیکترین نیروهای حاضر  
در صحنه صورت می‌گیرد.  
نیروهایی که بدند اما بدتر  
نیستند.

است: ۱- «تبدیل وسایل معاش و تولید به سرمایه» ۲- «تبدیل تولیدکنندگان بی واسطه به کارگران مزدبگیر» و به تبع این دو ۳- عمومیت بخشی به روابط کالایی. به این ترتیب می بینیم مبنای نظری ای که مارکس در آن «به اصطلاح انباشت بدوی» را تعریف می کند، کاملاً مشخص است. بدیهی است که انباشت بدوی بسته به پیشرفت نیروهای مولده در زیربنا و نسبتش با ساخت سیاسی هر فرماسیون اجتماعی می تواند در زمان های مختلفی به اشکال مختلفی تحقق یابد. اما این نکته مجوز دستکاری دلخواهانه این مفهوم را به ما نمی دهد. بحث در باب «انباشت اولیه مستمر» منحصر به آرای دیود هاروی نیست. اما در ایران با مفهوم «انباشت به مدد سلب مالکیت» او گره خورده است. فرهادپور هم با عطف توجه به هاروی است که «سلب مالکیت، اختلاس، فساد، خصوصی سازی و...» را انباشت اولیه می داند. با توجه به مولفه های انباشت

بدوی که در بالا توضیحش رفت، هیچ کدام از این موارد را نمی توان به عنوان «تکرار» انباشت بدوی یا «انباشت به مدد سلب مالکیت» تلقی کرد. اندکی دقیق تر شویم. در شیوه ی تولید سرمایه داری، پیشروی انباشت، همزمان با دو حرکت متفاوت تراکم (concentration) و تمرکز (centralization) همراه است. تراکم سرمایه نتیجه تبدیل ارزش اضافه به سرمایه یا بازتبدیل ارزش اضافه به سرمایه است. تمرکز سرمایه، تصاحب سرمایه های پیشاپیش تولید شده از طریق رقابت و بلعیده شدن توسط بزرگترها یا حتی از طریق ایجاد هلدینگ ها یا تراست ها است. بنابراین، «تراکم که فقط نام دیگری است برای بازتولید گسترده» همان به خدمت گرفتن ارزش اضافی تولید شده برای افزایش بهره وری یا افزایش تولید است. این در صورتی است که «تمرکز می تواند نتیجه تغییری صرف در بازتوزیع سرمایه های از پیش موجود یعنی نتیجه تغییری کمی در گروه بندی اجزای تشکیل دهنده سرمایه اجتماعی باشد». هر دو

این روند می توانند روابط ارزشی جدیدی را حاکم کنند و ارزش کالاهای تولیدی را کاهش دهند. اما تمایز اساسی تمرکز و تراکم این است که در تراکم عوض شدن روابط ارزشی از خلال تولید ارزش و سرمایه گذاری مجدد ارزش اضافی تولید شده، صورت می گیرد، اما در تمرکز ما صرفاً شاهد جابه جایی یا الحاق بخشی از مجموعه سرمایه اجتماعی هستیم. (مارکس ۱۳۹۴: ۶۴۵) در سرمایه داری بنگاه های اقتصادی مختلف نمی توانند نسبت به سایر بنگاه ها، بی تفاوت عمل کنند، فشار قانون ارزش و روابط ارزشی حاکم بر آنها در شکل رقابت بین این مالکیت های خصوصی متفاوت تبارز می یابد. در جریان همین رقابت است که برخی از بنگاه های اقتصادی توسط سایرین بلعیده می شوند، و بخشی از سهام برخی بنگاه ها فروخته و واگذار می شود و برخی شرکت های بزرگ یا کوچک نیز با یکدیگر ائتلاف می کنند. بار دیگر تاکید می کنیم، تمامی این فرایندها بسته به رقابت یا حس رقابت جویی بنگاه ها یا سرمایه دارها نیست، بلکه فشار قانون پایه ای ارزش است که در شکل رقابت بین بنگاه ها ظهور پیدا می کند. بنابراین می بینیم

که ائتلاف، انتقال یا واگذاری بنگاه ها بر اساس چارچوب های تولید سرمایه داری امری اجتناب ناپذیر است و نمی شود آن را بر اساس چپاول و دزدی و غارت و... توضیح داد. نمی گوئیم که در سرمایه داری، جبر اقتصادی، رانت های سیاسی را کلاً حذف می کند؛ البته که در جریان رقابت سرمایه دارانه، بسته به نزدیکی یا دور بودن از هسته قدرت، توان رقابتی بنگاه ها از طرق مختلف مثل تخصیص برخی منابع، یا اطلاعات- افزایش یا کاهش می یابد. اما نکته این است که بحران های سرمایه را نمی شود بر حسب دزدی، چپاول و غارت توضیح داد، بلکه تبیین آن ها باید با اتکا بر تحلیل منطق سرمایه صورت گیرد. هاروی و به تبعیت از او بسیاری از متفکرین ایرانی، خصوصی سازی دارایی های دولتی که توسط خود دولت صورت می گیرد را به مثابه نمونه تداوم انباشت بدوی یا انباشت به مدد سلب مالکیت می داند. با توجه به توضیحاتی که در بالا آمد

می توان گفت که با هیچ معیاری نمی توان خصوصی سازی را با انباشت یکی در نظر گرفت. در این خصوص ذکر دو نکته لازم است. نکته اول این که دارایی های دولت مستقل و منتزع از منطق سرمایه، ایفای نقش نمی کنند. بلکه بر اساس همان قوانین پایه ای عمل می کنند که سایر «سرمایه های خصوصی» عمل می کنند. اساساً تولید کالایی به دو معنا خصوصی و مستقل است: ۱- تصاحب ارزش اضافی به شکل خصوصی توسط یک طبقه، ۲- تقسیم این طبقه به بلوک های مجزا و مستقل. حال مسئله مهم این است که «این قضیه حتی در مواردی که بلوک های سرمایه از نظر حقوقی در شراکت بوده یا از نظر موسسه ای به هم مربوط باشند و حتی در مورد اشکال مالکیت دولتی نیز صادق است». به این ترتیب، مالکیت دولتی را نمی توان در تقابل مالکیت خصوصی قرار داد. (لوتا و شانون ۲۵) ضمن اینکه «خصوصی سازی»

صنایع دولتی در اقتصاد سرمایه داری با رویکرد نئولیبرال یا دولتی کردن صنایع در اقتصاد سرمایه داری با رویکرد دولت رفاهی، پاسخ های متفاوت سرمایه داری به بحران های ساختاری اش و رفع مقطعی موانع پیش پای انباشت سرمایه است و ربطی به «تکرار انباشت اولیه» در قالب «انباشت به مدد سلب مالکیت» ندارد. گذرا اشاره کنیم که آنچه بحران های سرمایه داری در یک کشور و حتی شکل پاسخ دهی به این بحران ها را متعین می کند، روابط امپریالیستی بین کشورهای گوناگون می باشد. این آن چیزی است که فرهادپور به کلی راجع به آن سکوت می کند. به واقع امپریالیسم به مثابه روابط تولیدی بین کشورهای متفاوت است که «بدون آن نمی توان سرمایه داری امروز را درک کرد» و نه انکاره «انباشت به مدد سلب مالکیت». با این حال، فرهادپور به کمک این انگاره سعی می کند فزایندهایی از تاریخ سرمایه داری در ایران را توضیح دهد. در این جا بهتر می دانیم که به یکی از سخنرانی های او که به همان مسئله اما به شکل منسجم تری پرداخته است، ارجاع دهیم: «سه چرخه اصلی انباشت اولیه سرمایه را می توان در ۴۰-۵۰



**«سیاست رهایی بخش» آن بدوی  
کمونیسمی در قفس دنیای  
بورژوازی**

ریموند لوتا  
نایب دنیا  
ک. جی. آ



سال گذشته برجسته کرد. ۱- اصلی ترین، بزرگ ترین و مهم ترین چرخه انباشت اولیه سرمایه در ایران به دولت های نهم و دهم آقای احمدی نژاد برمی گردد که با شدت کمتری هنوز هم سوبه هایی از آن ادامه دارد. در این دوره شاهد سلب مالکیت با زور قانون و... هستیم که در دولت بعدی نیز با قانونی شدن همین فرایند سلب مالکیت روبه روییم. ۲- موج دوم به بعد از جنگ و دوران سازندگی برمی گردد که همراه بود با تورم و افزایش قیمت ها. اما به لطف مقاومت مردمی و اوج گیری سیاست مردمی در دوم خرداد - که جنبش اصلاحات و جنبش نواندیشی دینی از جمله تجلیات آن بود - این موج در اول کار متوقف شد و نتوانست ادامه یابد. البته الزاماً نمی توان رابطه ای علت و معلولی میان ظهور سیاست مردمی و فرایند انباشت اولیه برقرار کرد. ۳- موج سوم نیز قبل از انقلاب و در اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ رخ داد که در آن شاهد کنده شدن روستاییان از زمین و روابط تولیدی قبلی... بودیم» (۱۰) فرهادپور، از مفهوم انباشت اولیه استفاده می کند تا چرخه های غارت و فساد را توضیح دهد. اما آنچه بیش از هر چیز به چشم می خورد نه تحلیل چرخه های فساد و غارت که تطهیر چهره دوم خرداد است. اگر بخواهیم تحلیل فرهادپور را خلاصه کنیم، داستان از این قرار خواهد بود: چرخه غارت با شروع دوم خرداد تمام می شود و با پایان دوم خرداد دوباره شروع می شود و اوج می گیرد. البته سال ۸۸ «موسوی تیزهوشانه این نکته را دریافته بود وقتی گفت من آمده ام چون حدس می زدم سرنوشت اقتصادی مملکت زیر و رو خواهد شد» (از مصاحبه آخر فرهادپور) ولی نگذاشتند که بار دیگر جلوی چرخه فساد، غارت یا «انباشت اولیه» گرفته شود! این بود روایت یک «وفادار» به دوم خرداد و بیست و دوم خرداد از تاریخ اقتصادی ۴۰-۵۰ سال اخیر ایران. وقتی در عرصه تحلیل اقتصادی بدون توجه به مبنای نظری و به صورت دلخواهی مفاهیم را به کار بریم و هیچ درکی از روابط امپریالیستی تعیین کننده نداشته باشیم، وقوع چنین فاجعه ای دور از ذهن نیست.

## سخن آخر

مشخص است که فرهادپور از وضعیت رضایتی ندارد؛ اما دیدگاه او نسبتی با تغییر بنیادین وضعیت نیز ندارد. در واقع چارچوب بندی نظری فرهادپور، نظرگاه خرده بورژوازی ناراضی را نمایندگی می کند که از یک سوی ناراضی از وضع موجود است و از سوی دیگر بیگانه با انقلابی که به واقع قادر به گذاشتن نقطه پایانی بر این وضعیت در سراسر جهان است. درون این چارچوب بندی، انقلاب به دالی بی معنا تقلیل داده می شود، رویایی که تحقق آن و گام گذاشتن در راه آن برای امروز نیست؛ برای فرداهای دور است. دستور کار امروز، مقاومت برای بهبود وضعیت است. به همین جهت در مواقع بحرانی، توسل به نزدیکترین نیروهای حاضر در صحنه صورت می گیرد. نیروهایی که بدند اما بدتر نیستند. به خاطر داریم که فرهادپور در اذعاناتش منتقد منطق بد و بدتر بوده است و چارچوب پراگماتیسم و رئال پلتیک منطق بد و بدتر را اساساً نقد می کند، اما از آنجایی که انقلاب را ناممکن می داند و به واسطه چارچوب نظری ایدئالیستی - التقاطی اش در بحبوحه بحران ها، در عمل به سوی بد جهت گیری می کند. موضع گیری سیاسی افراد در وهله نهایی با توجه به تحلیل ها و خط سیاسی شان تعیین می شود. بحث بر سر این نیست که فرهادپور در کلام از انقلاب دفاع می کند، مسئله این است که خط سیاسی وی امکان سوگیری به سمت انقلاب را به او نمی دهد. به هر ترتیب، سعی کردیم نشان دهیم: ۱- گفتن از طبقات بدون تحلیل طبقاتی صرفاً سازش طبقاتی است ۲- گفتن از دولت بدون تضادهای طبقاتی توخالی است ۳- گفتن از «جبهه واحد» بدون توجه به انقلاب و حزب انقلابی،

یا ترمیم وضع موجود خواهد بود یا عوامفریبی ۴- گفتن از نتولیرالیسم بدون کلامی از امپریالیسم، تلاش برای دادن تصویری از سرمایه داری است که می تواند منزله باشد

1-<http://www.thesis11.com/Images/Pdf/6487/ArticleFile.pdf>

۲- برای نقد و بررسی مبانی فکری خط و نگرش فرهادپور یعنی نظرات آلن بدیو رجوع کنید به: لوتا، ریموند، ک.ج.آ و نایی دونیا (۱۳۸۹) «سیاست رهایی بخش» آلن بدیو؛ کمونیسمی در قفس دنیای بورژوازی، ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م)  
۳- رجوع کنید به: مراد فرهادپور، پنج چیزی که باید درباره این جنبش بدانیم  
۴- رجوع کنید به: مراد فرهادپور، پنج چیزی که باید درباره ی این جنبش بدانیم. قابل درستی در:

<https://irannews1389.wordpress.com/2009/08/06/fivethings>

۵- بدیو سیاست رهایی بخش را در گرو «حفظ فاصله از دولت» و مطالبه گری از دولت می داند. برای مطالعه در این باب می توانید به فصل پنجم کتاب «کمونیسمی در قفس دنیای بورژوازی» و همچنین مصاحبه بدیو با پتر هالوارد تحت عنوان «سیاستی دیگر» در کتاب آلن بدیو با گزینش و ویرایش فرهادپور و دیگران رجوع کنید.

۶- برای مثال نگاه کنید به نقد آواکیان از تجربه «جبهه متحد ضد فاشیستی» که کمینترن و استالین در سالهای جنگ جهانی دوم پیش گذاشتند در آواکیان (۱۳۹۸) گسست از ایده های کهنه

۷- اشاره کنیم که مانو از ضرورت های مادی تشکیل جبهه متحد به خوبی آگاه بود اما بعضاً صورت بندی های نادرستی را از مسئله ارائه داد که راه را برای استفاده های ریزبونیستی از آن ها باز کرد. برای مثال مانو در باب تشکیل جبهه متحد ضد ژاپنی می گوید «با دو مشت نمی شود جنگید» از این صورت بندی تعمیم هایی شد که راه را برای تز ریزبونیستی سه جهان باز کرد. ۸- لنین ضمن حفظ همین جهت گیری پایه ای که ساختار و دیدگاه چه باید کردی او را شکل می دهد، در تزه های آوریل گسست مهمی را از دیدگاه خطی دیدن رهبری سایر طبقات کرد. به این معنا که رهبری سایر طبقات مستقیماً به انقلاب پرولتاریا گره می خورد و نه مرحله ای برای تحقق انقلاب پرولتاری. برای توضیح مبسوط تر رجوع شود به نشریه آتش، شماره ۲۲: «تزه های آوریل: جهش در تفکر لنین و پیروزی انقلاب اکتبر»

<https://cpiml.org/1396/08/01/%d9%86%d8%b4%d8%b1%db%8c%d9%87-%d8%a2%d8%aa%d8%b4-%d8%b4%d9%85%d8%a7%d8%b1%d9%87-72>

۹- صورت بندی دقیقی از نسبت جبهه متحد و کارهای جبهه متحدی با استراتژی انقلاب را می توانید در «هفت توقف» طرح شده در «بیانیه انقلاب: اوضاع کنونی و وظایف ما» ببینید:

<https://bit.ly/2yXz3Zp>

۱۰- رجوع کنید به:

<https://bit.ly/35WKWe9>

منابع

- آواکیان، باب (۱۳۹۸)، گشایش ها، ترجمه ریحانه رهنمایی با کمک منیر امیری. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)

- آواکیان (۱۳۹۸) گسست از ایده های کهنه. ترجمه منیر امیری. چاپ دوم. انتشارات حزب

کمونیست ایران (م ل م)

- لوتا، ریموند- شانون، فرانک، آمریکا در سرایش. ترجمه منیر امیری. انتشارات حزب کمونیست ایران (م ل م)

- لوتا، ریموند- دونیا، نایی- کی، جی. آ. (۱۳۸۹) «سیاست رهایی بخش» آلن بدیو کمونیسمی در قفس بورژوازی. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م)

- آواکیان، باب (۱۳۹۷)، کمونیسم نوین. گروه مترجمین حزب کمونیست ایران (م ل م)

- لنین (۱۳۸۴) منتخب آثار جلد اول، مترجم: محمد پورهرمزبان. انتشارات فردوس

- مارکس، کارل (۱۳۹۴)، کاپیتال، جلد اول، حسن مرتضوی. انتشارات لاهیتا

- مانو (۱۹۷۵) مسأله استقلال و عدم وابستگی در درون جبهه متحد. در منتخب آثار مانو، جلد دوم، ترجمه و انتشار از اداره زبانهای خارجی پکن

- بدیو، آلن (۱۳۸۷) آلن بدیو/ گزینش و ویرایش مقالات: مراد فرهادپور، صالح نجفی، علی عباس بیگی، نشر فرهنگ صبا

- بدیو، آلن (۱۳۹۵)، رخداد و فلسفه، مترجم: علی فردوسی. نشر دیبا

## یا چگونه نائومی کلاین سرمایه‌داری را از مخمصه می‌رهاند

ریموند لوتا

از سایت حزب کمونیت انقلابی آمریکا (۱) . ۱۴ اکتبر ۲۰۱۹ .

کتاب جدید نائومی کلاین با عنوان **زمین آتش گرفته: اضطراب برای یک پیمان جدید سبز (۲)** «انکار گرایی» خطرناک و گمراه کننده ای است. کلاین تغییرات آب و هوایی را انکار نمی‌کند - او در مورد گرمایش زمین روشن و متقاعد است. اما علت اضطراب محیط زیستی را که سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی است، عامدانه انکار می‌کند. برای این که بشریت شانس واقعی برای مواجهه با این بحران و حل آن داشته باشد انقلابی برای غلبه بر سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی و حرکت برای قالب ریزی اقتصاد و جامعه ای سوسیالیستی که به صورت پایدار با طبیعت در تعامل و برهمکنش است و به رهایی بشریت خدمت می‌کند الزامی است. اما کلاین عامدانه از درک این الزام روی بر می‌تابد. آنچه به دنبال می‌آید نقل قول هایی از مقدمه و موخره کتاب «زمین آتش گرفته» است.

ادعای اول کلاین این است: «بشر هر صدسال یک بار شانس آن را دارد تا یک مدل اقتصادی را که به اکثریت مردم در جبهه‌های متعدد لطمه می‌زند، تعمیر کند.»

بینیم واقعیت چیست: کلاین عبارت «مدل اقتصادی» را برای اشاره به یک نوع یا نسخه ای از سرمایه‌داری استفاده می‌کند ( که اغلب آن را با عناوینی مانند «نئولیبرال»، «افسارگسیخته»، «فاجعه» توصیف می‌کند). اما مشکل نوع خاصی از سرمایه‌داری نیست که باید آن را مجدداً طراحی، هدف گذاری یا اصلاح کرد. آنچه در زیربنای غارت و تخریب این سیاره قرار دارد سیستم اقتصادی سرمایه‌داری امپریالیستی است که دارای دینامیک‌ها و مشخصاتی است که معرف این سیستم هستند. این سیستم مالکیت خصوصی بر ابزار تولید (کارخانه‌ها، تکنولوژی، زمین و دیگر مواد خام و غیره) و گروه‌بندی‌های عظیم سرمایه است، با حمایت یک دولت امپریالیستی -سیستمی که خفه کننده پتانسیل جامعه بشری در جهان امروز برای مواجهه با نیازهای اجتماعی و پایان بخشیدن به همه نوع استثمار و ستم و نجات سیاره زمین است. این سیستمی است با کارکرد آنارشیک و تعقیب رقابتی حداکثر سود بر مبنای استثمار میلیاردها نفر بر روی این سیاره. سرمایه داری امپریالیستی جبری درونی دارد که گسترش بیابد یا بمیرد. جنرال موتورز و تویوتا بر سر بازارهای جدید و محصولات ارزان تر با یکدیگر رقابت دارند...

هوایی با تله کام اروپا برای مزیت تکنولوژی و انحصار رقابت می‌کند. در این سیستم قدرت‌های بزرگ رقیب نظیر آمریکا و چین، برای کنترل جهان و سلطه بر روی مناطق، منابع و تکنولوژی و نیروی کار و برای برتری نظامی رقابت می‌کنند. کلاین به درستی اشاره می‌کند که از سی سال پیش که برای اولین بار «رهبران جهان» کنفرانس‌هایی برای رسیدگی به گرمایش زمین تشکیل دادند تا کنون، در واقع تولید دی اکسید کربن چهل درصد افزایش یافته است. اما با وفاداری به سبک خودش، از نتیجه گیری درست امتناع می‌کند. افزایش گازهای گلخانه ای کاملاً مرتبط است با کارکرد و طبیعت این جانور-سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی. کاملاً مرتبط است با شبکه تولید جهانی این سیستم در جهان سوم که فوق استثمار دهشتناک آن را تضمین می‌کند و کاملاً مرتبط است با حمل و نقل جهانی که برای سودآوری اش وابسته به سوخت فسیلی است. کاملاً مرتبط است با دستگاه نظامی گسترده امپراطوری آمریکا که برای بُرد و تحرک مرگبارش وابسته به سوخت فسیلی است. این سیستم تولیدی گسترش بیاب یا بمیر که همه چیز را به کالا تبدیل می‌کند با طبیعت طوری رفتار می‌کند که انگار نهاده ای است مجانی برای ریختن به درون چرخه تولید سود. کلاین از شما می‌خواهد باور کنید که این وضعیت محصول «مدلی» اشتباه است که باید برای تعدیلش متشکل شویم. اما سرمایه‌داری را نمی‌توان «تعمیر» کرد تا به بشر خدمت کند یا این سیاره را نجات دهد. سرمایه‌داری باید سرنگون شود و با سیستمی بنیادا متفاوت و رهایی بخش جایگزین شود.

ادعای دوم کلاین: «نیو دیل و بسیج‌های جنگ جهانی دوم و طرح مارشال همه به ما یادآوری می‌کنند که همیشه رویکرد دیگری برای بحران عمیق وجود داشته و امروز نیز موجود است. در مواجهه با شرایط اضطرابی جمعی که وجه مشخصه آن دهه‌ها بود، جواب این بود که کل جامعه به خدمت گرفته شود، از مشتریان منفرد تا کارگران و تولید کنندگان بزرگ و سطوح مختلف دولت، با اهداف روشن مشترک عمیق...»

بررسی واقعیت: «اهداف مشترک»؟ لابد شوخی می‌کنید. (۳) نیو دیل پاسخ طبقه حاکم بود به یک بحران اجتماعی و اقتصادی که بنیان سرمایه‌داری را تهدید می‌کرد. (۴) نیو دیل طراحی شده بود تا شرکت‌های سرمایه‌داری بزرگ و نظام بانکی را نجات دهد و با اجرای برخی برنامه‌های اجتماعی

امکان انقلاب را عقیم بگذارد. روزولت در نیودیل تغییراتی داد تا به جنگ جهانی آمریکا که جنگی برای یک امپراتوری بزرگتر بود خدمت کند. کلاین از روایت رسمی این بسیج امپریالیستی/شونیستی الهام گرفته و آن را تکرار می‌کند. افکندن دو بمب اتمی روی هیروشیما ... پس از جنگ جهانی دوم دست یابی به برتری دلار و امتیاز دسترسی به مواد خام ... مداخله گری‌ها و استقرار رژیم‌های دست نشانده ... جنگ‌های نسل کشی... اما با ایجاد اتحادیه‌های کارگری و استاندارد بالاتر زندگی برای آمریکایی‌ها - این است آن "تغییر عمیق" (۵).

ادعای سوم کلاین: «انواع راه‌ها برای تامین مالی {تکنولوژی‌های سبز} - وجود دارد؛ از جمله طرقی برای حمله به سطوح تمرکز غیرقابل دفاع ثروت و منتقل کردن بار {حفظ محیط زیست} به دوش کسانی که بیشترین مسئولیت را در آلوده کردن هوا داشته‌اند - اگر بودجه ده ارتش پرهزینه دنیا بیست و پنج درصد کاهش یابد سالانه ۳۲۵ میلیارد دلار آزاد می‌شود.

بررسی واقعیت: به آن چه در "افق جسورانه" کلاین پابرجا می‌ماند توجه کنید: طبقه حاکم سرمایه‌داری و مالکیت و تولید سرمایه‌دارانه پابرجا می‌ماند اما توزیع ثروت طوری باشد که خیلی "غیرقابل دفاع" نباشد. آنچه پابرجا می‌ماند ارتش هیولایی امپریالیسم است - البته با بودجه ای محدودتر (راستی، از انرژی خورشیدی در گوانتانامو استفاده می‌کنند). به یک کلام، امپراطوری دست نخورده می‌ماند! (در مقاله ای توضیح داده شده است که چرا «نیودیل سبز» خودش بخشی از معضل است) (۶)

ادعای چهارم کلاین: «در مقابله با بحران گرمایش اقلیمی، می‌توانیم صدها میلیون شغل خوب در سراسر جهان ایجاد کنیم، در محرومترین مناطق و ملل سرمایه‌گذاری کرده و مراقبت‌های سلامت و کودک و چیزهای دیگری را تضمین کنیم.»

بررسی واقعیت: این تصویری از سرزمین عجایب است که هرگز وجود خارجی نداشته - سرمایه‌داری ای که برای همه مشاغل معنادار اعطا میکند (با کلیک بر روی دکمه "تعمیر"). راستی این "ما" چه کسی است و این "سرمایه‌گذار" که کلاین چنین شاعرانه درباره اش حرف می‌زند کیست؟ اگر شما این سیستم را سرنگون نکرده و ارتش آن را در هم نکوبیده باشید و سیستم اقتصادی تماما نوینی برپایه مالکیت اجتماعی را ایجاد نکرده باشید و برنامه ریزی آگاهانه ای برای بهبود وضع بشریت و حفاظت از این سیاره نداشته باشید - این "ما" تنها می‌تواند همان سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی لعنتی باشد که این سیاره را غارت می‌کند ... و لباس "سبز" بر تن کرده است.

**و دم خروس بیرون می‌زند:** در مصاحبه اخیرش (۷) درباره «زمین آتش گرفته» ناومی کلاین عکس العمل متعفنی را در باره لحظه کنونی ارایه می‌دهد و می‌گوید: «من با این نسل جدیدی که بسیار مضموم و با قدرت است، نو شدم. من تحت تاثیر تمایل پیوستن به سیاست‌های انتخاباتی قرار گرفتم،

چون نسل من هنگامی که در دهه بیست و سی زندگی خود بودیم، سوءظن زیادی داشتیم که مبادا دستان خود را با ورود به سیاست‌های انتخاباتی آلوده کنیم و بدین ترتیب فرصت‌های زیادی را از دست دادیم». بفرمایید! اینهم قصیده ای و نسخه ای برای بن بست گنبد انتخابات بورژوازی؛ نگه داشتن مردم در سیاست گاز انبری همان سیستمی که این بحران را ایجاد کرده است - آنهم درست زمانی که نسل جدیدی از دانش آموزان دبیرستانی و جوانان به خیابان‌ها آمده‌اند و ورشکستی رهبران جهان را اعلام کرده‌اند - درست در دوره ای که زمان برای نجات این سیاره در حال پایان یافتن است.

**بررسی واقعیت: راه حلی واقعی وجود دارد.** خانه به واقع بر آتش است. گرمایش زمین زندگی بشر و حیات و این سیاره را به خطر انداخته است. برای مبارزه با این آتش، ما نیاز به درکی علمی از علت آتش سوزی و راه خاموش کردن آن را داریم. این (درک علمی) موجود است. یک استراتژی برای انقلابی واقعی وجود دارد تا بر این سیستم پایان بگذارد. فیلم سخنرانی باب آواکیان با عنوان چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم و چگونه می‌توانیم انقلاب کنیم (۸) را ببینید و قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی (۹) را که وی نگاشته است بخوانید و به «برخی اصول کلیدی در توسعه سوسیالیستی پایدار» (۱۰) رجوع کنید. در این جا افق و نقشه ای برای اقتصاد و جامعه ای وجود دارد که به بشریت تنها راه حل - نه ضمانت بلکه شانس آن را می‌دهد تا به وضعیت اضطراری محیط زیست در مقیاس آن را تعجیل لازم و آنهم بر پایه ای واقعا رهایی بخش جواب دهیم.

1-Denialism of Another Kind...Or How Naomi Klein Lets Capitalism Off the Hook . by Raymond Lotta. October 14. 2019 | revcom.us

۲-پیمان جدید (New Deal) عنوان یک رشته اقدامات اقتصادی اصلاحی و رفاهی است که فرانکلین روزولت در جواب به «بحران بزرگ» در فاصله میان ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۶ به اجرا گذاشت. شامل پروژه‌های زیرساخت‌های عمومی، اصلاحات مالی و اقدامات دیگر بود.

3-Watch What You Wish For... FDR's New Deal and the American Empire

4-Naomi Klein Lets Capitalism Off the Hook—www.revcom.us # 617

۵- برای آشنایی با شیفتگی کلاین به طرح مارشال امپریالیسم آمریکا که بعد از جنگ جهانی دوم اتخاذ شد به مقاله زیر در وبسایت حزب کمونیست انقلابی آمریکا نگاه کنید:

Naomi Klein's 'This Changes Everything' vs. Actually Confronting the Climate Crisis" at revcom.us"

6-Reasons "The Green New Deal" Is Misleading, Dangerous and Part of the Problem—April 22, 2019 | revcom.us

7-https://www.theguardian.com/books/2019/sep/14/naomi-klein-we-are-seeing-the-beginnings-of-the-era-of-climate-barbarism

8-https://revcom.us/ActualRevSpeech/index.html

ترجمه فارسی این سخنرانی با مشخصات زیر در وبسایت حزب ما قابل دسترسی است  
آواکیان، باب (۱۳۹۸) چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم؟ ترجمه و تکثیر از حزب کمونیست ایران (م ل م)

https://cpimlm.org/wp-content/uploads/2019/05/chera-be-yek-ebghelab.last\_60.pdf

9-https://revcom.us/socialistconstitution/index.html

10-https://revcom.us/a/199/socialist\_principles-en.html

# بهتان زدن به کمونیسم و سازشکاری با امپریالیسم

## «بدبینی صادقانه» اسلاوی ژیتک و ریاکاری اش

ریموند لونا

نشریه انقلاب، ۱۵ ژانویه ۲۰۱۲

مجله پلاتیپوس در شماره دسامبر-ژانویه ۲۰۱۱-۲۰۱۲ خود مصاحبه ای با فیلسوف و نظریه پرداز فرهنگی، اسلاوی ژیتک دارد [۱]. این مصاحبه رگباری از تحریف در خصوص تجربه تاریخی انقلاب و سوسیالیسم در قرن ۲۰ بوده و همراه است با حمله ای غیر اصولی و از سر جهل و نادانی در باره سنتز نوین کمونیسم توسط باب آواکیان. ژیتک افکار خود در مورد کمونیسم را ژرف اندیشی‌های نو با سایه روشن‌هایی ظریف جا می‌زند. اما نمایشی که می‌بینیم هیچ نیست جز همان ضد کمونیسم کهنه و بدقواره با روایت رایج بورژوازی که کمونیسم تجربه ای «شکست خورده» و «خوفناک» بوده است. ژیتک خود را «ضد سرمایه‌داری» معرفی می‌کند اما آن چه در مقابلمان رژه می‌رود چیزی نیست جز مشاطه‌گری برای سرمایه‌داری-امپریالیسم. این ثمره رویکردی است که اسلاوی ژیتک آن را «بدبینی صادقانه» نام می‌نهد. در ادامه، به چند ادعای مرکزی ژیتک که دعاوی نادرست و تحریف آمیز هستند پاسخ می‌دهم. اما ابتدا به ساکن می‌خواهم اسلاوی ژیتک را به یک بحث عمومی در مورد ماهیت امپریالیسم و تاریخ و چشم انداز پروژه کمونیستی با خود فرا بخوانم.

### مخاطرات واقعی، آلترناتیو واقعی و مسئولیت‌های واقعی

جهان خوفناک است. اضطراب زیست محیطی اکوسیستم این سیاره را تهدید می‌کند. جنگ‌های نو استعماری امپریالیسم غرب، مرگ و ویرانی و از جا کنده شدن انسان‌ها را تولید کرده است. سوء تغذیه و گرسنگی یک میلیارد از بشریت را طعمه خویش کرده است. زنان، این نیمی از بشریت به شئ تقلیل یافته‌اند، بدنشان را در کفن می‌پیچند، قاچاق می‌شوند و کرامتشان لگدمال می‌شود. توسعه فن آوری و انباشت دانش توسط انسان، جامعه بشری را به آستانه ای رسانده است که اکنون می‌توان همه این دهشت‌ها را پایان بخشید و یک زندگی مادی شایسته و حیات فرهنگی غنی را برای آحاد بشر تامین کرد اما نظام سرمایه‌داری جهانی که سود در فرماندهی آن قرار دارد، این ظرفیت را خفه و سرکوب می‌کند. از مصر تا جنبش اشغال (وال استریت) توده‌های مردم در شمار روزافزون، در برابر نظم موجود مقاومت کرده و آن را به زیر سوال می‌کشند. مردم سرشان را بالا گرفته و در جستجوی راه حل‌ها و آلترناتیوها می‌باشند. مسلماً مسئولیت انقلابیون و تمام اندیشمندان رادیکال در رابطه با این جنبش‌ها این است که با آنها متحد شده و تلاش کنند جهت‌گیری عمدتاً صحیح آنها را تقویت کنند. اما در

عین حال حیاتی است که با موانع و تضادهای مقابل این جنبش‌ها و مبارزات درگیر شویم و تلاش کنیم که آنها را به مسیری منحرف کنیم که به طور کامل تر و آگاهانه یک مسیر انقلابی است و نیاز فوری وجود دارد که میان گفتمان و سیاست واقعا رادیکال و انقلابی با گفتمان و سیاستی که ما را به تبعیت از جهان کنونی می‌کشد، تمایزات خود را روشن کنیم. این راه برون رفت از درد و رنج و جنون این جهان وجود دارد. این راه، انقلاب کمونیستی است. اولین تلاش‌ها در تاریخ مدرن برای ایجاد جوامع عاری از استثمار و ستم، انقلاب شوروی ۱۹۱۷-۱۹۵۶ و انقلاب چین در ۱۹۴۹-۱۹۷۶ بودند. انقلاب‌هایی که توسط احزاب پیشاهنگ رهبری شدند و ایده‌های روشنی داشتند و اقتصادهای رهایی بخش نوین و نهادهای حکومتی رهایی بخش نوین به وجود آوردند و روابط اجتماعی نوینی که مبتنی بر تعاون و از بین بردن نابرابری بود را برقرار کرده و با افکار کهنه مقابله کردند. همه این کارها را در شرایطی انجام دادند که موانع ایدئولوژیک و مادی غیرقابل تصوری در مقابلشان قرار داشت. این انقلاب‌ها نماینده جهش‌های تاریخی برای بشریت تحت ستم هستند. دستاوردهای آنها بی سابقه و سرنوشت ساز بودند. اما مشکلات و کاستی‌هایی در اندیشه، روش و پراتیک هم داشتند که برخی از آنها بسیار جدی و حتا تاسف بار بودند. چگونه باید این همه را ارزیابی کرد؟ این اولین موج انقلاب کمونیستی در نهایت مغلوب شد و سرمایه‌داری احیاء شد. علل و فاکتورهای زیربنایی در این واقعه چه بود؟ باب آواکیان آثار مهمی در جمع بندی از درس‌های عمدتاً مثبت و همچنین منفی این موج اول انقلاب تولید کرده است. او در عین حال از حوزه‌های متنوع تجربه و تلاش بشریت آموخته و راه‌های نوینی را باز کرده تا در مرحله نوین انقلاب کمونیستی فراتر رفته و بهتر عمل کنیم و این سنتز نوین کمونیسم است. این کمونیسمی است با قدرت دگرگون ساز رادیکال ... کمونیسمی است که در عزم خود برای رهبری میلیون‌ها نفر از طریق مبارزه انقلابی مصممانه، وقتی که شرایط دست زدن به آن فرابرسد، تزلزل ناپذیر است ... و هدف اش چیزی کمتر از استفاده از این قدرت برای رهایی بشریت و رسیدن به یک جهان که در آن انسان واقعا می‌تواند شکوفا شود، نیست. در عین حال که این امر چالش بسیار عظیمی است اما برای جنگیدن و به وجود آوردن چنین دنیایی پایه‌های واقعی وجود دارد. خطرات هم به اندازه مسئولیت‌های روشنفکری بسیار واقعی اند. پروفیسور ژیتک از این چالش‌ها خالی می‌کند. در عوض به دوش گرفتن این چالش آنچه از او به ما می‌رسد تجزیه و تحلیل سراسری ناقص و گمراه کننده ای است که مبارزه برای تغییر

رادیکال واقعیت را نفی می‌کند و یک موضع آگاهانه می‌گیرد که «بابا بیاید اینقدر خودمان را جدی نگیریم» و در نهایت، منجر به سازش با این جهان و تمام بدبختی‌های آن می‌شود.

### ژبژک حاضر نیست سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان را بررسی کند اما به آن حملات غیرمسئولانه می‌کند

در ابتدای مصاحبه با بلاتپوس، ژبژک در باره سنتز نوین کمونیسم باب آواکیان چنین نظر می‌دهد: «هیچ محتوی تئوریکی در آن وجود ندارد: مسئله‌ای را حل نمی‌کند.» [۳] در این مصاحبه ژبژک ذره‌ای به عناصر حیاتی سنتز نوین ورود نمی‌کند. مثلاً به عناصر زیر: یکم، موضوعات فلسفه. در آثاری مانند «مشاهداتی در باب فرهنگ، علم و فلسفه» و «انقلاب و رهایی بشریت» آواکیان هرچه بیشتر از برخی مفاهیم غایت‌شناختی و شبه مذهبی که وارد کمونیسم شده بود و همچنین گرایش‌های پراگماتیستی و تجربه‌گرایانه گسست کرده و کل کمونیسم را بر شالوده‌ای علمی تر قرار داده است.

دوم، انترناسیونالیست بودن در جهان امروز به چه معناست. در آثاری همچون «فتح جهان؟ پرولتاریای بین‌المللی باید جهان را فتح کند و خواهد کرد» (۱۹۸۱) آواکیان به واکاوی این مسأله پرداخته که چگونه دینامیک‌های جهانی نظام امپریالیستی به طور کلی شرایط را در هر کشور معین تعیین می‌کند و این خط را تکامل داده است که: رویکرد انقلابیون به همه چیز، از جمله به انقلاب در کشورهایی که در آن زندگی می‌کنند باید از این نقطه نظر باشد که انقلاب جهانی الویت دارد و نشان می‌دهد که رهبران موج اول انقلاب کمونیستی چگونه و چرا از این رویکرد دور شدند و حتی در مقاطعی بر ضد این درک و جهت‌گیری عمل کردند.

سوم، درک نوین و حیاتی از ماهیت سوسیالیسم به عنوان جامعه در حال نقل مکان به جامعه کمونیستی و الزامات پشت سر گذاشتن نابرابری‌ها و تمایزاتی که ریشه‌های عمیق در جهان کنونی دارند به سوی جهان بدون طبقات و تمایزات طبقاتی، بدون نهادهای ستم‌گرانه‌ای که این تمایزات را به اجرا در می‌آورند و بدون افکار سرچشمه گرفته از این تمایزات و تقویت کننده آنها. آواکیان در حالی که عمیقاً از مائو می‌آموزد، اما تأکید می‌کند که جامعه سوسیالیستی نوین نیازمند آن است که در آن نارضایتی نقش بزرگتری داشته باشد، جوشش فکری تقویت شود و ابتکار عمل و خلاقیت هنری از فضای وسیعتری برخوردار شود. او به نقد دیدگاه تک بُعدی که در جنبش کمونیستی نسبت به روشنفکران وجود داشت و به آنها به عنوان یک معضل نگریسته می‌شد، پرداخته است. چنین رویکردی عمیقاً حاوی جستجو برای حقیقت، خصلت دگرگون ساز پروژه کمونیستی و غلبه بر شکاف کهنه بین کار فکری و بدنی است. سنتز نوین، سوسیالیسم را به عنوان یک دوره گذار پر جنب و جوش تجسم دوباره می‌کند. این تجسم دوباره را می‌توان در آثار متعدد آواکیان دید. از جمله، «پایان یک مرحله، آغاز مرحله نوین»، «دیکتاتوری و دموکراسی و گذار سوسیالیستی به کمونیسم» و «نظراتی در باره سوسیالیسم و کمونیسم: یک دولت بنیاداً متفاوت، و افقی از آزادی که بسیار عظیم تر و بسیار رادیکال تر است». چهارم، استراتژی انقلاب و نیاز به جنبش‌های کمونیستی که برای انقلاب فعالیت کرده و در مقابل نیروی جاذبه تبدیل شدن به قسمتی از صحنه سیاسی جامعه بورژوازی مقاومت کنند.

کتاب «انقلاب و رهایی بشریت» یک اثر بسیار مهم در این زمینه است. حزب کمونیست انقلابی آمریکا (RCP) استراتژی‌ای را تکامل داده است که با مشکلات و سختی‌های انجام انقلاب در یک کشور امپریالیستی مانند ایالات متحده آمریکا درگیر می‌شود. مشکلاتی مانند وجود طبقه میانی بزرگ در آمریکا؛ ضرورت غلبه کردن بر تقسیم‌های عمیق نژادی و جنسی که در میان بخش‌های مختلف مردم وجود دارد؛ ضرورت پر کردن شکاف میان روشنفکران و آنها که در قعر جامعه هستند و ایجاد یک هم‌افزایی مثبت میان این دو بخش؛ و همچنین پاسخ به ضرورت تسریع اوضاع به سمت یک وضعیت انقلابی در شرایطی که بحران انقلابی موجود نیست و آماده‌کردم مردم برای استفاده از این فرصت وقتی که ظهور خواهد کرد.

پنجم، تعلیم دادن توده‌ها برای تغییر جهان و تغییر خودشان. آواکیان تأکید کرده است که انقلاب کمونیستی باید با این جهت‌گیری پیش برده شود که توده‌ها باید نیروی محرکه آن باشند اما به مثابه «رها کنندگان بشریت» نیروی محرکه آن باشند. هدف این انقلاب انتقام گرفتن یا جا به جا کردن جایگاه آدم‌ها و «بردن اولی‌ها به آخر و بالا کشیدن آخری‌ها به اول» نیست. هدف این انقلاب تغییر دادن تمام جهان است تا اینکه دیگر جامعه به «اول» و «آخر» تقسیم نشده باشد.

اسلاوی ژبژک در مورد این عناصر سنتز نوین چه می‌گوید؟ هیچ.

ژبژک، آواکیان و حزب کمونیست انقلابی آمریکا را متهم می‌کند که: «برای همه چیز جواب دارند: هیچوقت سوال نمی‌کنند بلکه همیشه جواب دارند.» [۴] به عبارت دیگر او به خوانندگان القاء می‌کند که حزب کمونیست انقلابی فقط قطعیت‌های خود-یافته دارد و با مشکلات و تضادهای آزاردهنده دست و پنجه نرم نمی‌کند. او به ما انگ «تحریف‌گر» می‌زند مدعی است که ما به دیگران تحمیل می‌کنیم که تمایلاتشان چیست و چه باید باشد. در این مورد باید گفت، که این «تحریف‌گری» حیرت‌انگیز حقیقت است. کل یک بخش از نوشته باب آواکیان تحت عنوان «پرنندگان نمی‌توانند تماشای بزیاند، اما انسان می‌تواند افق‌ها را در نوردد» دقیقاً به این تضاد می‌پردازد. به ویژه به شکلی که در جامعه سوسیالیستی اتفاق می‌افتد: تضاد میان منافع و نیازهای توده‌ها از یک طرف و از طرف دیگر، تمایلات و خواسته‌های برخی آدم‌ها در هر مقطع معین و چالش‌های حل این تضاد با تمام پیچیدگی‌هایش به گونه‌ای که پیشروی به سوی کمونیسم ادامه یابد و هم‌زمان اساساً بر توده‌های مردم تکیه شود که این مبارزه را آگاهانه پیش ببرند. در واقع کل این اثر و همچنین «انقلاب و رهایی بشریت» شامل کنکاش‌های غنی آواکیان در باب تضادهای کلیدی و پیچیدگی‌های درگیر در انقلاب و انجام انقلاب در هر کشور خاص به مثابه بخشی از مبارزه کلی به سمت هدف نهایی استقرار کمونیسم در سراسر جهان است. ژبژک باب آواکیان و حزب کمونیست انقلابی را متهم می‌کند که صرفاً در مورد این حرف می‌زنند که اول قدرت را خواهند گرفت و بعد مشکلات را حل خواهند کرد و صحبت از آن نمی‌کنند که این فرآیند چگونه ظاهر خواهد شد و «معنای آن برای توده‌ها» چه خواهد بود. این نیز یک اتهام توخالی

دیگر است. علاوه بر آثاری که پیشتر ذکر کرده ام، قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در امریکای شمالی (پیش نویس پیشنهادی) و بیانیه حزب کمونیست انقلابی «در باره استراتژی انقلاب» کاملاً به این مسائل می‌پردازند. ژبژک نه به شکلی بامحتوا درگیر سنتز نوین می‌شود و نه اینکه به نقد اصولی آن دست می‌زند. او صرفاً درگیر در تحریفات سطح پایین آثار آواکیان و خط حزب کمونیست انقلابی می‌شود. اما پروفیسور ژبژک، بی‌اشانس دیگری به خودت بده و وارد مناظره علنی با من بر سر کمونیسم و سنتز نوین بشو.

### جا زدن ضد کمونیسم هار به عنوان اندیشه‌های نو

ژبژک در مصاحبه با پلاتیپوس به ما می‌گوید، «درس‌های [قرن ۲۰] فقط منفی هستند». او از سوسیالیسم در اتحاد جماهیر شوروی و دوره استالین به عنوان «سلطه مستقیم ددمنشانه» صحبت می‌کند. [۵] در مقدمه اش به مقالات مائو در باره فلسفه (چاپ «ورسو») ژبژک مائو را متهم به «تقلیل مردم به ابزار دور انداختنی» می‌کند. [۶] ژبژک در بحث ماه اکتبر خود در جمع جوانان اشغال‌وال استریت فکر و ذکر اش این بود که «کمونیسم مطلقاً شکست خورده» [۷] تشخیص انگیزه‌های ژبژک در این جا مشکل است. آیا صرفاً یک بی‌اعتنایی عمدی به دقت تاریخی است یا این که دارد برای قدرت حاکمه کار چاق کنی ضد کمونیستی می‌کند. در هر حالت، اظهارات ژبژک هم غلط هستند و هم بسیار مضر. برای رسیدن به حقیقت انقلاب بلشویکی و انقلاب چین، پیشنهاد می‌کنم که خوانندگان به نوشته‌های آواکیان، برخی از پژوهش‌ها و سخنرانی‌های من در وبسایت «ثبت صحیح تاریخ» و پلمیک «سیاست‌رهای بی‌بخش آلن بدیو: کمونیسمی در قفس بورژوازی» رجوع کنند. اما لازم است در جواب به ژبژک چند نکته خاص را بگویم:

(یک) «فقط منفی؟! انقلاب شوروی و چین دستاوردهای شگفت‌انگیزی در آزادی زنان، غلبه بر نابرابری‌های ملی، اقدامات قاطع برای جواب به نیازهای مادی مردم و ایجاد ارزش‌های و فرهنگ نوین. انقلاب فرهنگی در چین از ۱۹۷۶-۱۹۶۶ تحولات بی‌سابقه در آموزش و پرورش، در پراتیک مدیریت صنعتی، در درمان و بهداشت، در مراقبت‌های پزشکی، در ایجاد قدرت حکومتی توده‌ای به وجود آورد و دستاوردهای عظیم هنری داشت. در هیچ جامعه‌ای در جهان این نوع دگرگونی و مبارزه سیاسی آگاهانه تا کنون به وقوع نپیوسته است.

(دو) فقدان هرگونه تجزیه و تحلیل ماتریالیستی در حرف‌های ملال آور ژبژک علیه استالین و برجسب‌های «استالینیسم» وی واقعاً حیرت‌انگیز است. او هیچ درکی از این ندارد که دولت نوپای شوروی دائماً در محاصره و تهدیدات و با معضل تمایزات طبقاتی به جا مانده از جامعه گذشته و دیگر بقایای جامعه کهنه روبرو بود. اینها و تداوم طبقات و مبارزه طبقاتی شرایطی بودند که بر دولت نوپای شوروی تأثیر می‌گذاشتند. ژبژک همچنین هیچ درکی از مسائل و مبارزات خطی و برنامه‌ای واقعی و تعیین کننده ندارد. یعنی از: سیاست‌ها و راهی که استالین نمایندگی می‌کرد و برایش جنگید و خط‌ها و سیاست‌های دیگرانی که در رهبریت شوروی بودند و برای خط و برنامه خود

می‌جنگیدند. و پیامدهای این‌ها بر جهت‌گیری جامعه. به جای اینها از ژبژک فقط استالین مستبد دستگیرمان می‌شود.

(سه) ژبژک رسماً جهش بزرگ به پیش در چین را (۱۹۶۰-۱۹۵۸) یک «فاجعه کلان» اعلام می‌کند. ۸۰ برای او اصلاً مهم نیست که به واقع جهش بزرگ به پیش چه بود و به واقع دستاوردهایش در اشتراکی کردن کشاورزی، غلبه بر نابرابری شهر و روستا و شکاف تکنولوژیکی-فرهنگی، توسعه یک نظام نامتمرکزتر برنامه ریزی اقتصادی، به چالش کشیدن سنن فئودالی و خانواده، و صد البته، کمک به حل مشکل تاریخی غذایی در چین چه دستاوردهایی داشت. ژبژک می‌خواهد به خواننده بی‌دقت بقبولاند که بعد از «گشوده شدن آرشیوها» این به اصطلاح «فاجعه کلان» (اشاره او به مرگ و میر ناشی از قحطی است که از قرار مائو عمداً به وجود آورده بود) «به ثبوت رسیده است». یاوه! آنچه بطور وسیع تحت عنوان «پژوهش‌های آرشیوی» دست به دست می‌گردد هیچ نیست جز تبدیل تاریخ به یک نمایشنامه دراماتیک و حرکت سازمان یافته‌ای افترازی به مائو از طریق ارقام سازی جعلی که مینمایش استنتاج از جمعیتی است که چین به نظر اینها باید می‌داشت و مطلقاً دروغ پردازی اند. از نظر اسلاوی ژبژک در هر نوع تئوری پردازی رادیکال که «نو» و «نوآورانه» باشد یک مولفه تعیین کننده باید افترا زدن به تجربه تاریخی انقلاب کمونیستی و باطل شمردن آن باشد.

### ضد امپریالیسم ژبژک

ژبژک پیشنهاد «تجدیدنظر در نقد اقتصاد سیاسی» در پرتوسرمایه‌داری جهانی امروز را می‌دهد. این «تجدیدنظر» او را به کدام سو می‌برد؟ بیایید برخی از یافته‌های او را از نظر بگذرانیم:

(الف) می‌گوید، «بزرگترین نتیجه ریاست جمهوری بوش این است که ایالات متحده دارد صرفاً تبدیل به یک ابرقدرت محلی می‌شود» آیا درست شنیدیم؟ متأسفانه، بله. این که به جورج دبلیو بوش «امتیاز» داده شود که امپریالیسم آمریکا را وارد مشکلات جدی کرده یک چیز است اما این ادعا که ایالات متحده دیگر یک قدرت هژمونیک واقعی نیست و صرفاً به سطح یک ابرقدرت محلی کاهش یافته است، نه تنها به وضوح بر خلاف واقعیت است بلکه به واقع باعث گمراه و خلع سلاح کردن مردم می‌شود تا نتوانند به طور کامل واقعیت کاری را که امپریالیسم آمریکا در جهان انجام می‌دهد تشخیص داده و به مخالفت با آن برخیزند. و من نه تنها مشتاقم با ژبژک بر سر ارزیابی اش از امپریالیسم آمریکا مناظره کنم بلکه همچنین مشتاقم در مورد توجیه سازش نلسون ماندلا با امپریالیسم و خیانت عینی ماندلا به توده‌های آفریقای جنوبی و همچنین رنگ و لعاب زدن به تجاوز آمریکا به عراق تحت توجیه به اصطلاح ضدیت با بنیادگرایی اسلامی، مناظره کنم. ۱۰

(ب) در همان مصاحبه با پلاتیپوس ژبژک ادعا می‌کند که «در سرمایه‌داری جهانی امروز... دیگر با کشورهای متروپول که گوش کشورهای جهان سوم را می‌برند، مواجهه نیستیم» ۱۱ در اقتصاد سیاسی ژبژک، شبکه کار کارگاه‌های عرق ریزان، مناطق پردازش صادرات و کودکان کار در آسیا، آفریقا و امریکای لاتین که بخش جدایی ناپذیر و مهم در سودآوری سرمایه غربی هستند، به نحوی ناپدید شده یا اهمیت خود را از دست داده اند. مواد معدنی

و خام در مناطق وسیعی از جهان سوم که اغلب در شرایط شبیه به برده داری استخراج می‌شوند، حق مالکیت بین المللی که داروها را دور از دسترس فقیران جهان نگه می‌دارد، اگر بویژنس‌های غربی که کشاورزی دهقانی را نابود می‌کنند، این‌ها از دید ژیزک به ظاهر آثار زوال نئوکولونیالیسم هستند. برای ژیزک، شکاف بزرگ، ستم‌گرانه و تحمیلی میان امپریالیسم و کشورهای تحت سلطه دیگر یکی از عمیق‌ترین تضادهای جهان نیست.

ج) ژیزک نمی‌تواند دست از دموکراسی بورژوازی بشوید. او این خطابه را به رهبران انقلاب بورژوازی تقدیم می‌کند: «مبارزان راه آزادی رادیکال بورژوازی کاملاً آگاه بودند که آزادی فقط زمانی میسر است که حقیقتاً یک آزادی اجتماعی باشد». ۱۲. او به چارلی رز می‌گوید که او «کورکورانه ضد سرمایه‌داری» نیست و از این واقعیت قدردانی می‌کند که «بسیاری از مردم در اروپای غربی ظرف ۵۰-۶۰ سال گذشته زندگی نسبتاً آزاد و امنی داشته و در رفاه نسبی به سر برده‌اند». ۱۳. متوجه هستید که ژیزک چه می‌گوید: در حالی که کمونیسم «مطلقاً ورشکسته بود»، امپریالیسم موفقیتی نسبی بوده است. ژیزک تنها با بستن آگاهانه چشم‌هایش بر این واقعیت که آزادی‌های بورژوازی و رفاه اجتماعی در غرب بر سکوی مافوق استثمار، جنگ‌های تجاوزکارانه و انقیاد، و سیستم حاکمیت نومستعمراتی که شامل تقویت رژیم‌های تحت الحمایه سرکوبگر مانند عربستان سعودی بنا شده است، می‌تواند چنین شیفته امپریالیسم شود.

د) دیدگاه‌های شوونیسم اجتماعی ژیزک در مورد امپریالیسم و دموکراسی کاملاً منطبق است بر فقدان هرگونه درک علمی از رابطه میان روبنا و شالوده‌های مادی جامعه و نظام جهانی. مایلم مردم را تشویق کنم که این دیدگاه‌ها را مقایسه کنند با دیدگاه‌های باب آوکیان در آثاری مانند «دموکراسی: آیا ما بهتر از آن نمی‌توانیم؟» و «کمونیسم و دموکراسی جفرسونی» و همچنین «پرنندگان نمی‌توانند تماشای بزیابند، اما انسان می‌تواند آف‌ها را در نوردد» مقایسه کنند.

### نتیجه‌گیری: یک ارزیابی و فراخوان یک مناظره تیز و صادقانه

اسلاوی ژیزک به غلط و به طور غیر علمی کل تجربه انقلاب کمونیستی را نفی می‌کند. او از یک طرف نگران است که «هیچ راه حل آسانی وجود ندارد» و اظهار «بدبینی صادقانه» می‌کند اما از طرف دیگر خیلی راحت با امپریالیسم متحد می‌شود. این یک تسلیم طلبی سیاسی و اخلاقی خالص است که کاملاً مرتبط است با این که چرا اسلاوی ژیزک نمی‌خواهد آن چه را که در سنتز نوین کمونیسم باب آوکیان به واقع نو و دارای اهمیت تعیین کننده است قبول کند (و کاملاً محتمل است که در واقع آن را تشخیص نمی‌دهد و توان تشخیص آن را ندارد). در جهانی که به اضطرار فریاد تغییر رادیکال را می‌زند، این سنتز نوین برای به پیش راندن مبارزه برای رهایی بشریت هم معتبر است و هم حیاتی. یک بار دیگر، در ختم کلام اسلاوی ژیزک را به یک مناظره علنی دعوت می‌کنم.

آثار ذکر شده در این مقاله:

پرنندگان نمی‌توانند تماشای بزیابند، اما انسان می‌تواند آف‌ها را در نوردد. این کتاب به فارسی در وبسایت حزب کمونیست ایران (م ل م) در دسترس است.

Birds Cannot Give Birth to Crocodiles, But Humanity Can Soar Beyond the Horizon

کمونیسم و دموکراسی جفرسونی

Communism and Jeffersonian Democracy

دموکراسی: آیا ما بهتر از این نمی‌توانیم؟

دیکتاتوری و دموکراسی، گذار سوسیالیستی به کمونیسم.

Dictatorship and Democracy, and the Socialist Transition to Communism

انقلاب و رهایی بشریت. این کتاب به فارسی در وبسایت حزب کمونیست ایران (م ل م) در دسترس است.

«پایان یک مرحله - آغاز مرحله جدید»، نشریه انقلاب، انتشارات حزب کمونیست انقلابی

امریکا، پاییز ۱۹۹۰. همچنین این نوشته در جزوه: انقلاب و کمونیسم: بنیاد و جهت‌گیری

استراتژیک، (۲۰۰۸) موجود است.

Making Revolution and Emancipating Humanity

مشاهدات در فرهنگ و هنر، علم و فلسفه (شیکاگو: انتشارات اینسایت پرس، ۲۰۰۵).

«مشاهداتی در باره سوسیالیسم و کمونیسم: یک دولت نوین رادیکال، یک چشم‌انداز کاملاً متفاوت

و آزادی بیشتر». ۲۰۰۶

این کتاب در وبسایت حزب کمونیست ایران (م ل م) در دسترس است.

آثار و منابع دیگر:

کمونیسم: آغاز یک مرحله جدید، مانیفستی از حزب کمونیست آمریکا (۲۰۰۹). وبسایت حزب

کمونیست ایران (م ل م)

قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در شمال آمریکا (پیش‌نویس پیشنهادی)، (۲۰۱۰)

در باره استراتژی انقلاب، نشریه انقلاب، شماره ۲۲۶، ۶ مارس ۲۰۱۱.

On the Strategy for Revolution

ریموند لوتا، نایب‌دولت و ک.جی.آء: «سیاست‌های بخش‌آلن بدیو: کمونیسمی در قفس

بورژوازی» وبسایت حزب کمونیست ایران (م ل م)

پانویس‌ها:

۱. جنبش اشغال، چپ‌نوا و مارکسیسم امروز: مصاحبه با اسلاوی ژیزک، منتشر شده در شماره

۴۲ مجله پلاتیپوس دسامبر-ژانویه ۲۰۱۱-۲۰۱۲

/http://platypus1917.org/2011/12/01/occupy-movement-interview-with-slavoj-zizek

۲. شایان ذکر است که ژیزک در بحث در مورد خیزش مصر، از این جنبش دنباله‌روی می‌کند و

حتا از برخی نقاط ضعف آن و جنبه‌های محدودش اصل می‌سازد، از جمله از این که این جنبش

از مساله فلسطین چشم‌پوشی کرده است. ص ۴

۳. مصاحبه ژیزک ص ۲

۴. همان جا ص ۲

۵. همان جا ص ۵

۶. اسلاوی ژیزک درباره مانو: درباره پراتیک و تضاد

Slavoj Žižek Presents Mao: On Practice and Contradiction, New York and London: Verso Books,

2007p. 10

۷. اسلاوی ژیزک در باره جنبش اشغال وال استریت. ۹ اکتبر ۲۰۱۱.

Slavoj Žižek at OWS Part 2, October 9, 2011

۸. مصاحبه ژیزک ص ۱

۹. همان جا ص ۳

۱۰. در این مصاحبه ژیزک در تحلیل خود از اعتراضات ضد جنگ عراق، از چپ آمریکا انتقاد

می‌کند که چرا با چپ عراق، به ویژه حزب کمونیست عراق همکاری نمی‌کند. این حزب کاملاً

روزیونیستی پس از اشغال عراق توسط ارتش در انتخاباتی که تحت نظارت و در خدمت به اشغال

امریکا انجام شد، شرکت کرد. ژیزک به مشارکت حزب کمونیست عراق در انتخابات اشاره کرده و

می‌گوید: «روایت استاندارد این بود که مردم عراق باید خود را بدون اشغال آمریکا آزاد کنند. اما

آنها همان مشکل را داشتند و به بن بست برخوردند. با حمله به منطقه سبز سوال این است که:

کدام طرف هستی؟ من حاضر نبودم کاری را بکنم که بعضی‌ها کردند یعنی چون مخالف اشغال

امریکا بودم پس باید با مقاومت سمت‌گیری کنم. من فکر می‌کنم از این اسلام‌گرایان افراطی

هرگز نباید پشتیبانی کرد.»

ژیزک تحت عنوان امتیاز ندادن به بنیادگرایان اسلامی، حمله و اشغال عراق توسط ارتش آمریکا

را مشروعیت می‌بخشد. این موضع سوسیالیست شوونیستی را مقایسه کنید با جهت‌گیری حزب

کمونیست انقلابی آمریکا که متکی است بر تحلیل و موضع انترناسیونیالیستی باب آوکیان. این

تحلیل: یکم، به وجود دو نیروی «منسوخ» اشاره می‌کند: امپریالیسم و بنیادگرایی اسلامی. دوم،

هر دوی اینها را ارتجاعی می‌داند. سوم، فراخوان آن را می‌دهد که یک جنبش انقلابی اصیل در

ضدیت با هر دوی اینها شکل بگیرد. چهارم، این مساله را خیلی واضح روشن می‌کند که در میان

این «دو منسوخ» امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا است که بیشترین لطمه را نوده‌های

مردم جهان می‌زند و یک مانع بسیار بزرگتر در مقابل رهایی آنان است. رجوع کنید به مقاله باب

آوکیان تحت عنوان «راهی دیگر». این مقاله در وبسایت حزب کمونیست ایران (م ل م) به فارسی

در دسترس است.

۱۱. همان جا ص ۴. در تقابل با چنین دیدگاهی به بحث من در مورد تداوم تضاد شدیدی که بین

کشورهای متروپول امپریالیستی و جهان سوم رجوع کنید: بخش اول از سلسله مقالات تحت عنوان

«جایگاهی‌ها و گسل‌ها در اقتصاد جهان و رقابت میان قدرت‌های بزرگ، چه اتفاقی دارد می‌افتد و

چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟».

این سلسله مقالات در کتاب «از اقتصاد و سیاست» در وبسایت حزب کمونیست ایران (م ل م) در

دسترس است.

۱۲. همان جا ص ۴

# هیچ ضرورتی ابدی نیست و امید ایجاد یک دنیای کاملاً متفاوت زیربنای علمی دارد -

## اما باید برای ایجادش جنگید!

باب آواکیان، نوامبر ۲۰۱۹

توضیح نشریه حقیقت:

این مقاله ترجمه بخش آخر (۱) سخنرانی باب آواکیان در نوامبر ۲۰۱۹ با عنوان «امید برای بشریت با مبنای علمی» است که توسط گروه مترجمین حزب ما ترجمه شده است.

باید یک بار دیگر در مورد این که پایه انقلاب چه هست و چه نیست صحبت کنیم. پایه انقلاب در آن چه هر لحظه مردم فکر می کنند یا انجام می دهند نیست. بلکه در روابط و تضادهای اساسی سیستم نهفته است. این تضادها و روابط اساسی رنج های عظیم را تولید می کنند اما آنها را در چارچوب این سیستم نمی توان حل کرد. در ابتدای کتاب «چرا نیاز به یک انقلاب واقعی داریم و چگونه به واقع می توانیم انقلاب کنیم» گفته می شود، «جنایت های تحمل ناپذیر که این سیستم مرتباً مرتکب می شود و رنج های غیر ضروری عظیم برای توده های بشریت تولید می کند» و سپس به سوال حیاتی اشاره می کند که چرا این دهشت ها دائماً توسط این سیستم تولید می شود و متوقف کردن آن چه خواهد برد. و می گوید به این تضادها توجه کنید:

چرا مردم سیاه و لاتین تبار و بومیان آمریکا در معرض اعمالی مانند نسل کشی، حبس توده ای، خشونت پلیس و کشتار به دست پلیس هستند؟ چرا زنان زیر پدرسالاری تحقیر شده و انسانیت شان لگدمال می شود و همه جا شاهد انقیاد زنان هستیم و به انسان بر مبنای جنسیت یا گرایش جنسی شان ستم می شود؟ چرا جنگ های امپراتوری، ارتش های اشغال گر و جنایت علیه بشریت است؟ چرا مهاجرین را شیطان و مجرم خوانده و آنان را اخراج کرده و مرزها را نظامی می کنند؟ چرا محیط زیست سیاره ما نابود می شود؟ و ادامه می دهد:

این چیزها که «پنج توقف» می خوانیم تضادهای عمیق این سیستم و معرفی کننده آن هستند علیه رنج ها و ویرانی هایی که این تضادها تولید می کنند باید اعتراض کرد، با قدرت در مقابلشان مقاومت کرد و حقیقتاً عزم راسخی برای متوقف کردن آن ها داشت اما فقط با از بین بردن خود این سیستم می توان بالاخره بر این رنج ها و ویرانی ها نقطه پایان گذاشت. و ادامه داده و می گوید: همراه با این ها، چرا در دنیایی زندگی می کنیم که بخش های بزرگی از بشریت در فقر هولناک زندگی می کنند به طوری که ۲,۳ میلیارد نفر از آن ها حتی مستراح ها یا

آبریزگاه های ابتدایی ندارند و شمار بزرگی از بیماری های پیشگیرانه رنج می برند، میلیون ها کودک هر ساله از این بیماری ها و گرسنگی می میرند و ۱۵۰ میلیون نفر کودکان کار بیرحمانه استثمار می شوند و کلیت اقتصاد جهان مبتنی بر شبکه های عظیم مشقت خانه ها. تعداد زیادی زنان در استخدام این مشقت خانه ها هستند که دائماً در معرض آزار و حملات جنسی هستند. این دنیایی است که ۶۵ میلیون نفر پناهنده در نتیجه جنگ، فقر، سرکوب و تاثیرات گرمایش اقلیمی از جا کنده شده و آواره اند. چرا؟ چرا بشریت در این وضعیت است؟ (۲)

در شرایطی که نیروهای تولیدی موجود، پایه اساسی رهایی تک به تک آحاد بشر از تمام این شرایط را امکان پذیر می کند، چرا بشریت در چنین وضعی است؟ یک دلیل اساسی دارد: ماهیت بنیادین این سیستم سرمایه داری - امپریالیسم که تحت آن زندگی می کنیم و به علت همین ماهیت دائماً دهشت پشت دهشت علیه بشریت تولید می کند. این موضوع را در «چرا نیاز به یک انقلاب واقعی داریم و چگونه به واقع می توانیم انقلاب کنیم» مفصل تشریح کرده ام و در «چگونه می توانیم پیروز شویم» به طور فشرده بیان شده: این سیستم سرمایه داری - امپریالیسم را نمی توان اصلاح کرد. تحت این سیستم هیچ راهی برای پایان بخشیدن به بیرحمی و قتل های پلیس، جنگ ها و ویرانی مردم و محیط زیست، استثمار، ستم و تحقیر میلیون ها و میلیارد ها انسان از جمله نیمی از بشریت مونث در این جا و تمام دنیا نیست. همه این فجایع ریشه در تضادهای عمیقی دارند که در وجود این سیستم، در کارکرد پایه ای آن، در روابط و ساختارهای آن تعبیه شده اند. فقط یک انقلاب واقعی می تواند تغییر اساسی ای را که لازم است به وجود بیاورد. (۳) در بخش دوم «چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می توانیم انقلاب کنیم؟» مستقیماً به این تضاد حیاتی می پردازد: «بسیاری از مردم، از جمله کسانی که میگویند خواهان یک تغییر بنیادین در جامعه هستند، اصرار میکنند که امکان انقلاب کردن موجود نیست زیرا: «آنان» بیش از اندازه قدرتمند هستند و «توده های مردم هم بیش از اندازه قاطعی هستند». خوب، این واقعیتی است که توده های مردم در هر بخشی از جامعه، تحت تاثیر این نظام شکل می گیرند و به این علت، در درک واقعیت اوضاع و این که چرا اوضاع اینگونه است و در این مورد چه می توان کرد و در واقع چه باید کرد، هر را از بر تشخیص نمی دهند و سرشان در ماتحت شان است. اما این واقعیت، در تضاد با یک حقیقت مهم دیگر قرار دارد و آنهم



این است که توده‌های مردم در شمار میلیونی، از یکی یا تمامی جنایت‌های این سیستم که در «پنج توقف» فشرده شده است، در تب و تاب و التهاب‌اند و برایشان مهم است. این تضادی است که ما باید رویش کار کنیم تا خیل عظیم مردم را در مسیر انقلابی حرکت دهیم که برای خاتمه دادن قطعی و نهایی به ستم‌های فشرده شده در «پنج توقف» و شرایط اسفناکی که جامعه بشری در معرض دائمی آن قرار دارد، لازم است.» بنابراین نیاز عاجل و همچنین امکان و ابزار آن وجود دارد که دست به مبارزه ای مصمم بزنیم تا افق‌های مردم را بر پایه ای علمی گسترش دهیم و آرزو آمل‌شان به دنیایی بهتر را برجسته کرده و به آن بیانی معنادار دهیم. در این رابطه نه تنها مباحث «چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم؟» مهم اند بلکه همچنین قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی و «نکات مورد توجه برای انقلاب» (۴) به امکان ایجاد یک بدیل کاملا متفاوت مثبت در مقابل جهان دهشت آفرین کنونی زندگی بخشیده و بیان روشن و واقعی به آن می‌دهند. در این رابطه به تجربه تاریخی نگاه کرده و از آن بیاموزیم. به بحث‌هایی که قبلا در مورد دهه ۱۹۶۰ میلادی کردم برگردم. در این مورد در «چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم؟» هم بحث شده. سال ۱۹۶۸ واقعا یک نقطه عطف در اوضاعی بود که همه چیز داشت تقسیم به دو می‌شد- یکی عمده و دیگری پدیده ای فرعی. به عبارت روشن تر، می‌توان گفت که به ویژه در ایالات متحده آمریکا سال ۱۹۶۸ پایان یک توهّم بزرگ را رقم زد - از جمله برای کسانی که صمیمانه و فعالانه برای ایجاد دنیایی متفاوت و بهتر تلاش می‌کردند. در سال ۱۹۶۸ نه تنها مارتین لوتر کینگ و رابرت کندی به قتل رسیدند و این وقایع برخی توهّمات را فروپاشید بلکه همچنین روشن شد که ایجاد دنیایی بهتر بر خلاف آن چه برخی فکر می‌کردند از این طریق که «آمریکا خالصانه آن چیزی بشود که قرار بود باشد» ممکن نیست. حتا زمانی که برخی آدم‌های رادیکال هنوز این طور فکر می‌کردند، توهمی بیش نبود. این آدم‌ها در واقع «دو فرآورده مختلف در کوله شان» داشتند. این را در مورد فیل اوکس هم سی سال پیش (در مقاله‌هایی تحت عنوان «پژواک‌ها، سیاه مشق‌ها و سیخونک زدن‌ها» (۵) گفتیم. او یک جوهرهایی تجسم یک تضاد بسیار حاد بود. از یک طرف آوازهای خیلی خوب و به جایی داشت مثل «من لیبرالم، دوستم داشته باشی» (۶) که به طرز گزنده ای عوامفریبی لیبرالی که ضدیت آیکی با ستم می‌کرد را افشا می‌کند و کاملا به امروز هم می‌خورد. جز این که متاسفانه آن آواز یک خط ضد لزبینی دارد که البته بخشی از خود آواز نیست اما فیل اوکس در یک اجرای زنده که ضبط شد فی البداهه آن را اضافه کرد. اما به طور کلی این آواز محتوایی دارد که کاملا به امروز می‌خورد. فیل اوکس آوازهای دیگری مانند «پلیس‌های جهان» هم داشت که با طنز گزنده ای می‌گوید: «و اسم سودهای ما دموکراسی است/ حال دوست داشته باشی یا نه، ما باید تو را آزاد کنیم/ چون ما پلیس‌های جهان هستیم». این هم خیلی به امروز می‌خورد. یک آواز دیگر هم به اسم «زنگ‌های انقلاب» داشت. اما از طرف دیگر، همانطور که خودش به آن اشاره کرده، آوازی در سوگ جان کندی داشت که بیش سوگواری برای مرگ اوست و در واقع ساده لوحانه آن چه را جان کندی نماینده اش بود رمانتیزه می‌کند. خود اوکس در مورد این تضاد اظهار نظر کرده و گفت: «من هنوز نمی‌توانم احساسی را که در مورد کندی داشتم دور

بریزم و برای همین بسیاری از دوستان مارکسیست من فکر می‌کنم که احمقی بیش نیستم». یا چیزی شبیه این را گفته بود. اینجا هدفم این نیست که به فیل اوکس که خودکشی کرد و واقعا پایان تراژیکش داشت، گیر بدهم. بلکه می‌خواهم بگویم او به نوعی تجسم پایان یک توهّم بود - این توهّم که یک جوهرهایی می‌توان این کشور را تبدیل به نیروی خیر در جهان کرد و کاری کرد که به آن آمالی که از قرار در ابتدای تاسیس آن وجود داشت وفادار باشد. البته این «پایان»، نسبی و موقت بود. با افت خیزش رادیکال آن زمان و تغییرات مهمی که ملازم آن افت بود و در جهان و در خود آمریکا رخ داد، نفوذ این نوع توهّم و جعلیات مشابه آن گسترش یافت و تبدیل به پدیده مهمی شد. بعدا بیشتر در این مورد صحبت خواهم کرد. به این ترتیب، همه چیز در حال قطبی شدن بود که یک جنبه عمده داشت ولی شاهد جنبه فرعی یا پدیده فرعی هم بودیم. جنبه عمده این بود که تعداد عظیمی از مردم هرچه رادیکال تر شده و به طور پایه ای - هرچند توسعه نیافته و جینی - غیرقابل اصلاح بودند این سیستم را تشخیص دادند. و پدیده فرعی در آن زمان این بود که برخی‌ها جهت گم کرده و ناامید شدند و از مبارزه دست کشیدند و به قول فرانسوی‌ها «رکوپره» شدند و با وجود آنکه برخی تمایلات و آرزوهای مترقی خود را حفظ کردند اما شروع به کار برای سیستم (یا حداقل در داخل سیستم) کردند. به این ترتیب، یک قطب بندی واقعی رخ داد که جنبه عمده اش رادیکالیزه تر شدن شمار عظیمی از مردم بود و این رادیکالیزه تر شدن دقیقا بر پایه تشخیص کامل تر - نه لزوما تشخیص کاملا علمی - این واقعیت بود که هرگز نمی‌توان آمریکا را تبدیل به نیروی خیر در جهان کرد. این روند شامل کسانی بود که ضدیتشان با جنگ ویتنام در ابتدای امر به این خاطر بود که فکر می‌کردند این جنگ صرفا «یک اشتباه» است یا کاری است که فقط بخشی از طبقه حاکمه (یا بخشی از «ساختار قدرت») مسئول است اما شمار عظیمی از مردم فهمیدند که این جنگ نشئت گرفته از ماهیت بنیادین این سیستم و ضرورت‌های امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم آمریکا است.

اما می‌دانیم که از زمان خیزش اواخر دهه ۱۹۶۰ تا اوایل دهه ۱۹۷۰ تغییرات مهمی - از جمله تغییرات منفی بسیار زیاد در جهان رخ داده است که ما درس‌های مناسب و ضروری از آنها بیرون کشیده ایم. در اوضاع عینی تغییراتی به وقوع پیوسته است. برای مثال نه تنها با احیای سرمایه‌داری در چین سوسیالیستی، انقلاب و سوسیالیسم در آن جا شکست خورد و چین به مثابه یک قدرت امپریالیستی که با ایالات متحده و امپریالیست‌های دیگر رقابت می‌کند به ظهور رسید؛ بلکه به طور کلی جا به جایی‌هایی در جهان سوم رخ داده است. پس از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ به بعد تا اوایل و اواسط دهه ۱۹۷۰ در جهان سوم مبارزاتی برای رهایی ملی جریان یافت (و برخی از آنها به شکل‌های مختلف تا دهه ۱۹۹۰ هم ادامه یافتند). بسیاری از نیروهایی که برای رهایی ملی مبارزه می‌کردند و آن انقلاب‌ها و مبارزات رهاییبخش ملی به آخر خط شان رسیدند (۷) : یا مغلوب شدند یا اینکه تبدیل به چیز دیگری شدند که انقلابی نبود و به طور کلی جذب سیستم امپریالیستی شدند. بسیار کسانی که آن مبارزات رهاییبخش را در آن دوره رهبری می‌کردند (یا اخلاف واقعی یا سیاسی شان) امروزه یا حاکمان بورژوا و زائده‌های امپریالیسم هستند یا اینکه هیچ نقش مهمی بازی نمی‌کنند

(این پدیده را در کتاب کمونیسم نوین هم بحث کرده ام).

این نیز یک تغییر مهم دیگر است. آمریکا با زور از ویتنام بیرون رانده شد و در نهایت در سال ۱۹۷۵ رژیم تحت الحمایه اش در ویتنام سرنگون شد. اما بعد از آن، ویتنام هرچه بیشتر به شوروی وابسته شد در حالی که شوروی خودش یک قدرت امپریالیستی بود (ما آن را در آن زمان «سوسیال امپریالیست» می خواندیم. یعنی، سوسیالیست در اسم اما امپریالیست در واقعیت و در عمل). رهبری ویتنام برای کمک های اقتصادی و حمایت های دیگر دست به سوی شوروی دراز کرد و بدین ترتیب وارد جاده ای شد که باعث شد ویتنام اساساً یک کشور جهان سومی دیگر بشود. این واقعیت با فروپاشی شوروی تشدید شد و ویتنام توسط همان امپریالیست هایی که مردم ویتنام قهرمانانه علیه شان جنگیدند، به ویژه امپریالیسم آمریکا غارت می شود و امروز واقعیت تلخ دیگر آن است که ویتنام بخشی از شبکه مشقت خانه های تولیدی بین المللی برای سرمایه امپریالیستی شده است. پدیده کامبوج را هم داشتیم که به صورت مبارزه رهایی بخش علیه ویران شدن آن کشور توسط آمریکا شروع شد. امروزه تلاش های عمده ای شده است که این ویرانگری هولناک پوشانده شود و خیلی ساده بسیاری از مردم چیزی در مورد آن نمی دانند. یعنی، مبارزان های انبوه و ویران شدن آن کشور به دست آمریکا. در اواسط دهه ۱۹۷۰ خمرهای سرخ که رهبری مقاومت در مقابل امپریالیسم را در آن کشور داشتند به قدرت رسیدند اما به خاطر داشتن یک جهان بینی کاملاً غلط که زیر اسم مارکسیسم یا کمونیسم پوشانده بودند مرتکب انواع و اقسام کارهای وحشتناک شدند. این وقایع بسیاری را گیج کرد. واضح است که در اینجا فرصت پرداختن به همه این وقایع نیست. جوانب مهم آن را در آثار دیگر (از جمله کتاب کمونیسم نوین) بررسی کرده ام. درک درس های اساسی این تجربه به دو علت بسیار مهم است. اولاً، به خاطر آن که امپریالیست ها و پیروان آنها در اردوی روشنفکری از این وقایع برای تهمت زدن به کمونیسم اصیل استفاده کرده اند. ثانیاً و اساسی تر این که درس های آن برای عمیق تر کردن رویکرد علمی مان در مبارزه برای شکست دادن امپریالیسم و ایجاد یک جامعه نوین و رهایی بخش -- با تمام تضادهای عمیق و پیچیده درگیر در آن - لازم است. نکته ام در این جا در رابطه با جا به جایی هایی که از زمان خیزش فراگیر دهه ۱۹۶۰ تا اواسط ۱۹۷۰ رخ داده آن است که بسیاری از این وقایع باعث سرخوردگی و جهت گم کردگی کسانی شد که خیلی سخت علیه جنگ ویتنام مبارزه کرده بود و در حمایت از مبارزات رهایی بخش در اقصی نقاط جهان در خیابان ها مبارزه می کردند و در مبارزه با ستم در خود آمریکا فعال بودند. یک پدیده دیگر هم در این کشور در جریان بوده است. طبقه حاکمه در عین حال که وحشیانه اقشار پایینی مردم تحت ستم مانند سیاهان را سرکوب کرده است؛ اما همچنین شمار زیادی طبقه میانی و نیروهای بورژوا را در میان سیاهان پرورش داده است تا دیواری باشند به دور شرایط ستم دیدگی آن توده ها و ضربه گیری در مقابل خیزش های توده ای آن ها. تمام این ها نیز تاثیرات منفی روی توده های مردم داشته است. خصوصاً در رابطه با امکان و حتا مطلوبیت یک مبارزه مصلحانه برای به وجود آوردن تغییرات اساسی در جامعه و مردم. در چند دهه پس از خیزش دهه ۱۹۶۰ عده زیادی از قشرهای مختلف خود را با این «واقعیت جدید» انطباق داده یا حداقل خود را

با آن «تنظیم» کرده اند. می گویم تطبیق یا «حداقل تنظیم» (از انواع مختلف) چون در رابطه با بسیاری از آن چندین میلیون جوان طبقه میانی تحصیل کرده که در آن دوره رادیکالیزه و واقعا انقلابی شدند - و صرفاً بازی نمی کردند بلکه جدی بودند - بسیاری از آنها با این تغییرات به اصطلاح «واقع بین» شدند و به کار در داخل سیستم بازگشتند در عین حال که نسخه ای آبکی از احساسات رادیکال و انقلابی شان را حفظ کردند.

در میان قشرهای تحتانی مردم از جمله سیاهان (منظورم قشر طبقه میانی که در نتیجه سیاست های آگاهانه حاکمیت رشد کرده بود صحبت نمی کنم بلکه منظورم توده های مردم تحت ستم است) شاهد سرخوردگی و حس شکست خوردگی بزرگ و همچنین شیوع انبوه اعتیاد به مواد مخدر (که شامل سیاست عامدانه طبقه حاکمه هم بود) بودیم. این وضعیت شرایط استیصال توده های تحتانی را تشدید و حس سرخوردگی شان بیشتر کرد. رخت بر بستن امید یا مرگ آمیدی که در تمام دوره خیزش دهه ۱۹۶۰ بر پایه ای واقعی به آدم ها الهام می بخشید، جدی بود و خیلی ها از سر ناامیدی به مواد پناه برده و می مردند یا به آدم های مفلوک درهم شکسته تنزل می یافتند. با رشد باندهای گانگستری در گتوها و باریوها (۸) این اوضاع مستاصلانه تر و مایوس کننده تر شد. در این کشور (و در سطح بین المللی) این باندها در شرایط محرومیت و استیصال فزاینده جوانان با این جهت گیری که «ثروتمند بشو یا در تلاش برای ثروتمند شدن بمیر» رشد کردند. خیلی از این جوان ها دچار توهم رسیدن به ثروت سریع بودند اما این وضعیت توسط رشد تجارت مواد مخدر و نفوذ فرهنگ گندیده ای که در سراسر جامعه ترویج می شد و استثمار و لگدمال کردن دیگران به عنوان روش صعود به راس و بالا را تحسین و تقویت می کرد - حال می خواهد در وال استریت باشد یا در صحنه جهانی یا در خیابان های محله و گتوی خودت - شدت گرفت.

همراه با همه اینها، دو جریان دیگر در کار بود: یکم، کارزار سیاسی و ایدئولوژیک بی وقفه طبقه حاکمه که یکدم از تهاجم به کمونیسم و در واقع علیه هر عنصر رادیکال مثبت که در خیزش دهه ۱۹۶۰ (کمابیش از اواسط دهه شصت تا اواسط دهه هفتاد) موجود بود نمی ایستاد و دوم، «قلب ماهیت» کردن (یعنی آب بستن و تحریف) آن خیزش مثبت به یک چیز متفاوت و اغلب اوقات تقسیم آن به «هویت های» متضاد بود و در انطباق با این در مورد حقیقت هم نظریه پردازی هم می شد. به این صورت که هر یک از «هویت ها» حقیقت خود را دارند و حق حرف زدن مربوط به «هویت» و «موضع هویتی» است. (این پدیده، آماج و وسیله نقلیه ای به دست نیروهای فاشیست داد که به مبارزاتی که علیه ستم و بی عدالتی های بسیار واقعی می شود حمله کنند و در عین حال، سیاست و ایدئولوژی های «هویت» هیچ راه حل واقعی برای ریشه کن کردن آن ستم ها و بی عدالتی ها و هیچ بدیل واقعی در مقابل سیستمی که این فاشیسم را زاینده ارائه نمی دهند).

این «دهه های وحشتناک» و این تهاجم بی وقفه سیاسی در طول چند دهه، به خود نیروهای انقلابی - و مشخصاً در حزب ما که مسئولیت آن را دارد که یک پیشاهنگ واقعی برای انقلاب باشد - لطمات وحشتناک زده است و به مقدار زیادی موجب کنار گذاشتن هدف و هرگونه جهت گیری جدی به سمت انقلاب و کمونیسم شده و حتا باعث شک و تردید نسبت به این شده که

آیا این بدیل واقعا یک بدیل رادیکال مثبت در مقابل نظم کنونی جهان هست یا خیر؟ این وضعیت ضرورت یک انقلاب فرهنگی را در حزب ما به وجود آورد که در ۱۵ سال گذشته دوام داشته و هنوز ادامه دارد-- اما در شکل‌ها و اولویت‌های متفاوت. این شکل‌ها و الویت‌های جدید بیان فشرده خود را در «تور انقلاب» که اکنون در جریان است یافته است. (۹) هدف تور بردن وسیع انقلاب به میان توده‌های تحتنانی، دانشجویان و دیگر قشرهای مردم و ایجاد تأثیرات سراسری در کشور، آفریدن یک جوش عظیم در جامعه حول مساله انقلاب و کمونیسم که به طرز خیره کننده ای از صحنه سیاسی و فرهنگی جامعه غائب بوده است می‌باشد و به طور کنکرت هدف عبارت است از متشکل کردن هزاران نفر افراد جدید که به سمت این انقلاب می‌آیند و هم زمان تأثیر گذاشتن بر میلیون‌ها نفر. این فعالیت، بخش کلیدی از تسریع اوضاع و تدارک شرایطی است که مبارزه انقلابی برای شکست دادن و از بین بردن این سیستم دهشتناک و نهادهای سرکوب خشونت بار آن ممکن خواهد شد که بر پایه آن جامعه ای کاملا متفاوت و نوین و رهایی بخش را بر اساس قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکا شمالی ایجاد خواهیم کرد.

در این جا لازم است به «ترکیب سمی» که در مقاله «کمونیسم نوین می‌تواند همه چیز را تغییر دهد اگر ...» آمده اشاره کنیم. این مقاله که در نشریه «انقلاب» منتشر شد اوضاعی را تشریح می‌کند که توسط ترکیب دو چیز رقم خورده است: «سلطه رویونیسم ضد علمی هم در حزب خودمان و هم جنبش‌های بین المللی در ترکیب با درجه مایوس کننده ای که این که توده‌های همه قشرها به درستی منبع «مشکلی» را که در مقابل جامعه و تمام بشریت است تشخیص نداده اند یا به طور جدی به دنبال این نوع «راه حل» نبوده اند.» (۱۰)

فرمول «ترکیب سمی» به طور تیز مشکل را ترسیم می‌کند و «تور انقلاب» به این معضل حاد جواب می‌دهد زیرا نکته در آن است که به جای این که تسلیم این «ترکیب سمی» و به طور کلی مشکلات شویم باید علیه آن بلند شویم و به طور رادیکال این وضع را تغییر دهیم. این مقاله در ادامه می‌گوید: «ما باید با این واقعیت روبرو شویم و راه‌هایی بیابیم که نگذاریم ما را شکست دهد.» بخش مهمی از چیره شدن بر این «ترکیب سمی» حل تضادی است که در انتهای بخش اول «چرا به یک انقلاب واقعی نیاز داریم؟ و چگونه واقعا می‌توانیم انقلاب کنیم؟» جلو گذاشتیم. این که در رابطه با انقلابی که راه حل اساسی برای معضلی است که در مقابل توده‌های بشریت و در نهایت کل بشریت قرار دارد، چه چیزی در دست داریم و چه چیزی نداریم و بدان **نیاز عاجل** داریم. در آن جا تضاد را این طور ارایه کردم: به خصوص به خاطر کاری که من انجام داده‌ام و به مدت چند دهه از سال‌های ۱۹۶۰ به این سو رهبری کرده‌ام، ما اکنون با در اختیار داشتن کمونیسم نوین، روش و رویکرد تکامل یافته



جزوه ای از باب آواکیان در سال ۱۹۶۸ برای اتحادیه انقلابی

تری نسبت به انقلاب داریم و دارای رویکرد استراتژیک و نقشه انجام این انقلاب هستیم؛ ما قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی را در دست داریم که افق گسترده و «نقشه» انضمامی ساختن جامعه ای نوین و رهایی بخش می‌باشد که هدفش رهای کردن کل بشریت است. اما بگذارید رک و صریح بگویم: آنچه که هنوز نداریم توده‌های مردمی است که جذب انقلاب شده باشند و انگیزه شان فعالیت برای آن باشد: به خصوص جوانانی که همیشه رانه اصلی برای هر انقلابی هستند. ما بنیان و داربست یک سازمان انقلابی را داریم که می‌توان آن را به عنوان نیرویی پیشگام که واقعا توانایی رهبری انقلاب تا به آخر را داشته باشد، ساخت و توسعه داد، اما ما هنوز قادر لازم رهبری را نداریم که در همه سطوح و در بخش‌های مختلف کشور باشند؛ که نه تنها عزم جزم بلکه همچنین بنیان علمی لازم داشته باشند تا بتوانند مردمی را که بایستی پیش آورده شوند تا انقلاب رخ دهد، رهبری کنند.

شمار هرچه بیشتری از آدم‌ها - هم آن‌ها که از مدت‌ها پیش درگیر فعالیت برای این انقلاب بوده اند و هم آن‌ها که به تازگی درگیر شده اند- باید فعالانه خودمان را وقف پرداختن به این تضاد و حل آن کنیم. و یک بخش کلیدی از این امر آن است که مشکلات انقلاب را در مقابل توده‌های مردم از جمله در مقابل کسانی که تازه وارد هستند و دارند شروع می‌کنند که بخشی از این جنبش برای یک انقلاب واقعی بشوند بگذاریم و آنها را درگیر در حل این مشکلات کنیم. آن طور که در گشایش‌ها گفتیم:

این اصل که اساسا و در نهایت، انقلاب را توده‌ها انجام می‌دهند، اصل بسیار مهمی است که باید آن را درست فهمید و به کار بست. این اصل نباید تبدیل به مجوزی برای دنباله روی از توده‌ها و خودجوشی آنان بشود. اما آنها هستند که باید انقلاب را انجام دهند و نیاز دارند که

در هر مرحله، درگیر در کلنجار رفتن با تضادهای مقابل پا و خدمت به پروسه یافتن ابزارهای حل و تغییر آنها به منظور پیشروی و گشایش شوند. این اصل بسیار مهمی است و نباید آن را مترادف با دنباله روی از توده‌ها دانست و نباید اینطور فکر کرد که خرد نزد توده هاست و بس و کافی است مشکلات را بهشان بگوئیم تا آنها فوراً راه حل ارائه کنند. این جسمیت بخشیدن (ری ایفای کردن) توده‌ها است. در حالی که مسئله عبارت از این است که شمار روزافزونی از توده‌ها را بر مبنایی علمی، درگیر فرآیند مبارزه برای مواجهه و تغییر تضادهایی که در مسیر ساختن انقلاب باید آنها را حل کرد، کنیم. (۱۱) و اخیرا تاکید کرده ایم که:

به نظر می‌آید هنوز مقداری عدم تمایل هست که این جنبه (یعنی، نقصان‌های ما و نیازهای عاجل مان) را مستقیم و صاف و ساده در مقابل کسانی که با آنها کار می‌کنیم بگذاریم. در ضدیت با هر شکل از این عدم تمایل، مهم است تاکید شود که به واقع از همان ابتدا، از جمله با کسانی که به تازگی وارد رابطه شده ایم،

مشکلات و نیازهای انقلاب باید طرح شود و آنها درگیر در کمک به حل آنها شوند (و در برخی جوانب مشخص مشکلات بیشتری را شناسایی کرده و به حل آنها کمک کنند). طرح مشکلات و نیازهای این انقلاب بخش حیاتی از ایجاد گشایشی است که به طور عاجل در ساختن یک جنبش واقعی برای یک انقلاب واقعی لازم است و در واقع یک بخش کلیدی از متشکل کردن افراد در انقلاب است. بر این هم تاکید شده است که این کار را نباید به صورت تبلیغاتی بلکه باید با «شوق و اعتماد» صادقانه انجام بگیرد؛ شوق و اعتمادی که از آگاهی به این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که آدم‌ها به واقع می‌توانند، در اتحاد با دیگران، نقشی فعال در به وجود آوردن کلکتیوها بازی کنند، می‌توانند در «به میان آوردن افکار خلاقانه اشان به درون فرآیند علمی» به حل مشکلات فوری و استراتژیک این انقلاب کمک کنند و درک کنند این راه با تمام سختی‌ها و چالش‌هایش تنها راه پیشرفت در بیرون آمدن از دهشت‌هایی است که توده‌های بشریت به طور روزمره آنها را زندگی می‌کنند و فاجعه‌ای است که تحت این سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم در انتظار تمام بشریت می‌باشد. در مقابله با این سیستم هیولایی و جنایت‌های حیرت‌آورش علیه بشریت و شیوه‌های تفکر و فرهنگ گندیده‌ای که دائما بر سر روی جامعه استفرغ می‌کند، جلو گذاشتن بدیل مثبت اهمیت عظیمی دارد: علم، رهبری، استراتژی ما برای انقلاب و افق گسترده و طرح انضمامی مان برای ایجاد یک جامعه و دنیای بنیادا متفاوت الهام بخش.

به عنوان نتیجه گیری آن چه را در کتاب «از یک تا مائو و به ورای آن» گفتم را نقل می‌کنم: اگر شانس آن را داشته‌اید که جهان را آن طور که واقعا هست ببینید، پس راه‌های عمیقا متفاوتی در مقابلتان هست که زندگی تان را وقف آن کنید. می‌توانید صاف و ساده وارد این دنیایی که آدم‌ها هم را می‌جوند بشوید و به احتمال زیاد حین تلاش برای جلو افتادن توسط آن بلعیده شوید. You can put your snout into the trough and try to scarf up as much as you can, while scrambling desperately to get more than others یا می‌توانید برای کاری تلاش کنید که بتواند کل جهت گیری جامعه و جهان را عوض کند. وقتی این‌ها را کنار هم قرار می‌دهید، کدامیک معنایی دارد و کدامیک به چیزی که می‌ارزد خدمت می‌کند؟ زندگی شما هدفی خواهد داشت- یا اینکه در مورد هیچی نخواهد بود. و هیچ چیز در زندگی بزرگتر از خدمت با تمام توانتان به تغییر انقلابی جامعه و جهان، پایان دادن به تمام سیستم‌ها و روابط ستم و استثمار و تمام رنج‌های غیر ضروری و ویرانی که تولید شده این روابط است نمی‌تواند باشد. این واقعیتی است که در طول همه سختی‌ها و پیچ و خم‌ها و حتا از میان شکست‌های بزرگ و همینطور دستاوردهای عظیم انقلاب کمونیستی تا کنون، که هنوز به لحاظ تاریخی واقعا در مراحل ابتدایی اش است، عمیق تر و عمیق تر فهمیده ام. ...

وقتی به همه این‌ها نگاه می‌کنم یک بار دیگر به یاد دوستم می‌افتم که زندگی اش را وقف پایان دادن به بیماری سرطان کرد و می‌بینم که پایان دادن به این سیستم سرمایه‌داری-امپریالیسم و تمام رنج‌ها و ستمی که این سیستم تجسم آن است و آن را در تمام دنیا اعمال می‌کند چه ضرورت عظیم تری است. می‌بینم هیچ چیز دیگری نیست که مهمتر از این کار است.

هیچ چیز دیگری نیست که تا این حد لازم باشد زندگی ات را وقف آن کنی و در طول زندگی هر اندازه که توانی به این امر خدمت کنی، مهمترین و الهام بخش ترین کاری است که می‌توانی با زندگی ات بکنی. و بله، لحظات ناامیدی‌های بزرگ هم هست اما لحظات خوشی‌های عظیم هم بخشی از آن است. خوشی‌ای که از دیدن اینکه چطور مردم قفس‌ها را می‌شکنند و سربلند می‌کنند و دنیا را آن طور که هست می‌بینند و هرچه آگاهانه تر مبارزه برای تغییر آن را در پیش می‌گیرند. خوشی اینکه می‌دانید بخشی از کل این فرآیند هستید و دارید هر چه می‌توانید به آن خدمت می‌کنید. خوشی رفاقت و با هم بودن با دیگران در این مبارزه و خوشی آگاهی به این که این نه صرفا یک چیز حقیر و تنگ نظرانه بلکه ارزشمند و الهام بخش است که درگیرش هستید و خوشی این که هرچه در توان دارید به آن خدمت می‌کنید. خوشی نگاه انداختن به آینده و تصور کردن هدفی که دارید برایش مبارزه می‌کنید و خوشی دیدن این که آدم‌ها به این درک می‌رسند - حتا وقتی در شکل‌های ابتدایی - که معنی این آینده و تحقق آن نه فقط برای خودشان بلکه برای جامعه و کل بشریت چیست. (۱۲) uplifting. There is the joy

1-No Permanent Necessity—and Hope, on a Scientific Basis: A Radically Different and Far Better World Really Is Possible, But It Must Be Fought For

۲-آواکیان. چرا نیاز به یک انقلاب واقعی داریم و چگونه به واقع می‌توانیم انقلاب کنیم ۲۰۱۸

3-Central Committee of the Revolutionary Communist Party, USA, HOW WE CAN WIN, How We Can Really Make Revolution

4-The 6 Points of Attention for the Revolution

این شش نکته اصول کلوب‌های انقلاب است که اعضای آن با آن زندگی کرده و برایشان مبارزه می‌کنند: ۱- ما عالیترین منافع بشریت را که انقلاب و کمونیسم است نمایندگی می‌کنیم. خود را بر این اصول استوار کرده و برایش می‌جنگیم. ما استفاده از انقلاب برای استفاده‌های شخصی را تحمل نمی‌کنیم ۲- ما برای جهانی مبارزه می‌کنیم که همه زنجیرها شکسته شده اند. زن، مرد، جنسیت‌های مختلف همه برابر و رفقا هستند. ما هیچ گونه آزار کلامی یا فیزیکی علیه زنان یا آنان را ابژه جنسی کردن و فحش یا «جوک‌هایی» که در مورد جنسیت یا گرایش جنسی افراد است تحمل نمی‌کنیم. ۳- ما برای جهانی بدون مرز می‌جنگیم و برای برابری میان خلق‌ها و فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف. ما ناسزا و «جوک‌ها» یا القاب توهین آمیز در مورد نژاد، ملیت یا زبان را تحمل نمی‌کنیم. ۴- ما در کنار اکثریت ستم دیدگان می‌ایستیم و چشم از پتانسیل آنها برای رهایی بشریت و همینطور م مسئولیت مان در رهبری آنان در انجام این کار فروگذار نمی‌کنیم. ما برای جلب مردم از هر کشوری به شرکت در انقلاب فالیت می‌کنیم و گرایش به انتقام‌گیری در میان مردم را تحمل نمی‌کنیم. ۵- ما حقیقت جو هستیم و برای حقیقت مبارزه می‌کنیم حتا اگر حقیقتی نامحبوب باشد و در عین حال به مشاهدات و روشن بینی‌ها و انتقادات دیگران گوش داده و از آنها می‌آموزیم. ۶- هدف ما سرنگونی واقعی این سیستم و ایجاد راه بسیار بهتری برای تخاصات ویرانگر و زشت امروز میان مردم هستیم. زیرا ما جدی هستیم. در این مرحله ما خشونت آغاز نمی‌کنیم و علیه هر نوع خشونتی هستیم که مردم و در میان مردم رخ می‌دهد.

5-Bob Avakian, Reflections, Sketches & Provocations: Essays and Commentary, 1981 - 1987 (RCP Publications, 1990

6-Phil Ochs "Love Me, Love Me, I'm a Liberal

7-Ran their course

8-Barrio

محللات لاتین تباران در آمریکا

9-National Get Organized for An ACTUAL Revolution Tour

10-THE NEW COMMUNISM COULD CHANGE EVERYTHING—IF...," Revolution, March 15, 2018." Available at revcom.us

۱۱- باب آواکیان. گشایش‌ها ۲۰۱۹

12-Avakian, From Ike to Mao and Beyond